

و باطنی بجای می آورد و در شهر مشهد مشرف و ستاره روی ریاض رضوان آورد مولانا کمال الدین عبید الواسع النظامی و مولانا جمال الدین قزلباشی
 باخوری بود و اکثر اوقات ایام شباب را با کتایب فضایل غسانی صرف نمود در فن انشاء و تحریر مکاتیب و مناظرات صارت کامل حاصل داشت و در
 او اهل علوم خان مشهور چندگاه بهت بر تالیف و قایح و حالات آنحضرت کاشت اما چون در آثار که از اش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات
 بسیار بسیار نمود خاقان ضوی تریب در آن پندیده و آن امر را برای صوابی و کبری از فاضل معوض کرد ایند خواجه محمد الدین محمد رحمت مولانا کمال
 الدین عبید الواسع میل مبار بود و چون بنیاب مولوی از نشیندن سخنان مزاج آمیز زود مستعیر مشبه پیوسته با وی منزل می نمود و آنجناب ناخواب نظام الملک
 و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان رسائل تالیف کرده یادگار گذاشت و در و پاچه یکی از آن نسخ این چند بیت که
 نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبید الملک در سلک نظم کشیده و الحقی درین ابیات
 کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر با هم از آنی که از قدر آید آن وزارت را قاب و این امارت را مال آن کمال دین دولت
 در همه بی رشید دین مشیه ملک وقت در نهانیات کمال بهم بود اندای آن صبح سعادت را فروغ بهم بود و از روی این خورشید دولت را جمال بر
 سر نازد مهر و مهر آن در خلاصین در علو بر نازد بجزوگان آن در سخنان در نول از بنیاب آن نخواهد کرد دولت اجتناب و زرکاب این نخواست
 یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود جیس قدر آن بود محمود طالع این بود همه و خال ماه جاه و شمت آن با و خایع از خوف آفتاب
 دولت این باد این از نوال قاضی نظام الدین محمد و لاد شده مولانا شرف الدین حاجی محمد فرای بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعظام
 فقهار زمان میرزا ابوالقاسم بابر نظام داشت اما قاضی نظام الدین بنزید زید و تقوی و مهارت در مژدیس و فتوی بر اکثر علماء ایام دولت قاضی
 مشهور فایق بود و مدت مدیده در مدرسه فیاضیه و مدرسه اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام نمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان مشهور
 آنجناب با کلیف موفور قاضی در سلطه همراه گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع فصل قضایا به شرحی طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه
 امانت و دیانت شرح قاضی متوج شد و قاضی نظام الدین در راه محرم سنه ثمانه دست داد و در ستم حرف را نظم این رباعی در تاریخ آنوقت
 اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضایا عمل عرض می شد از صفحه دل چه می شنید نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا
 معین الدین الغزالی برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقت نمود در زید و تقوی در جبهه عیادت
 و اکثر خطوط را در فایق بودت بر صیغه تحریر میگذاشت در ایام حجه بعد از اداء نماز در معصوم مسجد جامع براهه غلطی در کمال تاثیر میگفت و در غرر
 معانی آیات و احادیث را با لباس طبع لطیف می گفت با عالم امراء و فرمانان که در مجلس عظمی نشستند گفت نمیکشت و در وقت نصیحت اخطایند
 سخنان درشت بر زبانش میگذاشت و آنجناب بعد از خوب بر او بموجب کلیف خاقان و الا که بهت کمال صاحب منصب بود آنگاه ترک آن امر
 داده بر چند دیگر مبارغه نمود و قبول نمود و از نام علم لطایف کار مولانا معین الدین معراج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات
 سید کانیات علیه فضل الصلوة و اکل الحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مشهور و مولانا معین الدین در شهر سنه بیج و ستاره مرعی شده و در گذشت
 و در غرر محرب حضرت باری خواجه عبدالقادر الصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین در فون گشت مولانا شمس الدین محمد انحرافی در ایام
 جوانی بجهت علوم دل کتب فون محسوس مخوم قیام نمود و در میدان حدس و افاده از مائل و قران منصبین در بود و آنجناب بکس کار و در مکارم
 اخلاق تصان داشت و مدتی مدیده در مدرسه شریفیه سلطانی و بعضی دیگر از قیام دار السلطنه همراه تبت بر نشر فرایده علمی میگذاشت در ماه جمادی الاخری
 سنه ثمانه پهلوی بر بستر ناوانی نهاد و بر من حصبه او را بقایا دفن داد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان در جمیع اقسام علوم
 مستعمل و قاضی فون مخوم و مقبول سزا در علماء با و در اکثر کتب معتدای فضیلهای بر شهر بود و در واسط زمان خاقان مشهور از سمرقند متوجه که درون حج اسلام
 شده بدار السلطنه براهه ربه بظهور نظر عنایت خاقانی و موقوفه دین عایت جناب محرب حضرت سلطانی گشته و نیت آنکه مبارک با معصوم ساینده بعد
 مراجعت از دار السلطنه براهه توفیق نمود و سالها در مدرسه شریفیه سلطانیه و در مدرسه اخلاصیه شریف فرایده علمیه و درین سبیل دینی مشغول می نمود و آنجناب
 که بچولانارده مولانا عثمان شهنشاه را در و با وجود کمال دانشمندی و کبریا و وفور زید و تقوی بصفت و واضح و کسر لفظ تصان داشت و در راه

انحرافی

بیست و اولی سنه احدی و ستائدهایت جلالت بعام آخرت برافراشت مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی . بود علم و معرفت قلم و وجودت
 طبع را که تفصلا و انشور مستعار و مستثنی بود و سبب مشرب و میل صحبت بل حرب و عدم تعین بر تمامی طرفه بنزور غایتی می نمود و نه فی حدیقه تدیس حدیقه عاقا
 سعید مخفوز و خانقاہ خاصه مقرب الحضرة السلطانیة تعلق باجناب مبدی داشت و بقیه فضل و کمال نقش افاده بر کمالیغ نما یز بسبب بیاری از طلبه علوم میگذاشت از کمال
 مولانا برهان الدین از جهان محنت آئین بگذریدین در ماه رمضان سنه شانی و ستائده بوقوع انجا میداد ستایح طبع اور ساله است که در قرن چهارم و زمان بود استقامت
 با بر میسر امر و مکتب بلاغت انما کرد ایند حضرت محذوم امیر خواجه اند محمد از سایر اولاد اکبر خاندان شاه بلکه از اکثر علماء رضایلی سناپه بچودت
 طبع سلیم و سلامت ذہن متقیم آینه تمام داشتند و در ایام جوانی محصل کلمات لغزانی نموده در علوم محض و مشغول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته اند
 و فرود قوف انحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بر تبه بود که قلم سخن آرا از پیشین آن بجز و حضور احرف دارد و کمال بلاغت آن هر هر سبب سادت در تحریر
 حکایات و تقریر روایات در جود داشت که بیان چنانچه توضیح آن را کاتبی از جمله کلمات می شمارد تالیف کتاب افادات آیات و فضیله الصغیر بثبوت این
 دعوی بر بانیست معین و تطیف عبارات آن شخصه ضاحت انما بوقوع انجمنی بسببت برین و در اتم حروف نسبت باحضرت علاقه فرزند می ثابت و نه
 و زبان کتبی خود را در سبک شاکر و انشور مستعار و سبب انانند غلط کفرم انساب نظره بدر یا عین بی ادبست و اقتباس ذره از خورشید و الاغایت بود
 نظره نسبت ذره را با هر انور بنیاید حرف در حدیقه کو هر اگر جوابیم که با نده آبرویم بی کویم که من شاکر اویم نه شاکر دم غلام کتیریم بگر و خون او خوش
 پسیم عرض از ظن این شرف انکه اگر کلمات سخن گذار درین مقام پیش این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب انحضرت با نده کند شاید که مردم
 چنان نسبت مذکور بچودسانی محل نمایند و کفایت این بمقدار ادا خل لاف و کفاف داشته زبان اعراض کشانید لاجرم اناطه استنباط بود بوقوع
 تم محبت رقم میگرداند که حضرت محذوم را در او اخرا تا م حیات میل باقطع و انرا شده از جنابا غلابی و امن بمت بر حیده مدت یکسال در کاندکا
 روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات بسبب سعادات اخروی و کمالات معنوی صرف کردانیدند و در ماه رمضان سنه شانی و ستائده بود اسطر عرض
 سوز عقیده از آن مقام بهتر مراجعت نمود و بر بیشتر توانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فرانس بوده در دوام ذمی صدقه نه نشست و ستایه انحضرت
 آباد جهان بر این امر است فرامی جان انحال فرمودند و وفات انحضرت در سن شش سالگی دست داد و خوش در فرانس به باد الدین عمر اتفاق افتاد مولانا
 قطب الدین محمد دوم اعلم علماء زمان و فضل حکام دوران بود و در محال مرضی و از آنه علل بر ایامینت انفاس سیجا ظالمین و آنا بصفت حسن
 خلق انصاف نداشت و در او اول سنه اربع و ستائده علم و معرفت بصوب عالم آخرت برافراشت مولانا نظام الدین عبدالحی الطیب در دنیا
 احوال علاج مرضی و در انشاء امیر دایت انما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجده عبید الله طایب زاده بواسطه عرض مرضی کس بر او فرستاده اند
 عالیجناب مقرب السلطانی طیب طلبیه جناب مکتب مانی حسب حکم طرف سبزه قند و توجیه نمود و بعد از آنکه از آن خبر دستکام آبا نده بزی رعایت و توجیه
 اختصاص یافته روز بروز پایتقد و منظر نقش مالاکرفته و ساعت رباعت کو کسب بخت و طالع شمس استعلا پذیرفته تا کار بجای رسید که منظر نظر التفات
 خانقا نپسندید صفات شده و در حرم بنزور آمد محرم سردار صغار و کبار گشت و نا آخر حکایت در اوج جاه و جلال بود مولانا شمس الدین محمد در
 معتدلی ستایح زمان و پیشوای اصحاب زید و عرفان بود و قرب بعتاد سال در سلوک طریق هدایت و فتح سن سنیه حضرت خیر البریه علیه السلام و انجمن
 سعی نمود جمعی کثیر از دور ایشان و طالبان طریقه ایشان بر روز باستان کرامت آشنانش میرسیدند و نده باطن فرخنده مباضش اقتباس انور سعادات
 کرده بر ادوات طایر میگردیدند و انجناب در او اول ماه رمضان سنه اربع و ستائده در ایام نا توانی ساجرس انقاد می که نسبت مقرب حضرت
 سلطانی داشت و صحبت نمود که ایشان در تجزیه و کفین من شرطه اهتمام بجای آوردند و در هر موضع که صلاح دانند جسده مراد فون کردند و در روز
 شنبه شازدهم ماه مذکور داعی حق را بلیک اجابت گفت بر نظام الدین علیشیرین از تقدیم غسل و کفین باقیان اشرف و اعیان بر او نقش معرفت
 صفاتش را بصیغه کاه بر او بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعید الدین کاشغری که پیشان بود دفن کردند تا پس از روزی جنبه انور برایش تمام گشت
 آن بجهت و هندوان پرغیر از آن قبر درین کشیده بگذارد که نقل نمودند و فرود مکتب برادر مقرب حضرت باری خواجده عبید الله انصاری نجفی ساخته و دفن فرمودند
 این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ انواته منظم کرده و در روز دوازدهم سال آنجا داشته را در یکت مصرع بسره خود خوانده است

رسایده هفتده آن پر که تفریق او را از عین شود بود مشهور و موجب بروج و در حقیقت زو نسبت بر دو کون محسود شد سوی جهان و کشت تاریخ شنید
 که بصوم ساز زده بود مولانا میر حسین معانی در تکیه نفس لغین و تصفیه جان شریف و سیر صغیر و سیم مرضیه مدین و نظیر داشت و بسبب کمال شیخ
 حسن خلق همواره محترم و محبت در فضایل صغیر و کبیر یکجا است چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغول میبود و اکثر مدد اول
 فزون معقول و معقول را مطالعه نمود و همایش در فن تمام بجای رسید که در فنیج بر کفار صغیره آن صحبت کشید و در سنه اربع و شصت و پنج اسیال در گذشت و
 کتبه مدرسه مذکوره مدفن کشت از تیاج طبع نقاد آن سبب آن هفتده رساله است که در فنیج کفار در سلک است کتبه و در کلام منظوم و منثور آن
 نحو کمال وقت و بلاغت ظاهر گردانید همو او ایاتی در تاریخ و فایده و اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود وقت آن درین مقام مناسب بود
 قطعه منظر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرزند صفات کرد حجت بسوی خلد بر داشت از خانه و در کجاست نور رحمت جو روز ناز شد نور رحمت
 شودش سال وفات مولانا کمال الدین معهود شروانی در علم کلام و منطق و حکمات العلم همان زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و معقول کمال داشت
 و لطف طبع ظاهر میبود و سالها در مدرسه محمد علیا کو بر شاد آغا و مدرسه اخلاصیه مشرب حضرت السلطانیه مدرس و آغاه شتغال داشت و بعد از وفات
 قاضی نظام الدین ترک مدرسین مدرسه کو بر شاد یکم داده در مدرسه حیاتیه علم اخلاصیه بر افراشت و در روزیکه آنجناب را در آن مدرسه اجلاس سکرت
 امیر نظام الدین علیشیر و نامی سادات و علماء دار السلطنه به راه جمع گشته و چون یکی از مشروطه و قیام آن مدرسه است که اعلم علماء خراسان و در آنجا
 باشند در آن روز مولانا کمال الدین معهود هفتده تفریق دانشمند آن خراسان کرده است آئی علم لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار کلمات بدیعه و معانی
 شریفه او فرمود که موجب تحسین و آفرین همگان گشت آثار علم اخلاصیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسائل در میان طلبه مشهور است و
 اشعار بلاغت و عبارات این مطلع در مجالس انقیاس مطوع بسوزیدستان برقت می تاب که نسبت سوز را سازگار غیر شراب انتقال مولانا معهود
 شروانی از جهان فانی عالم جاودانی در مشهور شده و مشهور روی نمود و در هزار پیر صد ساله مدفن شد مولانا حبیب الله ولد مولانا فاضل
 سمرقندی بود و در او ایل حال بلا زنت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام میبود و بعد از او هفتده شاه زاده بدار السلطنه به راه شافت و آغا
 درس کرده پروا لغات مشرب حضرت سلطانی بر حیات او الش شافت مدتی در مدرسه شریفه کو بر شاد آغا و خانقاها اخلاصیه مدرس و آغاه شتغال
 داشت و الحی در آن اوقات طلبه علوم با در تیاج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از ماثله اقران را است نفوق می افراشت اما چون بشراب مدام مشرب
 میبود و خاطر علیشیر از وی مشغول نشد بر علم فرمود و آنجناب از به راه پلچ رفتند روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا اسیر بود و در آن
 ولایت نیز از وی حرکات نالاین صدر و یافته روی بقصد آورد و در نظر عاقلان بر خرد و شاه سبب بود تا آنکه از عالم انتقال نمود مولانا معهود
 الدین حبیب الله برادر زده مولانا غلام الدین حسین حبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم بارو میرزا سلطان ابوسعید از سایر اقطاب زمان در
 میدان صداقت کوی سابقست میر بود مولانا حبیب الله نیز در مجالس مرضی و از راه علم آبا تا نفس میخاطب میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خانقاها
 تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول تخریب در درگاه خلافت پناه و و خوراساب کنت و جابه حبیب نفس و بشکفته
 بر بالین خرا و مساکین شریفه میرده از روی طوع و رحمت بکلیت در مجالس درویشان و محتاجان شرایط ایشام کجایی می آورد و در مشهور شده حسن و
 و مشایخ بخش از قانون اعتدال انحراف حجت و بر عرض اسهال کبیدی عیالاشه بجز از حضرت الهی پوست مولانا حسن شاه شاعری بود و بیخ و شیرین
 کلام و در حقیقت قوت بدیهه سیر خلیل فاضل شاعر نام همواره به بیات طرافت آینه و اشعار مزاج اکثر بروج بیان میخواست و در هیچ مجلسی از مجالس و قیام از
 و قایق ندیمی و نکته برداری مامور میگردانید و پیشانیه تکلف در آن شیوه کمال مان خود بود و چنانچه در آن باب این بیت نظم نمود حجت در شعر و در یکی
 در فصل و در ادب فی در عجم کی چوست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا با سید سمر سید و بعضی
 صحیح حسن تقریر زنگت طالع از مرآت صغیر آن شهر بایر شهر گیری ستوده در آن آثار روزی سخن بزرگ عاقلان ملوک رسید و مولانا حسن شاه برایت از سلطان
 ماضیه با صبی مشوب کرد و نیزه از محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کمالی هیچ شخصیتی در ذات شما نمی بینم و شما
 گفت که کمالت ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میخواند گفت که در هزار دنیا مولانا حسن شاه و همید و نمی گویند میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

پنج روز دیار مولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا کشت از غایت کاجی در میان راه ما ندید مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دارالتسلطه برآمدن توغوش
 کشت و بمواریه با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلک داشته بغرض اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بجان منصور شغال یافت برین
 عاقلت میر نظام الدین علیشیر و در خجاست احوال یافت و جناب مولوی پوینت معرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جبهه تشنه خاطر
 ایست بسکت نظم در می آورد و آنکه نوبتی دارد و خدمت بر او بوجوب فرمان خاقان جنبه صفات و کتب بود که ضمیمه بد کردار بود و از شهر اخرج کرد و خواست
 خودی بخدمت میر علیشیر شایسته منزل او را که دیوانی شده بود و طلب نمود و مستند اول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بجهت در آن دیار تماشای کرد و حضرت
 حضرت سلطانی جواب داد که آنجا زحمتی بخواهد بگذرد و مولانا حسن شاه فی الحال این بر بمان آورد و در باجی در شهر اگر مستعدی هست بر خود و فرقی
 کس نماند در بست بر فکری که در شهر و نوش کردند این جنبه زبان آمد و بکایش نشست دیگر آنکه بعد از فوت میر سلطان حسن از یکی معرب حضرت سلطانی جبهه
 روح در مرتب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن غاز سر انجام اسباب معطام کرده بر روز مولانا حسن شاه بر دو لشکر آنجناب می آمد و جز
 می گرفت که آن کجا بسید و قضا در روزیکه آن شمشکینه در او را معنی روی نمود و در وقتی بلازمت میر علیشیر که معطام با نام پوینت بود و در معطام
 کشته این سببی بر زبانش کشت و باقی در آمد و در غرضه مخورون و نام پوینت که جان نخواستیم بدون کیتاش ذکر برای من مگر کنید که غرضه این سخن بود
 وفات مولانا حسن شاه در شهر سنه ۸۸۵ هجری بود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و صفت زبده عبادت انصاف
 داشت و بمواریه در محبت شاه ولایت علیه السلام و انقیاد قضا به فرار لوج بیان بیگناست کفکش در دیوان قضا به میر حاج و در غایتش انسی بود و در
 و چون در آنجا آمد و باین مکتب افتخار نمود آئینش تو را جهان طبعی همچون تو صد بر زبانی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و دانش
 جمیل نام خود بود و در سایر علوم نیز با امثال اقران و همی برابری می نمود و با او از خوش و صحت و کسش بر دو خط و نصیحت میر داشت و عبادت لایق باشد
 را بقدر سعادت آیات بیات کلام الهی و خواص اسرار و حدیث حضرت رسالت پناهی استین می ساخت صباح روز جمعه در دارالتسلطه سلطانی که در حصار
 سوق عبده هراته واقع است دو خط مشغولی میکرد و بعد از آن در نماز جمعه در مسجد جامع میر علیشیر گوید که آنجا شریک است تمام کجایی می آورد و در روز شنبه در حدسه
 سلطانی دو خط میگفت و چهارشنبه در سمرقند میرزا محمد خواجه ابوالولید احمد و ایضا در احوالات حیات چندگاه در حفره سلطان محمد میرزا و پنجشنبه آنجا
 پرداخت و چون ششمنی این معهود در رسیدن فی نه عشر و شکار مهر کوهت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین سیار است و
 آنرا خانه بلاغت نامش چهار روز بخورد و ابر التفسیر و مویس علیه دره ضمه نشد و او نواز سبسی و مخزن انشا و اخلاق همچنین و اختیارات در میان مردم
 مشهور است و در انشا و فصاحت شاعرین این مطلع در مجالس تعالیس مطهر بنظر خطار مشک ترغابیه برین سخن سبیل تاب داده را بر کل نسرین فرق و در
 تاریخ خجی تنور سنه ۸۸۵ هجری و هنگامی که این جزا هست ترتیب میاید فرزند از جنبه مولانا کمال الدین حسین مولانا محمد الدین علی قایم مقام و اله برزگوار
 خویش بود و صبح روز جمعه در مسجد جامع بر آنکه جامع اصناف فوضا است صحبت و در شاد و فرخ عباد و میر دانه و اهل دران امر حسن و جمعی ابلغ صورتی
 مایست حقوق با مثل و فاضل می افزاند و در سایر اقسام فضایل نیز برده تمام دارند و بمواریه بخش تیغ سنن مشیقه تیغ بر لوج خاطر عاظم میگرداند از سخنان
 مولانا محمد الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و همچون در سکت کز کشته اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی و قیقه در آن رساله منبرج
 و مذکور مولانا عابد الجمیل در سکت دانشندان متعین نظام داشت و چندگاه در دارالتسلطه سلطانی تعلیم دانش نقش افزود و جمیع خواطر طلبه میگرد
 و دانش اندیشه ادبی مشهور و شاعران افکار و وجه جنبه تاریخ مذکور گلگت سخن که از میر سلطان بر ابراهیم امینی تحریر این مکتبه زبان کساید قطعه افقون انبیا
 کسش بود و از تیره افغان زبان جمیل کشت نامش کداشته شد بجهت اخلاق تاریخ وفات او در کتف علامه پشالی افغان مولانا نظام الدین
 عبدالحی ذاکر مفتیان دارالتسلطه بمواریه قضا است و در چند کای منصب قضا سر افراز شده جمیل قضا یا در شریعت قیام می نمود مولانا علی
 دانه خان منصور از بخارا که وطن لوفت و مسکن محمود او بود و بر آنکه آقا جمیل محمود نمود و در نقل تربیت و رعایت میر نظام الدین علیشیر در تمام مکتبه
 احیاناً بلازمت آسان سلطنت ایشان نیز اقدام میفرمود و بعد از چند سال تقضای حدیث حب الوطن من الايمان روی باور از انور و در بشر قضا
 شاهزاده عابد با شرف مشرف کشته و در سال در خدمت حضرت میرزا محمد و چون میرزا با شرف تمام انتقام میر خسرو شاه مشرب شهادت شد

چشمه مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا بمل میباشند در نوشتن و آنجناب را اشعار و لغزب و معانی خاص بسیار است از جمله این بیت
 بکار بود وقت افتاد جبین ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامت خسته و سر خسته دوران کاکل بچو و دیت که بر کرد و سر شمع بود حلقه حلقه سبزان
 متهای کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب بیاضها و بیوانی اشعار نموده و در آن منظومات امثال معانی بدیده درج فرموده از جمله آن ابیات این مطلع بغایت
 مشهور است مطلع تا بقدر جان بت خندان من مان میدید عاشق بچاره مان یکوید و جان میدید مولانا ماریاضی در شاخه شیر شرا و خراسان بود و نظم فو حاشا
 و حالات خاقان محمود هشت سال میبود چند گاه قضا و ولایت زاده و محلات که فشار و مولد است تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کاهتران
 ولایت از آن امر معاف شده بکلی تمت بر نظم اشعار گشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع حکمت شسته آب خضر کرد امان من بودی هنوزم
 و در اندام من جان من بودی شیخ صوفی علی در سلک عالم بریدان شیخ زین الدین لحوالی نظام داشت و از او ایل آقا صبی تا نهایت اوقات
 شیب میبوده تمت عالی تمت برادر و ظایف طاعات و عبادات یکا شست جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند اوقات شریف
 مستغرق فکر الهی گردانیده در باطنش آفتاب انوار سعادت میخونده و شیخ صوفی علی در او از خردن خاقان منصور داعی حق در البیت اجابت گشته که
 و در خطبه که خواجہ جمال الدین عطار الله در سر خفیان ساخته است مدخون گشت خواجہ منصور شکیقی مدتی در خدمت انسان سلطنت آشیان
 خاقان منصور بر سر بود و حسب کچم رسیدن متم و از او این سخن میگرد از نظم اشعار و قوفی نام داشت و مجاوره قولهای و لغزب بر لوح بیان میگذاشت این
 مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع پرده لاله می دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مراد فتنه دل از پرده برون مولانا نظام الدین است بر آواز
 سر آمد غصه که کویان زمان خود بوده کای بطلب نظم مشغولی میبود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بیخ دل بدین بیان برای عالم عالی سال از
 نشان که بار آورده پنهانی مولانا محمد بدخشی سجادت کفشار و جافت اشعار تصانیف داشت و مجاوره تمت بر نظم اشعار و تالیفات او آن فن یکا شست
 مدت سی سال در وزارت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم سحر و قوس حکمت فصاحت آنگاه گردانید از جمله شعریات آنجناب این
 مثنایم حبیب بخار بود و پشت گشت مثنایم را تجار بر بهای خندان جانی مده بخر آب جوان مولانا نور الدین محمد زیار کجایی آنجناب
 پدر پیره مولانا جمال الدین محمد تائی بود و در طرف مادر و خردا و اولاد شریف الدین عبدالقهار و او در آقام جوانی در مدینه اخلاصیه تحصیل نموده بکمال
 علوم موقی گشت و در مدینه شریف سلطانیه ب منصب مدرس رسید تا بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه در آن امر معزول گردید بنا
 بر آن فی سنه خمس و شکار از بدنه فاخره براه بقیه الاسلام بخر رفت و منظور نظر هو اعطاء سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جامع آن بلده آقا در سن
 اقامه فرمود و میرزا بدیع الزمان بقیه دو نوبت بآن مدرس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعلیم و تکریم بجای می آورد و در آن اشاعه مولانا نور
 محمد بواسطه حجب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو موقوف گردد و میرزا
 بدیع الزمان این متمس را بقراب است و قرآن و ادب بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تشریحی تمام دست داد و کار بجای رسید که از پنج سفر کرده بقیه با
 رفت و تمت اوقات حیات مادر طارمت اولاد امیر ذوالنون بایان رسانید و فائز در شهر و شش عشر و شش ماه در قندهار وقوع یافت و بجا کجا
 مدخون گردید مولانا مصعب الدین محمد اسرار می عمده تر سلطان زمان خود بود و در نظم اشعار نیز مشغولی میبود از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت اکثر
 اوقات تمت بر تعلیم و آن فن یکا شست از جمله مؤلفاتش پنج مجلد بهر آن و ترسیل شمل بر نشات مناشیر و مکتوبات در میان برومان مشهور است
 و از اشعارش این مطلع بر آنه افواه مذکور مطلع زمره است انکس می کشیم هر پی بگری که از غوغای چشم میکند خاک پید بر سر مولانا حاجی محمد نیکان
 و در فزون زمان خود بود و بویست نظم اندیشه امور خیر و صوبه مجید بر جانایف روزگار بگری میبود در فن تصویر زنده سبب مهارت تمام داشت و چند گاه تمت
 بر زمین صحنی فغوری گشت بعد از بگر بسبب یار و کتاب شقت بجا جسم طرف و ادائی که میساخت باجینی بغایت بشید گشت آنگاه که در صفای شریف
 علی بدینود و از جمله فقرات مولانا حاجی محمد صندوقی ساخته است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده در آن صندوقی تعبیه کرده بود
 که چون در دست داشت و چون کیساعت از روز میگذشت آن بگری میساخت بر نقاره که در پیش او بود و میرزا بعد از گذشتن ساعت دوم و
 نوبت آنکس میگردد و علی بن الحقیق و خدمت مولوی مدتی گشته از امیر علیشیر بود و خواهر امیر آنجناب در بکعبه در مشهور شده بدیع و سخنانک در بیخ از

علامه

بجای خود برده ابراهیم مستخالف است بکبریت و پادشاه زاده پوستان و بهمان منصب مشوب گشت و در اوایل زمان سیهلا، ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواه
 میرکت نقاش در علم تصویر و تزیین نظیر داشت و در فن کتاب نویسی ریاضت پیشی بر او داشت اگر کتابهای عمارت همراه بجا اوست و خاتش در زمان
 شاه محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا شیبانی ولد استاد محمد بن محمد بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر میبود از علم تصنیف
 و موسیقی و قوی تمام داشت و در او اسطرخان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر کجسید به عراق رفت و مدتی بلازمت سلطان یعقوب میرزا بود
 آنرا لایحه مقصودان حدیث حب الوطن بخراسان باز آمد و چندگاه دیگر در بلده بر اقامت متوطن بوده گشته بعد از آن از آن امیر صفائی ضمیمه اخبار بخار و ری
 نوشته بفرستاد و در آن ولایت بر تو انوار نقیضات سلطان علی میرزا بروجات احوال شایسته و چون آن ملک بجزیره تنجیر محمد خان شیبانی در آمد ملاقات
 گشته و در سلطنت حاکم بادشاه سلطنت بلازمت مسکونه بعد از قتل آن پادشاه علیجه با ولادتش پو سیست در سالی که امیر محمد ثانی بخراسان واجب
 الازمان حضرت پادشاه دین نیاه شکر باور او را کشته و قریبی از کشته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید با حیات مولانا شیبانی بخراسان
 عظام صفت اندام یافت و چون اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار پادشاه بر آنست و احوال طبعات انام مذکور و مولانا شیبانی
 در او اخراجات حیات دیوان حواجه حافظ شیرازی را جمع نمود و در آن غزلیات بلاغت آیات عالی تخلص نمود شیخ الاسلام امجد مولانا
 سیف الدین احمد علامه عرصه عالم و علامه زین الدین بود و دعائیت امانت و دینداری موصوف و بهنایت دیانت و پر بیزگاری معروف و علم
 قضیه حدیث و فقه بی شبهه بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از کثره علم از آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا صفت الدین یحیی بن مولانا
 محمد بن مولانا ناصر الدین محمود نقیضاتی در امر ترویج الاسلامی دخل کرده و قریب سی سال در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت تفریح بجای آورد و در راه
 در میان سیست عشره و شصت و با سطر حیات اصحاب و عرض فرمان بجایون نواب کامیاب شیبانی بخواهنده و مصداق آنجناب صد دریافت و بعد از
 آنکه ببارتقدیر پادشاه در کشته گشته بعد از آنکه آخرت شایسته حدیث که نزد یکصد مجتهد طبع بجزیره بوقوع نمودی در بخلیفان و امانت آنرا در خرابی شیخ الکافی
 و بعضی از رسائل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و مخمان آن رسائل بر الواح خط مسطور امیر میرزا حسن در
 علم حکمت و ریاضی بی شبهه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسبب بی از دانشمندان زمان دعوی حقوق می نمود و بصیام و بهر روز کار میکرد زاننده و بهر دو و خطایف
 طاعات و عبادت موزنی میکرد و اینده و در زمان خاقان منصور در مدینه اخلاصیه بوزن منصب بدین شایسته خصال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در
 مدینه سلطانی نیز ایت امانت بر او فرستاد و کثرت ثانی که با بیچشم در کنار نواب کامیاب شیبانی بر تو وصول بر ولایات خراسان از امانت میرزا حسن سبب
 نقیضت در سبب ستم از ابراهیم طرف قد با ستم داشت و بعد از آن ولایت وفات یافت حواجه عماد الدین عبدالعزیز المشهور مولانا را که
 اهری عالمی تخریب بود در علم حدیث و فقه حنفی شافعی چهار مهارت میبود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مسکونه را شرح نوشت
 تا پیش آنکه آن کتاب مشهورت یابد دست زمانه و در وقت ماند نوشت و سالها در مدرسه خاقان سعید شایخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقا
 اخلاصیه بدین وفادار شایسته داشت و در همان سال که امیر میرزا حسن از ابراهیم بجانب قد با رفت مولانا را ده نیز راه بلاد بینه پیش گرفت و بجز
 از وی خبر نیاید و در ولایات سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دارالبحرین طبع و جودت ذوق و بکارم اخلاق و محاسن با او کجا
 فضلا استرا با بود و در فن شعر و خط کبیره و خواجه صغیر چه حاضران و چه غایبان بحدت تمام ظاهر میبود و در نظم قصاید و مثنیات بنا به بلاغت بجای
 می آورد و اگر اشعار شریف با بحدت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بلازمت استان محدث ایشان خاقان منصور
 برواحت و دار و خنک بجا نه بجا یون سده و در سلکت انجلیان ریاضت تقریب را فراغت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در پیش
 معرفت حضرت سلطانیه در سلکت نظم کشیده و در وفات مصابح اول تا بیست آن مرثیه کسباج حمل ارسال ولادت امیر علیشیر عزیمت بدو وقت
 مصابح آخر از تاریخ وفات آنجناب جنابچه در معانی آن اشعار اصلا غلطی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه بیست و شصت و شصت و در ولایت سیهلا
 دست داد و از زمینیا تشابیه با معنی بسم حبیب بر خاطر بود و ثبت افتاد و با معنی آن ترک پر پیکی چون شید قفا باشد بی تاریخ و لم عشوه ما بنگر
 دل و در آن مراکان عیار و در دوازده نعت و بازش آورده بجا مولانا محمد طالب طالب علم خوش طبع بود و در فن شعر از امثال و اقوال مشایخ

در تمام جهان شایسته

ممتاز و مستثنی میبود سالها در وزارت سلطان بی بیع الزمان میرزا به منصب صدرت اشغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدو کلاه عالیشان
 حضرت پادشاه عزیز الدین محمد بابر میرزا رفعت را بایت تقریب برافراشت در شهر سمنان در مشرف و ستانه که میان علیپادشاه خان و آن پادشاه عالیشان
 باور داد آنکه محرابه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن سفر که شرف شهادت جسد ازین طریق بطبع آنجناب رساله ایست در قرن چهارم در غایت دقت و کمال
 و از مخطوطات مولانا محمد این کتاب هم یکی در آن رساله مندرج است که ممتا چو روی خوب تو دیدم رفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن بود
 امیر کمال الدین حسین امیر و می در سلطنت خلفای سادات حراسان منظم بود و در غرض آن او این جوانی از باور و نبیره آید و تحصیل علوم نمود
 نمود در آن کتاب مجلس شریف نجیب میرزا افغان و شاه زاده او را مصاحب خود ساخته بود با حسن بروی روزگارش کتب و آثار و عقیده شریف
 کیچیکت عنایت چو فرمود امیر حسین با وی در رفعت نمود و بعد از رفتن شاه زاده از توقف پنهان نماند و از مجلس شرف گفت لیکن بحسب تقدیر ملک تهر در آن سفر
 بلکه دیگر کتبش توانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد و در تبریز عبادت عازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
 سال در آن ملک اوقات گذرانید و بوطن لوف با آمد و بعد از آنکه در مشرف غایب شد از غایب و احوالات که امیر حسین را اتفاق افتاد
 یکی آنکه در آن ایوان که طارست امیر علیشیر میبود و آنجناب در بر سالت سلطان یعقوب میرزا نامزد نمود و مقدر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی بود که
 کتب لغتیه از کتابخانه خاصه شاه جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برود و وقتی که جناب سیادت باقی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتاب در دست
 خدمت مولوی سهروردی فرستاد که در کتب جمیع کتب مولانا عبد الرحمن جامی مشابقت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را اعیان نمود و دیگر
 کتب و تبرکات مکتوب ساخت و چون بجا رفت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال کارم اخلاق او را بر سیده بر زبان
 مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد ساخت قول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبتی بود که حالت در پیرامین خاطر منگیند
 سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن متعجبانمود و جناب سیادت قاضی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جنبه طارمان قاضی
 فرستاده اند بمراد و شکر و برگاه اندک طارنی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت آبی نه ختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاوردید ما شاید
 نایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلس آورده چون باز کرده معلوم شد که قوامت کلی است نه کلیات طارنی لاجرم جناب سیادت قاضی از جنبه حقیقت
 مستفصل گشت و ازین جهت دیگر منظور نظر آنحضرت امیر علیشیر نشد و در او احوالات حیات خاقان حضور بیخ شافیه سلطان بی بیع الزمان میرزا او را
 بشیخی آستانه عالی شایسته منصب کرد و در سمنان و ستخانه آن منصب را با بر صدرت مبتدل ساخت و در سنه ششم و ستخانه که بی بیع الزمان میرزا در برابر
 بود امیر حسین از صدرت استعفا نمود و با بوی در رفت و یکده سال بعد از آن گذرانید و در سنه اربع عشر و ستخانه محمد خان شیبا فی امد ایرتم سالت
 درگاه عالیشان نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین سعادت عازمت آستان ملاکش آستان شرف کشته مسئول انعام و احسان مراجعت نمود
 و در وطن لوف و مسکن مهیو یعنی ولایت ابورد در محل قامت انداخت و در سنه عشرین و ستخانه عالم آخت مانزل ساخت و از جمله نعمتات آنجا
 این کتاب هم شاه زمان بر ظاهر بود وقت افتاد ممتا شایبازی که طرح عدل آکنند نام خود در کین دولت کند خواجه ناصر الدین ابو بصیر
 حاکم با صنف سیرتیه و شیم مرصیده و لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیه و اطوار پندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و کتبش
 بره کنی و سعادت از سایر کارگران آسان ممتاز و مستثنی میبود و آنجناب در سلطنت اولاد عظام خواجه مولود محمد که قلم سکنده رقم در ذیل قاص آیام بود
 سلطان حمیده که مناقب او در طلب اللسان کشت نظام داشت و نسبت بسیار شایخ خاندان عالی شان سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره بواسطه
 و خود علم و فضیلت را بایت تفوق می افراشت و چون آنجناب از زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید دار و فرقه مهند که از مشرف فرزند با شیه بود طبع حیات
 و ملکات خواجه مولود محمد بگردانید و در آن کتاب احوال نفسانی بر آن حاوی کلیات انسانی غلبه کرده بود توجه عالم باقی کرده از استعاره بلاغت
 آثارش این مطلع بر ظاهر بود نوشته شد مطلع نازد صبر و طاقت آتش هم چون شود تیرم از آن چون شعله شبنم میصد بار و در خیرم مولانا سلطان
 علی مشهدی جو جایت صورت و محاسن میرت موصوف بود و در شرح و تفسیر آنقدر سعادت حاصل نمود که خطوط استادان تقدیم و تمایز
 صنوع ساخت و در زمان خاقان حضور بموارد با شارت آنحضرت و انعام امیر نظام الدین علیشیر کلیات نسخ شریفه میر و اخت و کاتبی منظم استخوان

میگشاید از آنجا که این مطلع بنت افتخار مطلع کل در بهار زمان رخ گلگون نون است چون اشکت من که از دل بزخون نوز است و آنجناب فی سنین شش
دستنامه در مشهوره تقدیر در گذشت و بعد از آن بقیه متبر که در خون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی و ولد امیر رضی الدین عبدالاول بن امیر حسین
الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که ستمه از علوشان او را خاخر کسور اللسان در شمار ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده امیر صدر الدین یونس
با وجود شرف نسب و فو فیض و کمال از تصانف داشت و سالها در مدرسه شریفه میرزایان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه تعلیم داشت نفس اخلاصت بر
صحایف خاخر طایفه میگذشت که در زمان سبیلان محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب استقامتی آن سپاد گشت و یکده سال در رعایت امانت
و دیانت طوازم آن امر برداشت و بالاخره بطریق عین از سران منصب در گذشت بعد از آن بوجهی است که حاکم جم بود با کجای تو نمود
و قیبر میرزا منصب شیخ الاسلامی تلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قندهار را بسلامت بجزیره ایالت بخت
دیو سلطان اتقال کرد و در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار رفته کار میکرد ایندکجا بعضی از اهل شجرت نزد آنحضرت زبان بیخیش کشاوند و چون یکی آن
سید عزیز با یک پسرش سید ابوالوفای نام با فد خا برداردند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابوالصفا و سید ابوالعقادر بلده فاخره برادره تشریف
دارند و در کمال صلاح و تقوی ثبت تحصیل علوم و کتساب فنون متحول و منووم میگردد امیر صدر الدین ابوالعظیم مشهور می باشد در زمان
هدهده سعادت و فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و در مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه با مردم در حال
قیام نموده در مشهوره شش و چهارده ریاست و غیرت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خسته میرزا کار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این
دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی تصانف دارند و بمجواره ثبت برافزاده و استغاده میگردد و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه طوازم
منصب تدریس شغال میرزا به و امیر محمد حسین در مدرسه کمالیه با جاده قیام نمایند و برادر امیر ابوالعظیم امیر عبدالمجید نیز در سکت علمای مظهر بود و در زمان
خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال را بر اعتبار شغال مینمود مولانا نضیح الدین محمد النظامی جان کمالش بعبودت و تخریر علوم متحول
و متحول راسته بود و در فن ریاضی حکیمات سرآمد و فاضل دوران همیو طبع سلیمش مدک کتبیات مؤلفات علماء مشقه بین و در زمین تفتیش سطر
مخرومات مستغاث فضلا در ساخرین و معرب حضرت سلطانی اکثر متداولات مادرش کردی مولانا نضیح الدین مظاهره کرده و آنجناب با خوانده
تعبیر نموده شریفه عظیم ذکر پیش سجای می آورد و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه کابلی مفا و ایما تا خراوی تعلق با خوانده میرزا
و آنجناب در مشهوره شش و چهارده ریاست و غیرت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خسته میرزا کار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این
ریاست غیرت بصوب عالم آخرت برافراشت و چند سال را در اولایت در صاحب امیر صدر الدین یونس که در مادش بود بربر در او اعرسند شش و چهارده
روی عالم آخرت آورد از بناج طبع بلاغت آیین مولانا نضیح الدین حاشیه بدیاعت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح نایب عیول
و حاشی مختصر مطول و غیره با سابقا در میان فضلا مشهور بود و طبع را از مظاهر آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر میرزا جان الدین عطاء اللطیف
و در جوانی از بنده غیاثیه پور که شش و مولهش بود بدلد سلطه برافزاده کتبیات علوم او در باندک زمانی تکمیل کرده متحول کرده منصب آتش از
امثال و اقرا ن در بود در علم و عرض و صنایع و بدایع شغری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانی و در مدرسه اخلاصیه
بمت بر تدریس میگذاشت از تصانف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شغری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آتش این قطعه
صنایع و بدایع در صفت تمیظ مذکور قطعه بچند که شش حاصل جان بارون کل زعفرانفت شامل زهدل خسرو عادل شده غازی که در بیجا چشید
بر بر اساسا شو ندازیم او اعدا چور و به خائف و بیدل مسیبه سلطنت سلطان حسین آن صند میدان که نام رستم دستان زد ستانش شده با عقل
و امیر عطار اندر اعدا و اخراوقات حیات دیده ظاهری از ره نیت اشیا حاضر گشت و از بنده فاخره برافزاده شد و در مشهوره شش و چهارده ریاست
و التحیه رفته در او اسط شوال شش و چهارده ریاست و غیره مولانا جلال الدین ابو زید بود و تصنیف خاطر
عاطره و دیگر کتب فیض از سایر شایخ زمان تمیز و تشنه مینمود جو و کلامات آنجناب نهایت مذاشت و مجواره در رعایت خوشخوانی ثبت بر صفایست
صداد و در او میگذاشت خاقان منصور بصفت آنجناب در طریق ارادت و تقاد سلوک میکرد و هر سال بگرد و نوبت بموران رفته در باره نوی شریفه

شیرین نظام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ نامصداورده و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دارالسلطنه پاره نداشت بود بولایت قزوین
سابقه آنجا ساکن گشت و در شهر مشهد احدی و عشرین و متعانه شی از بام افتاده در گذشت سید نظام الدین سلطان العلی الموسوی به طایفه زنده
و تقوی و ارشاد فرق بر این نجابت مشرف بود و پوسته حبه سوانج سخات مردم بخاره کرده و سخات تقریر محمود بنابرین بکتاب بین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطه خورائعات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از مثال و قرآن در گذشت و پسرش سید فضل بصفت صل و وقوف در نظام
رثکی و فارسی انصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید و چند که بمقت بر پیش بر عزم یکجا گشت و فوات سید سلطان العلی در شهر مشهد
احدی و عشرین و تسکانه دست داد و انتحالی سید فضل بعد از پدر بگذرد ما اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطان
فرزاده قطعه سید عالی نسب سلطان العلی آنکه سگفتش خرد از اهل نضین میرا چون خواب نمی شود بود سال فوت اوست میرزا جاب بن خواجگی
و در خواجگی بمقت افتد فتالی بود که چند که بوزارت سلطان صید قیام می نمود و انتخاب بصفه ذمین سلیم و کمال طبع متفهم از سایر شراد و روزگار و فضیلت
معتدله سید نظام داشت کابری در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر سیر برده اجماعا بمقت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میکاشته دیوان غزالیست
انجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان معلوم که مطلع بسی خرد و ادب دیده چون با بی وطن دیدم که تا کتاب نفیسی بکام خوشین دیدم و در
خواجگی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسکانه اتفاق افتاد و چه ضبط ماه و سال مذکور بسبب طبع امیر سلطان ابراهیم امینی از ترتم آغاز بنام
قطعه چون شخصی آن چشم خرد مردم و بار بار جل گشت بنان چون بگم برسد دل از من که چه آمد تاریخ گفتم زبات آمد و روز دوم شیخ فضیح الدین
ارشد و او تاریخ زین الدین جوانی بود و در آن دیده در هزاره خویش بر تاجه تقوی نشسته بصیافت صادر و واروقا می نمود و در سنه ثلث و عشرین و تسکانه
که من شرفی خریب بر نود و در گذشت و بعد از اقامت مراسم بکثرت و کثین بعد از آن هزاره خون گشت امیر نظام الدین عبدالقادر در سلک
اجتهادات و علماء و عاظم فاضل و جفا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در درنده شریف سلطانه نقش افاده بر عایشه صغیر طایفه میکاشته
مضبطل افتد نقابت و در تصانیف کت خراسان مدتی مدینه مطمن باجناب بود و در کتخل این بهام بطریق امانت و دیانت سلوک می نمود و در
در مشهور نشد محسن و عشرین و متعانه اتفاق افتاد و هم مجتهد رقم در بیان تاریخ آنوقت بن در باعی زبان بر کشاد ربابی عالی سنی که بود در دین فاخر و عظیم
یکانه در ضلیت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ انوس جناب میر عبدالقادر مولانا هالقی از اقربا و قرینه حضرت اشرف الانامی مولانا
عبدالرحمن الجابی بود و در نظم نشوی از سایر شراد زمان کوی تقوی میر بود اکثر کتب مستشرق نظامی را مانند لیلی و محمود و حمیر و عشرین و بیست و یک تاریخ کرد
و در برابر اسکندر نادر ظفر نام توموری نظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب ساسی نیز نمود و آن توفیق اتمام بیافت و گذر نشد و عشرین و تسکانه
بعالم آخرت شافت مولانا حبیب الله معروف که بصحاست بیان و طلاقت لسان مضعفاست در تاریخ وفات انجناب کویه قطعه از باغ و هیر و تفریح
کلام بخت سوبی ریاض خلد بصیرش و صد طرب جان داد و بر وضه پاک رسول و گفت روحی مذاکت بصنیم بطریق رفت از جهان کسی
که بود لطف شراف آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم عقل گفت از شاعرشان شده شاعران طلب امیر رضی الدین
عبدالماول بر بند کوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبدالاول بن امیر حسین الدین بر تقی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و در
ماجدش در سلک نبات کرمات مولانا کمال الدین عبدالرزاق متوخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و سخا
تقوی و صلاحیت شیخ لطیفش در کمال اسرار علوم و ذمین شرفش حاوی فنون محسوس و معنوم در حضور ان او ان شایب از تحصیل تاریخ گشت و در حدیث شریفه
عیاشیه و در سنه بد صیغه حدیث شده پایه قدر و منزلتش از مثال و قرآن در گذشت و چون اهل سده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب مشرفه
ذمی تبه نسیج و عشرین و تسکانه از عالم فناء در بجا طاعت نمود و پدید عالی کورش امیر نور الدین محمد امین که من شرفش از جفا و تجاوز بود و از شا به نایب
جانوز و حاد و محنت اندوز افغان کرد و قزاقی و ناله و اشک بدی با وج طکت زنگاری رسانید و بصوب مثال در قران آنفریز مضن کمال
در کوشه حبت الاخوان جان و طلال نشسته زبان حال حال مصنون مقال امضا علی یوسف کویا کرد و اینده و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مقام
فرزنده از جبهه غایت غم واداره اوقات شریف معروف داشت در بعضی گشته در او ایل بر بیج الاخری نسیج و عشرین و تسکانه ایت عزمیت کجا

خواجگ زاده

حضرت حضرت عت بر داشت این قطعه که نوشته شد بحباب حمل شراست بنا بر وفات امیر رضی الدین عبدالاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود
 زبده اولاد و مجاد بول رفت از در فاسوی بهشت شد معجز گوی از باب وصول به رسالت انتقال رزیده آل رسول و این رباعی
 مجریست از ماه و سال ایصال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قصاص حضرت سجانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و صد واقعه پدید کسی گفت که
 اوایل بیع الشانی قاضی اختیار الدین حسن و در فانی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضایا ممتاز و شایسته می نمود و در او کمال
 جوانی از ولایت زاوه و محلات به دار السلطنه براه آمد و تحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و دشمن قوی و مکرر صکوک و بجا
 پختن بنا بهمت ساخت و در فانی شایسته و متمایز صاحب و قوف گشت و در او اخوان خاقان حضور منصب قصاص از او شده پاینده و زنده گشت از زمان
 و اقران در گذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضایا در السلطنه براه اختیار و اعتبار بیشتر یافت و بر
 التفات محبت حضرت خاقانی کما یحب و یعنی بر وجبات احوال شایسته و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو العلی محمد خان سیستانی نیز بان امر منصوب
 بود و بعد از گشته آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شایسته تراخت استعجال نمود و در او ایل شد خان و عشرین و ستار بر من بود القیغه در گذشت و در حقیقت
 تربیت بجهت آباء و اجداد خود در خون گشت از بیجا اعلام فصاحت از تمام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مهارت را اختیار در میان فضلاء روزگار گشت
 و در تاریخ سمری که از سنت مردم میر علی شیر در مسجد جامع براه ساخته این قطعه بر لوح اختیار مرسوم قطعه از بهمت برزگی شد منبری تکمل که فایده ترغیب و
 سر کشیده هر که کسی ندیده منبر نیک مردم تاریخ شد همان که هر که کسی ندیده شیخ نور الدین محمد در سلک افتخار و طلب پیر بدایت شیخ زین الدین
 خوانی مشتم بود و مشارالیه بر بید تقوی و فضل کمال از علماء بود و جمال ممتاز و شایسته می نمود از فایده حدت طبع و جودت ذهن در او ایل آیام شباب تحصیل
 علوم فراغت یافت و آفاذ درس و افاده کرده بر او انوار کمالش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علوم یافت که پیش بوش غایده از بیجا کما فی حقا و فضایل
 مآثرش بانی گشت و تئید و جوا بر دقایق انبیا کرانما گشت و پاینده و زنده گشت در سلوک طریق زید و تقوی و بجز در خون درس و تقوی از اسالیح اقران
 در گذشت و آنجا بانی بدید در زمان مجتهد نشان خاقان حضور کیشیایی خان در بیجا نفاع بده فاخره براه به منصب مدرس منصوب بود و در او
 دولت شایسته بنا بر بصیرت و سبب مستن زبان حقایق بیان از قبل و حال سبب ابواب سفر بر روی روزگار بدایت آنگار گشت و در او ایل شد و عشرین
 و ستار از وطن لوف و مسکن مذهب و یعنی دار السلطنه براه سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و محبوب و ولایت کر میر و قندهار شایسته و
 علامت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنه و الخلفاء محمد بابر پادشاه و یافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بوجوب دلخواه او فایده
 که زاینده و فی جادی الاخری شد نشان و عشرین و ستار در بده کابل بجام اخوت خراسید و حالا برادر شدش شیخ زین که از اقسام فنون بهره مند است
 و ایشیت اطفح طبع و حسن خلق و لطافت کفایت و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان مصلحت آشیان بسیر سپرد و منظور نظر پادشاهان بوده و در بیجا
 عوام فرق از دسی و ایام مبدول میدارد و در بیجا محاسن خاص و عوام لوازم اجتهاد و ظاهرا ساخته حکم محبت در فضا و حواطر سیکار و عظیم
 کف با ذلت چون بر تو افتاب شامل حال شیخ و ستاب و تجنید ال بجز آثارش فخرن و قایق موفعات او لو الالباب پلست شیخ ابو الوجود خا
 خال حال حال این دو برادر صاحب محالست و بوفور فضل و عرفان سر راه اباب وجد و حال و آنجا بانی و دل شیخ و جمید الدین است که ضمن آیت بیجا
 امین و جبهانی الدینا و الاحز و من العزیزین بر ذات تجسد صفات صادق می آید و در نهاد و دار السلطنه براه در سجاده زید و تقوی ممکن بود و هر که
 از جاوه سن سینه نبویه علیه فضل الصلوة و اکل التقیه بیرون می نماید و شیخ ابو الوجود فایده در ویش و ش و فانی مشربست و کما فی عظیم اشارت لطافت آنا
 استعجال نیاید این مطلع از بیجا طبع شریف اوست مطلع جویر خود کسی از سینه ام کبک از پیکان را مراد لده که تا مردانه در راه است و هم جان راه و آنجا
 حال اوست تا سدره انما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولت خواهی بجایی می آورد و از نواید کثیر نخواهد نواب و بجا و جلایق پناه بهره تمام
 مولانا صدر الدین محمد در سلک کلمات نام و اکابر فضلاء دوران نظام دارد و بصفت تقوی و پر میر کما فی انصاف بوده بمواره بهمت برانواع
 علوم سیکار و در علوم شرعیه تیا فقه حنفی فایده باهراست و در سایر فنون عقلی و نقلی سر راه دانشمندان بوده مآثر و تحصیل آنجا بانی در درس مولانا معز الدین شیخ
 حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین خود سر راهی و حضرت محمد شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد قصاص فانی اتحاق افند و در این

ایم برست از وی ضار و مصلی گشت
 زلال دولت او باد و صد و سی

جزه سیم از جمله سیم

درین اوقات در مدینه غیابیده مدینه اسلامیة ابواب درس و اعاده برکشاد مولانا محمد بن محمد بن ابوالدین محمود و مولانا بن الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جهاد و غن خستیار کرده اند و از تسلطه برآه قدم در طریق مهاجرت نهاده روی محبوب ولایت سیدنا و قدس پادشاه آورده و حال در قندهار بمشول غایت حکام بوده بفرمانت اوقات یکدیگر از غلبه بر آریغ طبع نقاد خویش سفید ساخته مراکم افاده بطور میرساند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه بهایت ازنی در صخرس از روش والد ماجد خود حاج محمد بن حمید الملک که در سلک اعظم اهل کلام نظام داشت اعتبار یافته بهت بر سلوک طریق اهل تحقیق کماشت و دست ارادت بجهاب بدایت محبت مولانا شمس الدین محمد روحی روح الله روحه در او نهاده بعد از آن متبع طریق قدسیه نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی در قندهار باطن فرخنده میمانس ~~...~~ از قوت عادت الهی صفت اصداست پذیرفت آنجا حضرت کرامت پناه شیخ حماد الدین فضل قندهاری که در آن زمان در سایه پهلای جویدی مثل او ساکنی بود در تسلطه برآه تشریف آورد و شیخ جلال را بجا شوق بجانب خود کشید و با جوید و برو شیخ جلال بیعت سال در صحبت آنحضرت گذرایند و بعد از آن بوطن لوف مراجعت فرمود و حال در بلده فخره پور مسجد جامع مجتهد کنویت بو عطف و نصیحت خلائق مشغول بنیایه و بنحمان مؤثر در ویش از سیاری از تشنه لبان با تو بصیحت ما باب حیات بدایت میرساند مولانا قاسم علی از جمله بزرگان کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جلی امتیاز تام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشوونامه پوره بهت بر کتساب علوم محسوس و منوم میکار و در صفت نزد کوی و در کشتی نیرنجایت صاحب و قوتست و بصفت رید و رشاد و صلاح و صدق و صوف و معروف بکذا و ان حج السلام و طواف روضه مقدسه حضرت ایلانام علیه الصلوٰه و السلام خازر کشته و اندک کمال سلامت نفس تعلیم اندیشه غیر نفس خیر خواهی حریفی بر لوح خاطر نوشته و آنجانب در آنجا امیرخان موصول در بلده فخره پور بکلمت مشغول بود و بنا بر اساسه عارف ملک سلطان محمود از وطن مفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال فخر و احترام بریند اخوه و تدریس میکنن مولانا شمس الدین بروعی دندان خاقان حضور از وطن اصلی برآه آمده آخرا بمحصل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرمود و در غزایه ایضاً انوار محرب حضرت باری خواججه عبداللہ انصاری منصب تدریس منصب شد و در شهر سمرقند مشهور و ستاره از خراسان توجه از بیجان کشت و چنان سمیع میشود که حال در شهر روان با فاده قیام نماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از جوان مولانا شمس الدین بر بصیحت و او نیز در قندهار از جمله بزرگان از جمله آنجا بجا رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و مفسران مدقی نظام دارد و در قندهار از دارالتسلطه برآه بجانب ماوراءالنهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و منصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چند کاه دست از کف آن مشغول باز داشت و حال هم در آن بلده ساکن است و بدین و اعاده شغال بنیایه مولانا عصام الدین از اسکیم و مولانا حبیب الله سمرقندی است و بنیاده ختری مولانا عصام الدین داود خوانی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین بارهیم بطرف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و منقول و مهارت در فنون نجوم و منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان حضور کسب کالات شغال نموده و بکشتی رقی فرمود و در مدینه شریفه پناه رخ میرزا مدرس کشته ابواب اعاده بروی روزگار طلبه گشته در ماه جب ششم است و عشرین و سماعیه بواسطه حدوتت از امور که تحریر آن مناسب بسباق تاریخ نیست از دارالتسلطه برآه بخارا شافت و حال در آن ولایت متوطن است و از خود نظام و احسان عبید الله خان مخلوط بهره و میگردد امیر جمال الدین عطا و الله سلطنته و اجاهتة بنیاده اسلاطون اعیان کابرو اشرف ایام است و جنبه علییه شمس صحیح اعظم اولاد و بجا و نیز لایح و محمیه هر نورین مطیع اشعه انوار اسرار کتب الهی صحیفه خاطر عالی ماثرش همه لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی کجانبه سیدنا بجا بر ذرا بر علوم سخن و معهود در کلمات و سخن باطن جنبه میمانس محزون شیر خاکی سوزی از مشارق جمال جنبه مآتش طالع و شمس آینه فضایل بر مضمون ازین کلمات خصائص علم کاش لایح عالم آرایش کشف اسرار عالم تشریح کتب کلامیه معصنات موافق تاویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق صغیرش مظهر انوار توفیق جمال دین برین زبانهاش علوم شیخ و واضح کلامش از توضیح بیانش کشته روش بر اهل علم بر سکل بر فرق و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید امین الدین در علم حدیث بی نظیر لایح کشته و در سایر نظام علوم و حدیث و انواع فنون عقیدیه از محمد ثانی استحقاق در کشته جنبه سال در مدینه شریفه سلطانیه در کسندی که حال امیر محمد حضرت خاقان حضور است و در خانقاه اخلاصیه بدین و اعاده شغال در اشکند و در جنبه کنویت در مسجد جامع و دارالتسلطه برآه تعلیم بدایت ازنی نفس از شاد و بصیحت بر لایح خواطر اعظم اشرف و اکابر میباشند تا حال بنا بر حجت غزلت و کوشه نشینی با مثال آن

اسرار لغات فی غایت و کامی اوقات مجتهد ساعات و مسرف طاعات و عبادت ساخته باز عازم توبت اخروی شوقی میفرماید سلطان نام و حکام اسلام با تمام
 ارادت و اعتقاد عازمت حضرت را برودت محبت واجب میداند و در ترفیع حال و فراخبال خدام عالی مقامش هر ثواب شاق مبذول میدارند بدینچه میتوانند از
 موقوفات فصاحت صحافت حضرت نقابت منقبت و رخصت لاجنبای قلیتیبی و اولاد اصحاب در اقطار اوقا شماره تمام دارد و بی شائبه شبیه جعلی همانک نظیر
 آن کتاب اهدوت تاب را در آینه خیالی امیر شیار و ولد ارشد الهجده حضرت امیر سیریم الدین محمد که بیکر شاه مشهور شده اند ایضا در کتب طبع
 و فون سما علم حدیث یکنه زانده و بوجوب تعیین حضرت واقف اندازند بر باز در معتبره نوزده مذکوره قیام تمام پدید بر بزرگوار خویش بوده و بلام در بی نظای
 قیام نمایند و نمره از طلبه عازمت آن درس بود و از این طبع نهاد انجناب نصیحه و بهره و بر کردید و خواجده عبد الرحمن و الد ماجدین قاضی خواجه کلان
 سالها فردان در جمله فاعزه بر آینه بار فرغان خانه منضمه منضم قضایا شرفیه میرداخت و قاضی خاندان حکم بوده سمات فرق نام را بر حسب فتوی علمای اسلام
 میرانجام معرفت و مباحث و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در آیام دولت محمد خانی طیبانی دوسه سال منصب قضا منسوب گشته قیام تمام پدید بر بزرگوار خود بود
 و در هر سه گوهر شاد آفا بدین و افاده تیر قیام نمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از قسام علوم و انواع ضمایل بهره تمام دارد و انا بواسطه کمال علم و تواضع
 و عدم مسامحت بخت و طالع درین آیام در کمال پریشانی و بیانی اوقات میگذرانده مولانا کمال الدین محمد الحنفی بنیاست طبع و لطافت ذهن و بین بختی
 مسائل علوم و تفریق در مباحث محسوس و محسوس پیش زمان خود است و در کمال زهد و تقوی و زکات گذرانیده از شرایط امانت و دین داری و قیام تمام
 نمیکند از در تیرس یکتخص از در شرفیه سلطانیه متعلق بانجناب است و اکثر طلبه از سلطنته بر آینه آن درس برود نموده از تیراج احکام اوقات آمانت
 محفوظه بهره و بر کردید خواجه صیفا الدین میریم پدید عالی که پیش خواجه علار الدین بر آینه بزرگوار خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سایر با بزرگوار
 بعضی از حکام و سلاطین قیام نمود و بانجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم امینی است و بطرف طبع و حدت ذهن نام تمام ضمایل و حدت
 میزی در علم بیان مسمارت تمام دارد و در جموار بخت بر سر انجام عظیم هم دیوانی میگردد و در این مزاج نجابت مشرفست و بکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
 اشعار پدید خواجه میریم سلاست الفاظ و وقت معالی مشهور است و این تمیزش که در تحت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر آینه و افواه
 مذکور بخت با لیت العرش ما را مطلع خود کرده بکارگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در آیام شباب و او ان جوانی به تحصیل ضمایل
 موفق گشت و پایه تدریس در نظم شعر و تمامان ضمایل سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین عبیدر البنت بانجناب التفات بسیار بود و در جموار آداب سخا
 و احسان پدید و در کارش میگذرد و حال مولانا کمال الدین شاه حسین در حصیده به توفیق دارد و از تفرقه اعت بخت بکسب و وجه محاسن میگردد این مطلع
 از جزو موقوفات اوست که مطلع چه سان بود شب علم روز من چنان باشد مرکز روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این سخا با هم شای از تیراج طبع بیان
 سمات بانجناب است و در آینه پدید آینه ایضی عاقبت از شو با بر جای هم مولانا جلال الدین محمد کاشی از جانب پدید بر مولانا جلال الدین محمد
 قاضی است و انچه در در سکت احفاد شیخ زین الدین جوانی نظام دارد و بانجناب در او ایل حال عازمت شاه فریب میرزا امیر کرد و از شو با نظام
 و احسان بهره و بر میکشست بوسی از سباب که بزرگ آن لایق بسایق کتاب نیست شاه زاده بعد از امر خدمت صحافت داشته جناب مولوی خنده گاه در
 اطراف بلاد خراسان سرگردان و بیایمان اوقات میگذرانید و چون آن خلعت در حوزه تخریب کاتب کامیاب عبیدر البنت شای در آینه مولانا که به آینه شای
 ساکن شده آنگهی کابلش نزد اخت بنابران در مشهور شده است و مشربین و شمانه حصیده شهر مشرب در خدمت قاضی حکام و امر او سادات و علماء و اشرف و
 احیان بر آینه در سکت نظم کشید و آن بیات بجز من امیر خان که در آینه وانی خوانسان بود در نید یعنی از نواب قطع دست و زبان مولانا که گوی حکم
 از فریب آنکه با وجود وقوع انحال جناب مولوی جلال الدین شیخ حکم بنیاید و بدین سبب از نواب نظام شماره و بزرگ میکشاید از بیات حصیده مذکور به است
 اولش بجز طبع و ثبت افاد بخت عرصه شهر جبری فون پیر حضرت در گمش راننده خورشید کلنج است حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد خویلی
 که بطرف طبع و حسن انصاف داشت و چند سال منصب حدت و استادی ابوتراب میرزا منسوب بوده حافظ علی خیر بخت ذهن وجودت شعر
 موصوفت و اکثر خطوط را چون کلام میدود در علم و فن و صنایع اشعار مسمارت بسیار در دنیا که حصیده شیخ خواجه سلمان سادگی را سه چهارم است قیام تمام
 و چند صفت بر صنایع آن حصیده افروز و مطلع کجا زبان صفا به است که مطلع حرم حرم کوی تو بخت ابراهیم بنیم گشت موی نوز اخت احوار و در مشرب

مطلوبه‌ای که مکتوبین صنایع است این مطلع در سلکت نظم کشیده که مطلع داد ما در دور در آرام داد درم آرامی و وی در آرام داد و در صنعت صنایع و
 موصول به حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صغیر بیان گاشته که رباعی ای در دل زارم روزه در دت آذر حالت برخت بر کل نافر ز حفت
 لب شکر شکن شکست سخن چشمت چه بگویم کیو بنزد و این رباعی دیگر نیز از جمله منظومات حافظ علی است رباعی در وقت بگر که فکس ولاد سلکت فرج سحری
 کنان این کیفیت می نوش که بی نشسته بی هوای بود بر خیز که در خاک بسی خوابی خفت مولانا حسنعلی در سلکت فضلاء وضع زبان و بلاغ و بیچ میان نظام
 دار و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیمان همواره نظم فرموده و از جمله این رباعیت که به انتقاش بر نقش برکت دان گفته رباعی تا پیش
 حفت بدل فرد خدام چون شرح بده سوختن آموخته ام ای نگرددی چونست و این دردی میکنی عذر از در دل سوخته ام مولانا شهاب الدین
 احمد الحقیقی مطلع طبع و صفار زمین موصوفت و به بارت در فن شعر و مفاصوف اگر شده اولات را با تحقیق مطالعه نموده و در عین و توحیح خوا
 ستم رساله در غایت بافت نظم فرموده در نظم قصیده و غزل نیز سعادت کامل حاصل دارد و درین اوقات بمباره در مع هشتاد حضرت مملکت پناجی حبیب
 اقصی اشعار و بر بلع بیان میکار و در این غزل از آنجمله است که غزل مارا غم بودم جان جزین بس است در دو نوسن دل اندوه کین بس استا که با تو ام نماند
 کان و فاجو پاک شد قلم من تیغ جنایت بسین بس است که بر فلک نمود سراز جاده چشم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است کو در غم مباش از
 آزادی نشان داغ غلامی تو مرا بر زمین بس است در سلکت بندگان کین بیان خویش رها داده مرا شرف من بسین بس است مارا چه که انچه نشینیم با
 بسیم با بیان درس شمشین بس است زان شب روز کار چهری پناه تو ظل ظلیل خواجو دنیا و دین بس است و ایضا این کتابم مکتب از جمله سعادت
 آنجا است رباعی در بحر و بست ای بیخ مطلع نور صد داغ بیان هاشقان بجزر بنامخ ماه خویش تا کی باشد زان زلفه و کلاه و اعداران مجور
 مولانا نور الدین طالی زنده شاعر زمان و عهد بنهار دور است و صفایه و غزلیات و اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صغیر ظهوری آید
 بر و اتمام آنجا بر مطالعه بعضی از مفاصلات نیز یافته و وجود طبع و عدت زین در میان فرق نام شته نام یافته از نیای حکما و شاه و در و پیش
 و صفات العاشقین و سلی و همچون دو دیوان صفایه و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر آنسه افواه مذکور مطلع یکم سپهری زمین کان ماه را منزل
 کجاست منزل او در دست آمانم دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات آنجا است که رباعی آئی که قامت زلفت زخمت زخمت اند و ذرات وجودت
 ز نکت جفته اند با شیر جادمانکت آخته اند تا چه تو صورتی برانگیزه اند مولانا زلالی بعضا حقا و خطاقت لسان و عدت فهم و لطافت طبع و کوه
 مویسان سزار نام بکارم اخلاق و محاسن آداب معروف بوده از سر شریف صافی زلال اشعار لطافت آثار شرح بسیار و نظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اشعار
 شعر جی پروانه و به نایف سائر اصنمون النلی مع الطبع را منظور داشته از جمله طبع پوسیده اعتبار میناید و بعضی از نظم شعری که مشعر بخشی باشد متفرقه بوده بر کله
 بطلب بکشا یه قصیده بال بر صغیر باقی نوده و املی در آن قصیده معانی و قیقه درج فرموده و کسبه بیت اول قصیده مذکور نیست که ایماک عجز و بسی و جوتاب
 دو مطلع زمین تا بدر آید ز چاه یوسف کلپسین کرد زنجاری صبح سپهرین صبر چاکت راز دلش خاش کشت بر سر بر آهن داد بران سپهر طره زنجی ز نهر طرف
 که شته هم تیغ بر کف او تیزن و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست مطلع نوازی کرد با و رخا مار صیغه چاکم مکر و زیکه کرد و دانت خار سر خاکم
 مولانا همچون ولد مولانا کمال الدین محمود فنی است که بحسن خط و لطیف طبع انصاف داشت و مولانا همچون جنایت در و پیش و پیش و خانی مشرب است
 سلیمان همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع جو یا بودی من اول کشتنم صفا او فانی که دنبال تو صنایع ساختم و این مطلع قصیده
 نیز از جمله منظومات اوست که مطلع فری زده سپهر اکثرین است روی زمین نام زیر کین است استاد کمال الدین نیراد منظور ابع صورت است و غیر
 نوادر هم نامی پیش نایح آثار صورتان عالم و بنان صغیر شمشین صغیرات بنوران بی آدم حبت موی طمش راه ستادی جان داده بصورت جمادی
 و جناب ستادی عین تربیت حسن رعایت امیر نظام الدین علی شیرین بر تبه ترقی نمود و حضرت خاقان حضور را نیز با جناب التفات و عنایت بسیار بود و حال آنکه
 آن نادر العصر صافی اخلاص منظور نظر رحمت سلاطین نام است که مشمول لطفت بی نهایت حکام اسلام آج می بود همیشه همچنین خواهد بود مولانا سلاطین
 محمد بن مولانا نور الله عمده شرح طیفی نویسان زانست و کجس کرد و در لطف کشار زبده ایمان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود
 حسن خط و مطلع موصوفت و صحبت ابل صیش و طرب موصوفه و حال در بلده باغزه بهره توطن دارد و کابلی است بر کتبت تیغ شریفه بسیار تیغ و قوس قزح

مشرف

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل سبزه و عاینه شرا و مردم دانشور در دار السلطنه برآه و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند
 و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفرخت میخوردند و ذکر مجموع ایشان موجب غلوست و اطمان و اجتناب ازین منی نبوده است و اولاد ایشان
 خاسته سخن که از زمان سلیمان را بصوب ذکر شکر از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد اعطاف میداد که کیفیت استظهار لواری دولت محمد خان سلطنت
 را در ولایات خراسان بر طبق عرض مینموده است و در پیش قدم کشته لیکن قوت تحریر کم باو اعطاف آتی بر میرزا خاسته توفیق نابد یا مردم تا در جمیع
 این داستان را اتمام رو نمسوی و بیکر حسب ارام گشتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا او ابو المنصور مظفر حسین
 کورگان در منصب سلطنت و جهانبانی با اتفاق ارکان دولت حضرت اعلیٰ خاقان فرزند و س مکانی بر در آن صمیمانه و معتاد
 دانستند و حقیقت این سخن منصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه است که هر چه در کار خانه الوهیت صحت و توفیق می پذیرد و نمونند آن در سر کار
 صورت وجود دیگر و پس بچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جلاله از جهت مشارکت متبره و مبراست میباشد که ذیل قسمت پادشاه نیز از جهت
 مسابقت پاکیزه و معرا باشد تا سایه وجود و فایض لطف و جانی تواند بود و کما یجب و منعی بجمیع امور جهانبانی قیام تواند نمود و سلطان یکی سرچو خدای
 جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس باشد بیشتر در یکت مشهور و کشور در درانی رحمت و لشکر او باشد که شرکت باشد بر آینه چینی آینه که در کله کله کان جهانبانی
 الا بقدره تا علی اسراج الحال تمام ملک و مال اختلال نماید و شرارت فساد و بر وجبات احوال فرق عباد و اطراف بلاد ناید و عوفا بود و پادشاه
 و لایستی گشتار کما یصلح سبحان فی عید و حد و بدین معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور حضرت انما
 شاه بدین دومی شرح و اتمه آنکه چون شاه زادگان عالی مرتبت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پر و اختتام مشورت آنکه میرزا
 بدیع الزمان را مستقلا مستندی منصب سلطنت یا آنکه میرزا مظفر حسین یا درین امر با آنحضرت شرکت کردانند انچهها ساخته بعضی از عوفا که بفرید فرست
 ولیاست از امثال اقران بسیار داشته تقیم لفظ تعزیر بر لوی حواطر کجانبان گشته که نسبت است که سلطان بدیع الزمان میرزا که اس و ایش
 اولاد امجاد خاقان منصور است و جلالت بی حدیش بر بنیاد اساس کرمت و احسان منصور استعجال پادشاه باشد و نسبت مظفر حسین میرزا طریق شفقت و احو
 مسدک داشته یکی از محاکم خراسان را با او مسلم و او تا سایر شاه زادگان که در اطراف ولایات با یالت استعجال از نه بخدم اطاعت پیش آمده حال
 استعجال بر این خواطر که زانند و زمره از مردم کوه نظارین رای را نرسند و نه و جانب لغتین گرفته گفته مناسب جهان میباشد که هر دو بر او بر او موافقت
 یکدیگر مسمد امر سلطنت کردند و در طبقه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا پس الجانبین بجایست اهل جهانبانی صورت مخالفت روی نماید یکجا کان را
 در محاکمته مجال در خلعت نماند مصراع آری با اتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال قیل سیرت بطول انچه میدهد عوفا خدیجه یکی آفا که والد مظفر
 حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد بر بنی بر لاس حضورنا میرزا علی بیکت اصلا با منعی ره منی نماند که بدیع الزمان
 میرزا مستقلا مستندی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع محمد علیا شازلیها و امرا بر لاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در در و مجتبه
 از جمعیات او اخذ می گردیدند و شکر و ستایش در دار السلطنه برآه طبقه بنام هر دو شاه خوانده شده و ایضا در یکت سکه اسمی ایشان را نقش کرده و
 کجکات بان برین گشت و جوکات و محرفات آن بلده فاخره را بحسب معنی تقسیم نمود بعضی معنی سیر کار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدین مظفر
 حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در محاکم نظار و اشکره بر اینموال قسمت یافت و جنبه بعضی از تو قوفات محاکم کرده و جمله
 صد و بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در طبقه نظار صد و مظفر حسین میرزا در آید منصب حکومت و دار و کلی دار السلطنه برآه از قبل سلطان بدیع الزمان
 میرزا با میر نظام الدین شغلی عثمانی نقل گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاس کلیم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد کور بنیاست امیر
 تحصیل و محکم و ترکت با شارت امیر یوسف علی با در محاکم منصوب گشته و امیر نظام الدین در ویش بیکت ترکمان که در سلطنت امراء بدیع الزمان میرزا استقام
 که تو اول مقدر اختیار آمدن شد و نام اختیار حصار تیرتو بجزان مظفر حسین کورگان در حقیقت درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی امراء
 و نه خاقان حضرت انما طارم سلطان بدیع الزمان میرزا گشته و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورگان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را عطف
 نمودند و حاج حاجی محمد قستانی و خواجرا محاکم ناصر الدین قوی در دیوان میرزا بدیع الزمان میرزا و منصب اشرف ایشان بجز امیر نظام الدین حسین حاجی

سازنده

و خواجه کمال الدین محمد شمس قدس سره و همکاران بیدار آفاق در زمان پادشاهی شاه اسماعیل صفوی گرفت و در امر وزارت مشرف حسین بود
خواجه قطب الدین بکی بود و پیش محمد فیضی دخل کرده و چون شرافت ایشان خواجه قوام الدین جعفر مهر گشت و منصب صدایت آن بزرگوار با میر محمد الدین سلطان
اربعیم امینی در مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه این مرتبه و این آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه همراهی داشتند و سپاهی قیام
نموده و بخواهت یکدیگر بواب عدل اخصاف بر روی خلائق کشونده آنچه این بخت مبارک شاه زادگان و دیگر بر سر زبان آوردند که که در مجمع الزمان هم برزگانه
جمع جمعیت بر ما نبیند قدم دارد و استقلال مقصدی منصب پادشاهی گشت و در این باره اسلوک طریق اطاعت و دروغوایی چاره بود تا چون ناصر حسین میرزای
امیر با حضرت شرکت و سهم شده و متابعت را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در محکمی که بود و بجز بنام خود خواندند تا جرم باندگت زمان قوام
حکومت اولاد خاقان محمود منزل گشت. منقاج سلطنت بلاد آسان بقصد فدا یکسان در آمد چنانچه غیر مبطوره خود بد نشاندند تا اقد قاسه
ذکر گرفتاری و بی اختیار می میر مبارزه الدین محمد ولی بکیت در قطعه اخشیار الدین و فرار نمودن انجناب نصیبت
حضرت دلیل المسخرین خاقان فرزند مکن امیر مبارزه الدین محمد ولی بکیت را بوقوع غلبه و غنایت نواخته بود و بکمال رحمت و تربیت سرافراز شده
هم در دیوان عالی و هم در دیوان نواحی هر دو بود و تمام حکومت و دار و کلی برادر اعلام و آن دو منصب از جمله کرده اند و غنیمان آستان خلافت ایشان
سوجب فرمان و اجب الا ذممان در احکام مجایون او در روز فرون می نشیند و در اخر اوقات حیات محبت صفات چند سال نام اختیار ملک و مال آن
حیث الاستقلال در قبضه اقدار انجناب بود نیست بد که خاقان عالی تبار بجزدی کسی را نبود اختیار بسیار علی بذاتش شکست و حس که لازمه ذات
اکثر آداب جاه و جلالت در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصاً امیر محمد زراس شقال داشت و یکی بخت سوخته آن بود که بصر غیر غرض سعادت
بنا لکمرانی بجز غیر زنده گانی او را پر خرد و بی طراوت کرده اند و چو چادر اختیار و اختیار و بر انجا که مدلت و او بار بار نباشند نام سر انجام تمام ملک
و مال قبضه اقدار و در زمان خلافت خاقان فرزند مکن اصلاح تیر بپوشان سبب مراد زید و در او ایل ایام جانبانی سلطان بدیع
الزمان میرزا و ناصر حسین میرزا غایت محبت ربانی بخت کشاوند و درین نسبت سخن ایشان از افشاء سبب قرب در تاثیر آن به پراکند در آن اولاد که در کانون
دولت خاقان منصور امیر شاهزاده کان در باب فرزاد پادشاهی مشورت می نمودند امیر مبارزه الدین محمد بکه و عوبت کفیه بود که مناسب است که سلطان بدیع
الزمان به خاقان قائم مقام بدر بز که او خود کرده و ناصر حسین میرزا تابع باشد و دیگر شاه زاده کان تقیید شخصیت کرده بقدم مناسبت پیش آید و جناب خلافت نمایند و
جواسط این سخن منج ناصر حسین میرزا نسبت به دشمنی نبوده و سعایت افراد بر لاس مد و وقت شده شاه زاده با تفاق امر در متار الیم و سایر مردمیکه گفته
در سینه و مقصد بعضی بدیع الزمان میرزا ساسد خاکه محمد ولی بکیت اندوی اخاص خدمت نمایند خاطر بر آن قرار داده که که بجهت نزد یکدیگر میرزا روده بدیع الزمان
میرزا بهر چه خفیت حال سد است نخواست که کسی مستحق امیر محمد شود و با حظه مضار برادر در برابر لایه بان امر میرزا استان شد و بعد از آن بجهت که بر تخت پادشاهی
نشسته بود بگرفتار و فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کتکاس امیر مبارزه الدین خوانده گشته آرزو در یکی از خانهای کوسکت مجوس شد و چون همسازان نقد میر
میرزا از قصر بیرون آمدند و بهنا خانه منورید سازند فریاد می نمودند امیر مبارزه الدین بدیع الزمان امیر محمد ولی بکیت را از کوسکت بیخ جهان آرا اقلبه اختیار الدین برودند
در پیش بکیت میروند و بعد از آن روز امر او در میان هر دو و کفر و اب جناب امارت آت است. انواخذ و مصادره کرد و تحقیق بران وجهات او مشغول شده
و آنچه حصول پوست چمن البسین بخت یافت و گرفتن میر محمد ولی بکیت اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاه زادگان را روی بود زیرا که انجناب
اخشیار بران واسعه او تو اخر نوکران شجاعت ندادند اکثر امر او در کان دولت اختیار تمام داشت و چون گرفتار شد مجمع جهات او صفت بسیار گشته
گرفته طرز نامش که بعد ایشان با بقیه میر سید متفرق و پریشان گشته تقصیر امیر محمد روزی چند در صدارت اختیار الدین غنیت بکیت بخت مجوس دست و درین
باب حکمی بصواب اندیشید یکی از دهستان پیام کرد که بعضی علوی ختم نیمه خدات در آن بعتیه کند و بعد فرستد و آن شخص بوجوب فرموده عمل نمود و در
علاوه از جمعی که تمکلی او بودند فرستاد و ایشان تمامی علو را از روی رغبت بکار برده بعد از ساهمی جانان بواجب رفتند که تا روز و بکرم تقطیر و ابتداء نیاید
و امیر محمد حضرت غنیت شمرده در شب بکیت رکبادار بوسف نام خود را بر زبان در وازه قطع که بکاسب بیرون شهر متصل با بار است رسانیده و بجناب
با بیان رفته برایی در خار که بعضی از طرز آن اختیار نموده بودند سوار شده و از برق سبب تقاضا به روی تو بود بر نماند رضوی آورد و در صباح

روز و یک روز که سلطان محمد شهباز آید در چشم خواب باز کرده از امیر محمد و بیگانی یافته و جزئی نشینند در بحر حیرت افتادند و امیر در پیش بیکت بلازمت
سلطان بیج الزمان میرزا شاهرخ در غایت بخت و انصاف کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوه تالی معزول گشته امیر نظام الدین شاهرخ که کوهستان هم
مقام شد اما امیر محمد ولی بیکت در عرض سه روز آن مسافت عبید در اندر راه غیر مصوبه پیوسته بعد از وصول مقصد بیکت میرزا مقدم امیر محمد از مقدمات
از دیار دولت و اجتناب تصور کرد و او را با نظام صلح فخره و تقو و افزه و اسپان کردن توان داشتند که کوه کوبان و خمیر و خاکه و شامیان و بارگاه و
دیگر اشیا که فراخور بخت آن شاه زاد و مظهر او تواند بود مقرر و سرافراز ساخت و بدستور و اوله مقرر خویش در هر دو دیوان مهر نهایت کرده حکم فرمود که
امیر و دیوان تواری و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت تا تسبیح منی را فیصله بنده و امیر محمد میرزا جمال بونیت دیگر بربند امارت شکن کردید
و زبان حال و حال بشکر فرود از اجناب کویا کردانید و ذکر عبور نمودن ایل امان بهر زمان محمد خان شیبانی از بخت و کشت با فتنه بضر بیخ
امیر شیخ الدین و والنون در آن و ان که تیر انتقال خان منصور بکار مرمت پادشاه و خود بخود بکوشش بوش زد بیکت و دور رسید محمد خان شیبانی که
سالهای فراوان انتظار بچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه قناعت نشان باخت ولایات ایران مأمور گردانید و او از آب تویه گذشته تا کنار
آب مرغاب بجا رود و بنه و ناراج پاک ساخت و جمعی از جنود از مرور و گذرانید و در حدود باد عین نیز صدای قتل و قارت در انداخت و در ایل
مخروط الحرام شده اش و غرض و شمار کیفیت احوال مباح بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین میرزا رسید که کان برنده که شیبانی خان بخت خویش از آب تویه و مرغاب عبور نمود
منوجه تیر و از اسلحه بر آت است بسیاران فوجی عظیم بر شمار ایشان سبک یافت و چون حقیقت آفته ظاهر گشت بخت بران گاشته که بعضی از امرای نظام با فوجی از
شکران بدست ایشان با فرزند فرزند و قتل از آنکه انار کان دولت کسی متکل آنحضرت کرد و شیر و شیشه امیر شیخ الدین و والنون با خود و دوازده هزار نفر
از سپاه غور و ساخر و قندهار و زمین و دور در راه مسطاه نه گوارا فوجی بر آه رود و بظاهر بر آه رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان حضرت
انگام قاصدی بمحمان شمال و جبار و امیر و والنون فرستاده بود و او را بر تو بجا بخت تشریح سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر و والنون شرف
حلاوت سلطان بیج الزمان میرزا و ابو منصور مظهر حسین میرزا در یافت و کیفیت آن ایل امان و او بجان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود و پیش از آنکه
از بیخ راه بر آساید امیر سلطان با برید بر لاس را بخود دخی گردانید و بجا بخت مرد جان ایثار فرمود و سپاه ماوراءالنهر از قرب وصول آن امیر برام فرود
یا قه بر آه چو ل زدن علم و نیت بر افراشتند و امیر و والنون معاقبت بدان بیابان در آمده خود را با ورنجان رسانید و قیام گین از نیام مقام کشیده
قرب صد نفر از آنجا بخت بر خاک جلاکت انداخت و سخت بهشتا کس دیگر را امیر گردانید و رایت مرا بخت با فراخت و مظهر منصور بیایه میر
سلاطین نظام رسیده با صنایع و عوارف و محارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیکت نزول اجمالی فرمود و معارف آنحال اولاد امیر محمد و آنجناب
شبه بیکت و امیر محمد بقیه نیز از قندهار و زمین و دور بلازمت بدیع الزمان میرزا رسید و دسترف بساط طوسی در یافته با انواع نوازش و اصطبل مقرر و بجا
گردیدند و ذکر منصبت سلاطین خراسان بمقابل و معانکه شیبانی خان چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بیکت جاودا
و خوف یافت جناب شوخیزان کرده جهت اطلاع بجهت حالات اولایات شخصی را که مولانا خانی نام داشت بر رسم رسالت بدار تسلطه بر آه
فرستاد و مولانا خانی در انکت باع جهان آرا تقبل بساط جلالت سنا میرزا بدیع الزمان و مظهر حسین کورگان بخار گشته پیغامی که داشت معروض کرد
علاصه سفارت آنکه شیبانی خان بگوید که پوشیده آبا و اجداد استوار حدوث و قیام و وقوع حوادث شایع بخواهین دو دو مان عالیشان کرده شریک سلاطین
سجای می آورده اند مناسبت آنکه شایسته نیست پیچیدن خود اخته نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شایع متعظیم موافقت عدول در آنجا
نوزید تا عرض محکمت همور و آبدان ماند و در جای که در ایل خانی البردیانند پایا کساکر حضرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین کورگان
چون رسیده استند که عرض شیبانی خان ازین مرسله چیست جواب بنحمان و حضرت بلخی را موقوف داشته قاصدان با جراف و جو انب خراسان فرستادند
او جمیع شاه زادگان و جنود مقرر و در فرمان دادند در خلال این احوال همچنان از نزد امیر سلطان تقی که حاکم قبه الاسلام نج بود رسیده معروض داشتند
که محمد خان شیبانی با سیاسی ضد خطرات صاحب نیسانی ظاهر برده مذکور در امر کرامت حضرت انجام گردانید و بجا سر شیبانی در دو حال آنکه در جای شهر
ذخیره مانده و وقتان قوت قوت سپاهیان را بر سر حد هم رسانده امید آنکه حضرت با خاقان متوجه این حد و در گذرند تا شکر از بیکت انداخته تا

یاد و پرتو انوار فراغت بر وجبات احوال متوطنان این ولایت تا به سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالفضل خورشید میرزا بعد از استیلا و تخریب بار آمدگان
 دولت طریقی مشورت مسلوک داشته و اطراف بر تقابل و مقاومت شیبانی جان فرزند دادند و محمد و کاخمدان جهت اجتماع شاه زادگان با طرف دیگر خراسان فرستادند
 و در اوایل پانزدهم ذی قعدة از دولت سلفه بر آیدت حضرت آیات بصوب قبه الاسلام بیخ برافراختند و از کرب و مراکب جو کعب چهره مهر و ماه در آئینه
 و دیده روه نشان پهلوان چهره ساخته نظم روان گشته شایان کواکب سپاهی جنابیت از پیش نبایه انگی گشته قرم خضر خدمت و اقبال بهم و چون
 نواحی چهل خزان از جانب کواکب کواکب را شب ایشان بیکسیر گشت ابوالحسن میرزا با لشکر حضرت متصرف سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلده فخره مرو تفرغ
 آورد و دیده به بیار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از بیم شیبانی از وی بزرگتر بود بتور و ناخود آگاه خورشید میرزا بر چند سلطنت
 در الملکت با سلطان بدیع الزمان میرزا شرکت بود تا چون بحسب بن از ابوالحسن میرزا خود در بود او را عظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین بود از مینا
 و شمار و قوت یافت و نشان هر طرف نیز گویج واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب این چنین میرزا از قاین و امیر سلطان علی اعوان از میان و سایر امر
 و لشکران ملک خراسان متعاقب و متوالر محسب کواکب چون بپسند نظم رسیدند از طرف سردری بر یکت طارم شده لشکری بکون مدد نکست بسته میان
 کشاده بیخ سلاطین زبان و بگردان نام که کنار رود و در مضرب جو خضر و در دور و زبر و زبانیه همین نشان محبت سلاطین خراسان بطین ملوک و در
 می افزودن کا و مشرب محبت محال به گاه اقبال آل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر جا و جلال از ارض جنابیت از دستعال رسایه فیضی
 شریفه در هم نیت بچو حضرت خلافت پناه عزیزالذین محمدیاریاد شایع شوق یافت و پرتو انوار محبت و شادمانی بر وجبات احوال ساکنان ساکت جانان
 و امرا و ارکان دولت یافت نظم مرده ایلی که سیما نفسی می آید که زانفاس خوش بوی کسی می آید از غم بجز کمن ناله و فریاد که دوش روزه ام خالی و فریاد
 رسی می آید کشتار و در پوینستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب در آن اوقات که غنچه کوس شوکت و
 سرافرازی و شمشیر نیردست و بر زم سازی و سایر محاسن شایع و محال پادشاه تویه غازی عزیزالذین محمدیاریاد قطار شوق مشهور گردید و کیفیت محاربات
 و معارضات آن پادشاه فرزند صفات شیبانی جان بر سر خاقان خورشید سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و دور گیاست دانست که غنچه کوب جاه و جلال
 آسود و با حق سلطنت و اقبال از اعلی در بجز کشور کشانی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر شیبانیت از دستعال ابواب حصول انواع آمانی و آمان بر روی روزگار فرخنده
 آتش خواهد کشود بنا علی بدائیه فضل و لذت سلطان علی غرابین که در ملکات صد و فضیلت این نظام داشت بر کم رسالت بکابل فرستاد و بر زبان بود
 بر حسن اتفاق و پنجم داد که شوق ملکات آرب و آمانی بقوت با زوی سعادت و مراقت تیر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی با شهاب مظاہرت
 و مواظقت مقرر و حضرت پادشاهی برایشان فرزند و لبسند و برابر برادر با جان از جمله است باید که در رفع بیداد و مخالفان ملاحی و دفع موانع و دشمنان باقی
 طریقی اتفاق مسلوک دارد و طریق کجایی و دفاع نامعی گذارد تا بیکو کمان کمال بد اخلت و در مالک مهر و سر نیاند و پیش این در بلاد اقصا و در آراء انهر خسته
 است و جهان با فی و عل نیاند و چون نیت فضل سپایه سریر پادشاه بلند عمل رسید و این نشان بجنبه را با بونفلاض رسایه حضرت بصورت کلام انچه نظام
 بود که سیم تجمیع فیما اجسن منها عمل نموده نیت فضل از اعطاف و انضال انبیاات پادشاه با نیت مخطوطه بهره و رساننده عزیمت طاعات سلطان حسین میرزا فرمود
 و آن شاهجا کبر میرزا بخلاف پادشاه مظهر او از کابل بیرون رفته کاتب آیاتانی که در آنکه وجوده توجه فرموده و کجا مظهر پادشاه جا کبر مظهر بود که
 امکان دارد که کانترا ن آیاتات میرزا مظهر و محبت جا کبر میرزا در آورند و او بظاہرت ایشان بار دیگر خیال استقلال ناید و ابواب خلاف و مزاج برکت
 لاجرم رای شرف اعلی چنان اقتضا نمود که لواء ملکات فرسا برابر جا کبر میرزا در حرکت آید و چون شاه زادجو کعب عالی پویند عزیمت سفر خراسان بصرم کرد
 ایگانه پادشاه عالیجناب در الملکت کابل بجهت از امر ابر شجاعت نهاد که از ابل اعطاء بودند سپرده ایشان را بعد الت و رعیت پروری و صیت نمود
 سابع سده ای مشر و شتاب پای مبارک در کاب جو اگرد و در شتاب آورد و حضرت فرمود نظم با جمال شاه فرعون صفات نکابل دانسته بوی برات
 نظیر بین حضرت اند بسیار رفیق مظهر پروردگار و چون کانترا ن قایل احشام از توجه جو کعب پهلوان شام آگاهی یافته پرای میرزا جا کبر کرد و بکمان
 پادشاه و پیشکش کلا بخت پادشاه بکندر و ش شافنده و میرزا جا کبر نیز بید غاشیه و در شجایی بر دوش کرشمه جو کعب پادشاهی پوینت و بدستور شیبانی جناب
 اعطاف و انواع الطاف مقرر و سرافرا گشت و چون بوی مدد و ملک خراسان از جانب هم سنده پادشاه و افرا حسان ملک ایشان شد خبر فوت

دیکسیر گشت

آنکه آن خورشید سلطان حسین میرزا تبارانجا سید برنجیر الهام پذیر گشت که بکنگه میان اولاد آنحضرت نشان صورت خلافت روی نماید و بدین واسطه بعضی
از محاکات ایشان تحت تصرف ملازمان آنان سلطنت ایشان در آنجا برانجا بایستادند بیکریه بتو پیشتر با بنوب علی سنان مرا حل میبود و بعد از وصول بولایت
خا بران کفایت محبت شاه زادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغان تخمین بویست و خاطر خاطر آن پادشاه خیر اندیش بران قرار گرفت که معاونت
و نظارت میرزا بدیع الزمان و اخوان پیش نهاد و محبت عالی سازد و موافقت و مراقت ایشان بدفع شیاطین جان و سایر معاندان بپردازد و لا جرم همان
ایران بطرف مرور و انصاف داد و وجه رسانیدن این جزیرت از ایل قزلباش بر غایت فرستاد چون میرزا بدیع الزمان برادران این بشارت شنود بگوش
مکوب نظر و اجتناب از افاق آبی و آمل امیدوار شد و تریب لوازم نیاز و شمار استجواب نمودند نظم بیا که رایست منصور پادشاه رسید غایب فضل و کرامت بهره
رسید مجال محبت زردی نظر غائب انداخت کمال فعل فریاد او خواهد رسید و بموجب فرمان واجب الاطاعت میرزا بدیع الزمان میرزا محمد برندق بر لاس ای
دوالتون بستانال مکوب نظر عالی پادشاه حمید و حاصل شافنده و در منزل در راه مبارکستان آن پسر احتشام رسید و با نواع مرهم و اشفاق اعتبار و خصلت
یافتند و بعد از آنکه خواهد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مساعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاه
یافتند همزمان جوان بریم بستانال از مر و جان بخت نمود و در منزل کنایان مشام جان سلاطین خراسان اینشم ملاقات آمد و خود را عرض خلافت سمت حضرت
گرفت و از جانبین مرهم تقسیم بطلب و باید من بفضیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالحسن میرزا و سایر اولاد اجداد خاقان فرمود
مکان تشریف قدم سینه هجوم پادشاهی را فوری خطیم دانستند و در لوازم هماننداری و خدمت گذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند فراهم
اشفاق و یکا کنی را بدستاری و فغان و فرزانگی شد کردانیدند و در باب تکریم و دولت و دفع شر اعدا حرکت و وقت مشورتها کرده رعایت اجتهاد
تقدیم رسانیدند و بمن مقدم آن پادشاه مجتهد ششم در روی سلاطین خراسان تجویز دست داد که تحریر آن مجرود تحریرت بنان پیشتر پذیرفتند تحصیل گنجی
دو زبان مکن تحریری و غالباً اگر آن سلاطین صاحب مکتب بکنین با آن سپاه شجاعت آیین آن رعیت ما با مضامیر رسانیدند و ولایات خراسان از تصرف اوز بکان
می نماند چون تقدیر بکات الملک قدر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سردران طایفه و اتفاق آن مضاف امر او سپاه فایده روی نمود نظم چو دولت عیاش
از کردار نیاید بسیار جمیل کار بند پر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان بر چه است جدا درانی هر چه تقدیر کرد بند پر توانش تقصیر
کرد فیصل آند هایشار و بگم باری آند کریم محبب ذکر در آمدن پنج بجزیرت شیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین
و حکام خراسان چندین از فوجی داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمدحسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع خصیان شیبانی خان
با برادران سلوک موافقت نداشت و در تصرف خود نمی شده مقدسه ضویه علیه السلام و اقیهه ساکن بود و بگوش ابار گن دولت ما بعد فقیرتاد این
مبتدا قوتی تمام بر رعیت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورگان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نمود و امیر شیخ آلین و دولتون که پیشتر عیاشی بکنینک
در یای و فاجود بر عرض رسانیدند که مثل این اجتماعی که حالا اوس امیر شور کورگان را اتفاق افتاد که کل که دیگر میسر کرد و فرصت غنیمت دانسته بل قوی و اعیان
بسیار در حرب و معرکه طعن و ضرب میاید شافت و از رعایت ملکات ملکات بخشش و حضرت مسالت میاید کرد تا بیکر مطلوب بدین بر بد غیب جلوه کرد
و امیر محمد برندق بر لاس فرمود که هرگاه با بنو اعیان فرودیم بکنین میرزا که به اعیان شجر مکتب خراسان با برادران هر چه اتفاق مرعی نماند شکر ظاهر بیده فخر
براه خواجه کشید و بنابر آنکه مردم شهر با طبع خرابان حکومت امیر محمد ولی بکنین اندامیر شیخ علی طغانی امیر یوسف علی کوکناش از محظفت آن بلده فاجو گشته
محمدحسن میرزا دار الملک خراسان با محبت تصرف در خواهد آورد و بسیار وقوع تصور است اکثر امر او لشکران که کوچ و مستظفان در آن بلده دار خانداری
کردان شده بهره او ببنزد رفت نسبت و ادلی آنکه درین زمان وضع دشمن خانی کرده در اول فصل مبارک در صحرای بیابان طوق چهار پیمان بسیار خواهد بود
از روی محبت خاطر تعین سپاه اوز بکنین اقبال بناییم در شمار این کنگه کوی خیر سید که امیر سلطان قنجا و لشکران بخواب سبب فغان فوت محظفت شهر
فوت شد و شیبانی خان بکان اهل طلبیه اند و خان ایشان را ابو سعید و پسند عزیز برادار امیر سلطان ابواب قتیله اسلام بجزا کشاد است و بکوب
کردون مراتب خان پویسته و سپاه اوز بکنین بباروب عارت و تراج بلده فخره بجزا بکنین ساخته اند و پس از آنکه مسامح محمد خان رسید که اکثر حکام و
بابیان خراسان در کنار آب مرغان جمع گشته جبال قتال دارند بر جناح استخوان است معاونت برافراخته چون انچه در بار روی سلاطین خراسان

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمان مورخان و نویسندگان و متفکران و محققان شیعیانی با فرق طاقت انسانی بود برای امیر محمد برندق بیخ داشت و در ماه رجب سال
 مذکور شکست خورد و همیشه خانه جمعیت خراسانیان نهاد و طبع است لفظه و الحاقه محمد باری پادشاه علم و نبوت بجانب کابل فرار داشت و این حسین میرزا بطرف
 قاین رفته ابو الحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی از خون روی بسلا در کرسی سوار شدند سلطان بدیع الزمان میرزا و محمد حسین
 مستقر سلطنت فرامیدند و بعد از آن چند روز بنا بر صلح فیصل محمد حسن میرزا ابوالمصنوع نظر حسین کورگان بعبیده که سویه تشریف برده در آن مکان
 طرح تشناق انداخت و امیر محمد برندق بر لاس و بعضی دیگر از امر از نظر اقتباس که ملازمش بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر
 نوغیان آن زمان در دار السلطنه براه مسکن بوده در ماه مبارک با قیامت صیام و اداء فرایض و فوافل قیام داده ام نمود و فریب صید جهت خروج
 روح سحر حضرت خاتون حضور بر تیبایش عظیم فرمان فرموده چون بلال فرخ خال شوال ری قیام جمال برداشت آن کوکب اوج فرشت و جلال صید که تشریف
 برده از روی نیار با وادار نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه شرفی سلطان را از فرزندان بیابون غیرت افزای فضایی کرد و در آن ساختن اکابر و اشرف
 دار السلطنه براه از سادات و علماء و صفای مجلس شرف اعلی حاضر گشته جوان سالاران طمعه لکنیده زباده از چند و چون و علا و از هر چه در حوصله
 خیالی کجده افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن نایه پر نایه کجلی و افروغی و انی محفوظ و بهره ور کرده و سلطان کرد و در آن احتشام بعد از
 طعام ختم کلام ذوالجلال و الاکرام برابرش نیز فرموده سوار شده و بیخ جهان را تشریف برده و بسبب سبب عیش و نشاط و ترفیب اسباب فرج و انبساط
 مشغولی گردیدت بر وقت خوش گذشت و به منتقم شمار کس با وقوف نیست که پایان کار نیست کشتار و در میان رفتن سلطان بدیع الزمان
 میرزا عبیدان مل و ارتفاع رایست دولت محمد خان شیلیانی تبعه رحمتی و جمل چون دوران هفتاد فصل شانه نایت و اختتام
 و سلطان بدیع آثار بسیار سپاه ریاحین و از بار بعضی بسایین صحرانگشته جو در دست و سر راه هجوم لشکر فرودین منزم گشت و خاتون شرفی انساب
 اقباب خانه بگرام را سحر ساخته رایست خوش از بیخ بغمم در گذشت نظم سلطان جهان نوزد ایام زو حیمه بنگانه بگرام افراخت علم لاله در دشت عالم
 زبانه کسب بر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شیخ آفرین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخی طغیانی را در براه که آشنه زیات عالیات بجانب
 بیلیان با فریض بر افراخت و روزی چند در منزل مل که فرود رایست بهشت آثار حل قامت انداخت در آن و لا مظهر حسین میرزا امیل ملاقات برادر بزرگوار
 نموده از صورت تشناق در حرکت آمد و در او افزونی تجربه آشنی مشر و ستاره در منزل مذکور اجتماع سعیدین و متعارفترین دست داده برادران دیده و
 بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب وضع احوال هر یک شورت مسلوک داشته اند که آینه نخلان در میان آورده و بنا بر آنکه مستور چنان بود که در آن
 محمد خان شیلیانی بعبیده کت سنائی از آب سوره جو نایه انجمنان نرود شاه زادگان و امرای عالیشان فرستاده بجهت آمدن ایشان فرمان داده از آنجا
 جهت طلب شیخ بیکت این زده بمقدار ناماز سفر ندهد در آن حرف و در روز و پنجشنبه پنج ماه مذکور اجازت یافته از مل براه شافت تباران
 کرده متوجه قصد کرده درین اثنا که بر درج عفت و حمت جو جو کت یکم که بصیدیه صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه براه از جهان بر آفات خست
 سفر آخرت بر بست و امیر ذوالنون و امیر شیخی امین سلاطین عظام بکثرت کفین همه عالیه نموده وجه مطهرش را در مدرسه تشریفه بعبیده مدفون ساخته و خروج
 روح پر فرخوش با طعام مساکین و خرد و خنات کلام ایزد سبحانه و تقالی اشغال نموده و چون بلال محرم الحرام سنه شمس و ستاره از مشرق دولت و
 احتشام طالع شده بر بکر خضر هر چه فرود خبر که نشن محمد خان شیلیانی از مبعر کرکی و توجه خواسان نواز گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شیخ آفرین
 ذوالنون و امیر نظام الدین شیخی طغیانی را بار دومی بجا یون طلبید و ایشان در روز و شنبه چهارم ماه مذکور از بلده براه بدرگاه خلایق نیا یافتند
 و روزه یک شریف طاریت مشرف گشته با اتفاق سایر امرای عظام بساط شورت مبوط کرده و ایندند و پنداشتمند که بر تقدیر را بسپرده پرسند و میخواستند
 و سیلاب مثبتی سبب الاسباب را بهشت حسن و خاشاک باز میخواند داشت بهیات بهیات استع واضح تیر قضا بود سپهر چون اراده داشت
 علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بگردد و معروف محمد خان شیلیانی معایبه و مدت دولت اولاد خاتون حضور میرزا به بر اجتماع جنود بلاتها و
 به پیرامار صایب را میسیح نایه به مرتب گشت و بعد از آن پناه بگرام فرموده و از شهر سبیل سلی که از فرزند و بنیاد آوردن آب آموخته بود و در
 طوخان بلاز سرور گذشت نظم و تقدیر آئی بود در میان که در وقت نقل ملک خراسان نیامه کار از فرودان مخصره سانه پیر و انان کتور شسته

در این

این سخن از کودکی و پیری که تقدیر الهی را چه در هر کیفیت بنواخته چنان بود که محمدخان شیانی در او اسطوری تجرید انجی مشهور و مستانه از دارالملکت سمرقند بر زمین کشت
سالی نشست و از سیرگی جوهر نمود و بحد و دانه و شافت میرزا مشهور گردید و آنرا قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال مثال سایر کاه سلطنت و استقلال خرامید و فاشیه متابعت بردهش گرفت منظور نظر لغات کشت آنگاه خاکبسی سنان
بر خراج اقبال از آن خود بطرف کنا آب مرغاب ایضا نمود و بعد از وصول بره جان کونال غنچه آن مقصد در اطاعت و فرمان برداری افتد ایشا مشهور گردید
و تا اخصیت نزد بدیع الزمان میرزا او را بمشور مظهر حسین کورگان خیر عبود مکتب مشهور آنا آب تو بیعتت پیوسته بود و پس از وصول محمد خان بواجی با وی
سیلاب بسیار ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته فرقی بجز حیرت و اندیشه گشتند و کثرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذوالنون
بنابر شایسته جمعی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق را محسن در بدنه باغزه برآه مصلحت نمود و قبل از آنکه خواهر برگی ازین دو صورت قرار دهد بسیار
زود غشبه منظم محرم الحرام شد ثلاث مشهور و مستانه آثار قرب و حصول محمد خان شیانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منطیای آن سپاه مظهر
لو که سر کرده ایشان ولد محمد خان مجبور سلطان و جمید الله خان بن محمود سلطان بودند بر آن خار و جمان غار از دسته سیدان قتالی رسیدند سلطان بدیع الزمان
و مظهر حسین میرزا نیز تخیلیسها برداشته مانند کسی که در بای مجبار خواهد که بعضی خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را پشت ماند و فاشاک از
از قمار باز دار و در مقام مدافعه و محاربه نه عیبت و لشکر و بر وصف بر کشیدند بعضی که خبر کشیدند عروشدین بهادران متهمین و آواز افغان
و غیره سورن دل زله در زمین و زمان انداخت و در خشین خود و مظهر لیمان کبستان و جوشن قفسیر آینه سار قدیمه با بلا بصار ظاهر و مبین ساخت عیبت
در کرد سپاه مظهر شیخ بنمود سنان برق در منبع عتاب تیر جبهه طعمه حیات برآورد و پیردیان باز کرد و از دای سنان بطین زمره صغیر و کپرنه بان مدد کرد و اینده نظم
در آن میدان سنان اترش انگیز زنده طعن کردن شد زبان نیز عتاب تیر آه سرخ منقار ز خون پر دلان روز پیکار از جمله امراء و لشکران خراسان میرزا شیخ
المنین ذوالنون از خون و امیر نظام الدین شیخی غلانی با جوی از شیران پیشه زدم زانسی در آن روز در محرم که شیر آزار و روز شتر قرا بر ساخته و بضر شتر ننگ است
و زخم تیر برکت تا شیر و ورق زنده کانی جمعی از سالکان سالکته پهلوانی را در عرقاب فنا انداختند تا چون همکار حضرت بزرگ او بکت با صغاف ضاعف
خراسانیان بودند و زین سنان در بای برین فرج فرج از غنچه بک میرسد پناه سازاه کان از مقاومت عاجز گشته غنچه عیبت بودی بر عیبت یافته
و پریشان و بیامان بر طایفه بطرفی از اطراف ولایات نشان شافته آه امیر ذوالنون که زبان حال خالش همواره همچون این عیبت مترتم بود که عیبت بنیبه
رهن دشمن بدکان بخوردی مشهور پشت کان مانند شیر زبانی گاه بر میبندد و گاه بر میبندد و گاه بر میبندد و گاه بر میبندد و گاه بر میبندد و گاه بر میبندد
جلاوت بجای می آورد و آنرا از آن بکان از اطراف و جوانب در آید آن مشوار میدان پیکار از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردان
بسته زو خان برند امیر ذوالنون تن بخوردند و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد آه امیر شیخی غلانی با جمعی دیگر از شیخان خراسان امیر میرزا محمد تقدیر گشت
و سپاه قدر قدرت او بکت تا حد و دقت و زور باه که کجکان را صاحب نموده و نقدار غنیمت گرفتند که بان باین را ما طاعت کیت آن عاجز است و محمد ذوالنون
از قند او اندکی از آن قهر متراج عاجز است از شرح آن بشانم و الله تعالی بختان الامور علم کشتار در بسیار کیفیت تفرقه و پریشانی
حکام و عساکر خراسان و وصول رایات حضرت نشان محمد خان بالنگت که در سنان چون از جنب غنایت حق خود جل و سیاه
ر با امیر علی شیر و نزل بل نیز فرج مظهر پیشه علم محمد خان شیانی و زید سلطان بدیع الزمان میرزا مظهر حسین کورگان با اکثر امراء و لشکران تفتنا کلمه
المخارجه لایطای محل نموده بر کس بطرفی منظم کردید و بنده عباده میرزا جمعی را امر امیده مقصد رفقه بکینک میرزا پیوسته و عباده شیانی میرزا امیر محمد تقدیر گشت
در حد و کسب و در بان حسین میرزا امیر گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظهور دار السلطنته برآه شاخته بین شب در بیخ نو منزل گزیده و مظهر خود را
مهر و خمر و خاور علم بر کوه ساران زد و مظهر خود را در زمین داور شد و مظهر حسین میرزا در جوف لیل برآه در آید و بیخ مظهر خراسان شیخ الاسلام مولانا
سید الدین احمد انصاری و امیر غنایت الدین محمد بن میر علی الدین یوسف ترازوی و قاضی اختیار الدین حسنی طلبیده در باب محافظت برآه از ایشان
استقامت جست جو ابدان که گاه داشتن شهر بکبر میر می شود و مجرب و اتمام با فایده مترتب می شود و مظهر حسین میرزا فرمود که همراه من بنیاده اندیشه نو کرد
باین طوره و بنیاده نه اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه بسیار او بکت مقاومت توان نمودن با بر این آن شاه زاده عالیشان بعد هزار حد و دو واغ

در این مکتب و مال در و جمال کرده بعد از دین صبح با جمعی از خاص و عامان از دروازه فرود آمدند و از راه ترشیز روی توجیه با سربازان آوردند
و صبح روز چهارم ششم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان برآه در در شهر شیخ الاسلام جمع آمدند در باب واقعه که روی نموده بود فرمودند که در میان
انداختند و از طرف اکابر و اصحاب سلوک طریق طاعت و انقیاد و محمد خان شیبانی فرار یافته را قلم حروف را فرمودند تا عرضدهانی مشرب با جمعی در قلم آوردند
و نوشته را محاسب برآوردند و مولانا زاد و مولانا محمد که محاسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاد و مولانا محمد که در سرخیان غارت یافت و سپارده و عربان
زادگی توجیه با خود را به محمد توتور سلطان رسانیدند و کیفیت حال عرض کرد محمد توتور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاق بر مضمون عرضده برآورد
در آخر همان روز انکت کدستان را محضرب خیرام دولت و اقبال خاطر بر سلطنت مملکت خراسان فرار داده راایت آهست و کامرانی برافراخت سبحان
من لا یخزی فی کلک ما یشاء و هو ثوی الکت من نشاء و نسخ الکت من نشاء ذکر و وصول اکابر و اشراف بهرات بخلافت محمد خان
شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی در روز جمعه که در جمهوری متوطنان برآه از نیم سیاست محمد خان در روزهای شهر رسانیدند
اجواب فرج و سرور بر روی خود بسته در کمال جزن و اندوه بودند و لشکر حمایت از او بکند در محلات بیرون آن بلده فخره علم اعدا فرار شده غارت
و تاراج نمیشود نداری در غایت خرابت دست داد و قتل طایفه از سپاه ما و در آن شهر اتفاق افتاد که کجایت حاد شد اگر چه سواران در حسین شاکا و خواجگان
الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان خود در آن خانه فرودین مکان که از شهر که مرال که نیمه شب در باغات بیرون برآه نموده بودند در چاشنگاه از روز خیال فرار
نموده جبهه مخلص خود حیل از پیشه شمشیر و کل برآوردند و در خانه سوار گشته اند و برآوردند که دولت دولت یکت میرزا است و هر کس که در و چو روز
گفتند که اینک محمد منشی میرزا با سپاه بسیار در سید و بزم نرم و پیکار متوجه پادشاه او بجان گردید و فرموده او با شیره که از غیر شیبانی ماند یک
از در روزهای شهر بیرون چینه و از لشکر با نیک در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند و شب بصبه کس عقل رسانیدند و بعد از ساعتی کدستان از بیرون
چو سینه جبهه گشته شد و این جماعت در مدخله از اکابر و اصحاب غریبی را از دیار و نهاد و خلافتی و بجز حیرت افتاد و قتل جزن و اندوه در خصما صغیر برآوردند
سادات و قضات و علماء و عاقله را عیال و کافه برآه انشب در کمال الم و حال سیر بودند و در تخریب و تخریب نظر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم از پیشه فرود
صبح روز شنبه برآورد مولانا بنای از روی معنی انساکت طریق جهانشانی برآه رسانیدند و شایکه ایشان آستان سلطنت ایشان بنام شیخ الاسلام و قاضی نعمت
الدین حسن می کرده بود در رسانید مضمون آنکه چون ریایات حضرت آیات محمد و با وفیس رسید بدیع الزمان میرزا از دولت سپاه کشور نشا منبرم گردید
در میرزا انون از ضمن گفته شمشیر علی غفاری اسیر سر بجهت تیر شده و انکت کدستان را محضرب سزوات غارت ساخته نسبت به تخریب حال حاد گشته و ملا
خراسان کاشته یکجا بد که چون نشان برسد مستخرم مصلحتن خواهر بوده بدرگاه عالینا هاستانند هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند براه آورند اکابر برآورد
بصار و قوف بر مضمون آن فسرمان قاصد را با تمام احسان خوشدل و شادمان گردانید و همان زمان شیخ الاسلام و محمد اولاد امجاد خیر الامام
امیر کمال الدین عطار الله لیسینی و امیر عبدالقادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین بوین و قاضی خیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد
الاهمی و سید رضی الدین عبدالاولی و خواجده جمال الدین عطار الله و خواجده نظام الدین عبدالحی صاحب چهار توجیه انکت کدستان گشته و چون نزد یکت میرزا
حضرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبدالرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه نسبتا به نهایت داشت و خواجده کمال الدین
محمد و ساوچی که با اشراف دیوان مشرف بودند آن فرقه واجب الشکر را استقبال نمودند و در یکی از خیرام فرود آورده با دساره را اکابی دادند و محمد خان
حکم فرمود که کجایت کدستان در آن پیشکش و سادری بیرویان را قرار دهند نگاه اکابر و اشراف را به مجلس شرف اعلی رسانند و مولانا عبدالرحیم و خواجده
کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نمود و مقرر شد که عاقله را عیال و مخرافات مبلغ صد هزار تکه کیشانی که بر تکه از آن در آن شش دنیا یکجا جاری بود
سراجام نمایند و اکابر نظام و سواران تمام مبلغ نسبت به هزار تکه پیشکش خاتمه خان فرود آورند و پانزده هزار تکه مولانا عبدالرحیم را خدمت
گشته بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانانی را محضرب سلاطین نظام و امراء کرام مثل محمد توتور سلطان و حمید الله سلطان و عمره سلطان و
محمدی سلطان و جان و فامیرزاد استه اکابر و اشراف را بار داد و اگر شجاعت مذکور میان خوف و جایدان هرگاه سپهران آماده سلاطین و امراء
بسیستم ایشان قیام نموده خان حضرت جلوس از زانی داشته همان مساحت به عاودت اشارت فرمود و جان و فامیرزاد منصب حکومت و دار و کلی برآورد

ساعت

مستور و فرار گشته همراه او که بر تو جز نباشد و همه بر انجام سایر حامی مولانا عبد الرحیم توجه کرده جان و نامیرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبد الرحیم
در خانه های لای دروازه خوش رزق نمود کشتار در میان و در آمدن وزیر اعظام سلطه فخره همراه او ذکر شده از شده مطالب
و صحبت و قایع و حالات چون باریت سبب اسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمانی و آمل محمد خان شیبانی طلوع نمود و در لاکت
بلا و خوار ساز که بهوار و محل عبوس سلاطین عالیشان بود و دست تغییر فرموده کلام حکمت انجام لاکت آلبا که حال لار حال آلبا مال را صلح نظر داشته یکی
بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه که بر قبول نموده بودند کاشت و خواجگه کمال الدین محمود و خواجگه ابوالوفاء که بخواجگه مشهور است با طایفه از تحصیل و لای
و سگرمین بنایح یازدهم محرم الحرام بدار السلطه همراه در آمدند و کتب و نوشته تشریح تمام و جود مذکور را از کار و رور طایفه طلب نمودند و در عرض
کیفهت بحصول وصول گردانیدند و جهات و ملکات ظاهری از نوع طابرات و نبات کرمات خاقان حضرت صفات و متعلقان بیج الزمان میرزا
حسین کورگان را تمام گرفته آنجا رفت را باره وی با یون فرستادند و ایشان بفرط طاعت خانی فایز شده محمد علیا خان زاده خانم بنت احمد خان کورگان
زاده خاقان فرزند مسکن در سکوته مظفر حسین کورگان بود در نظر محمد خان حسن نمود و جوان در موصلت کشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این
تا پنج بدو سال را طلاق داده بود و همی از ابل دیانت بر طبق دعای او ادای شهادت نمودند تا بنین شریعت فرار و رسالت از و اوج خان نظامت
و هر اظرفر یکم که بتبینه صلیبیه مظفر حسین میرزا بود و از غیر علمی مشار الیه دارد و وجود آمده بود عبد الله سلطان کجا که کج در آورد و محمد خان بتبینه صلیبیه
شی عصمت را از شهر فرستاد و جهت مطالبه و خایر و نفایس اجناس ایشان مختصان حسین کرده آنقدر لالی آید و در در شایه و با قوت زمانی و اول
به خانی و سایر جوار بر و ابر و طلا آلات بحصول پوست که عشر عشرین در خزان زمینان سیج پادشاه با استقلال نسکی و از جهات امر او ارکان دولت
آن و در مان عالیشان نیز نفوذ و اقمشه فرودان بدست آمد و دست کفایت از او بکت تبرکیت از متولان خراسان را بهمانه گرفته در تقدیب و
و سگرمین کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول وصول گردانیدند ضمن آن آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوا و با وجوه اخراة اهلها از تله باطل و کجا
ظاہر گشت و بسیاری از اهل طایفه و جلالت با ایل حفات و اذلال شده مال و غیره ضعیف و کبیر از ملکات ایشان در گذشت باز زمینان جرم حرمت بدست او بکنان
پر حرم ایشان کشته در تقدیب بودند و هر چه زمینان جمله غنای از غنای خولان بهرام حصولت در که چه و بازار سرگردان شده ساخته می نمودند لغضم
علم و دانش ظلم از ان بوم جهان تاریک شده از آن مظلوم بر آمدن و شیون مردم نمود انقوم را صلواتم بالا فرستاد یعنی کمال الدین محمود افش
سنگین بافت و انوار بن و امان بر و جهات روزگار طوایف انسان یافت و در روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطه همراه خطبه نام
ابو الفخر خان و محمد خان شیبانی خوانده و بوجی که محمد خان حکم فرمود تقیض امام زمان و طایفه الرحمن بر زبان راندند و آن خان کستی سان محققا بر عتبت
فرمان داد که نیم دانگ بر تنگات سابقه اضافه نماید و چون بسکه بجایون زیب و زینت یابد برکتش و نیار یکی جاری دانند و تنگات کجیا
سابقه را بر پنج و نیار بیستمانند در خلال این احوال بعضی از فرزند او مردم تاریک که لازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و نقه ای او بکنان
در مجال حدود میراث کسین حبه از غایت خشیت لطف بفرمانت می نمودند عرضده داشتند تا درگاه و اولاد سال داشته بکنان امان طلبیدند و فرامین
مطالع و در باب استمالت اجتماعت صادر شده بکنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اگر منظور نظر تربیت و رعایت کشته مناصب مناسب یافتند
آنچه خواجگه میرزا دین حسین شیبانکار و مولانا حاجی محمد قستانی بر منند وزارت نشسته و خواجگه شمس الدین محمد قندی و مولانا جلال الدین حاکم خواند امیر
و یوان اعلاک و اسباب غایبی شده اند و اولاد اعظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود طارقت سده سلطنت اختیار کرده و امیر
سلطان محمود و وی بکمال جهات جان و فایز را آورد ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار تشریف تو خیاچه از زمین کجایات سابقه بوضوح می پیوندد
که سلطان بیج الزمان میرزا که نوالی حصار خسته با الدین با میرزا شمس محمد که کشتاش و له امیر ساربان جنبه منحوس گردانیدند بود در وقت تو جبر ابرام
محترم خود کابلی یکم در خرمیرزا الی بکت بن میرزا سلطان ابو سعید را بار قیة آنکه بعد لیب شتهار داشت در انقلعه گذاشت و از سر که مرال امیر شمس
محمد از عون و شیخ عبد الله بکاول بعضی از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بجهانت نقطه انجا نمودند و ایضا صاحب شریف و القلم خواجگه جلال
الدین میرزا که با بخمار رفته بود و محمد علیا خدیجه یکی فایز از شده و مختصان که ریشه در آن منزل کسین نمود و چون اینجا حمت از سطوت او بکنان بهرام

برام صورت بنایت برسان بودند با وجود آنکه هم شهرگان مرتبه کشید کرده شد رسید بود در محافظت آن قلمه از خود بتقصیر راضی نشدند و متوفان
 یکی است موجه فتح آن حصار کشته ایمان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستادند و ما از اوقات حاجت مخالف ترسانیده و از غنچه
 خدام بارگاه سلطنت این گردانیده پایان آوردند و چون تیر برآمدند سفاقت یافت فرمان واجب الاذعان شرف نهادند و بقیان
 آیین چنگ آوازگدن لقب کردند و چون چهار روز آن کار پرداختند قواهی که بجانب باغ شراست محو کشته میل باندام نمود و از شام
 آن نگارارگان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی بیاراه خلافت پناه فرستادند و بجان مان طلبیدند و حسب حکم
 عبدالرحیم بد قلمه رفت و عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرک پایان آید و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را با بیان تو که کرده
 و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلمه را تسلیم نمایند بیکس بجان و مال ایشان نقصان نرسد لاجرم سوهان قلمه اختیار آید یعنی
 با اختیار و ذممه باضطرار از مصیبت حصار بیرون فرامید و هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله سواحد گشتند و احوال و جهات خود را فرود آورده بجان
 امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بجاول رومی ولایت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال
 الدین بیکی پس از خواجه جلال الدین محمد که از اوقاتش بود بی شایسته بقیص بجات یافت و از رومی پنهان سزایر و هصمت کابل بیکم را قریب از کوکلتاش بیکی
 نجات داد و در عذیب را تیمور سلطان بگرم سزای خویش فرستاد و کوکلتاش قلمه اختیار آید بپیلان در ویش محمد تعلق گرفته جان و خامیر زانیر
 در بخت خوش با بجان عقل کرد و سوهان شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیانی از جانب حصار اختیار آید فارغ گشت فتح قلمه تیره تو که در تصرف
 امیر زین الدین علی بود پیش بنادمت ساخت و با عالم امداد ارگان دولت فرور شورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آنحصار از بدیع صنایع
 و کفر آن بیک بیرون از غنچه گشت طول دومی الاقدار را می بکنان بران قرار یافت که با سال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بجلالت آورد
 و خواجه شمس الدین محمد شکی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستمر داشت متکفل آن خدمت شده عنان خیریت بجانب حصار تیره تو منطف کرد
 و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را ببطاظ ایمان و تانگه تو امید پیمان اطمینان داده در گاه عالم پناه رسانید و جانب امداد آبل مغالبه قلمه و در
 تسلیم خدام بایه سیر سلطنت معبر کرده اموال خاصه در انیز برهم پیش فرود آورد و از سایر تصرفات این گشت ذکر بعضی از احوال مولانا
 عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدد و پیوست نسبت بصدد و و مباحث آن اوقا
 مولد و غلام مولانا عبدالرحیم میرانت که داخل تصبات و ولایت ترکستان و او در اوقات شباب و او ان جوان چند گاه بی سر قند تحصیل علم
 مشغول کرد و از آنجا براه آمده در درس بعضی از اکابر علماء رومی کسب کمال آورد و چون قابلیت اصل و استعداد جبل از فطرت سلوب بود دست
 عنایت علیم حل الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش گشود دشواری که حاصل کند نیکی تریور بره که بیا که چشم کرد توان پاک کردن
 ز رنگ آینه و لیکن نشاید ز سنگ آینه طرز ترا که بچو دانگ مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان
 ترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بده فخره براه در رس بر کنس از علماء شافعی خود را از رومی دانایان فایم بعضی از ترکستانیان این سخن را
 سرون بصدد پذیرفتند و همی که عقل داشتند مشا آن دعوی باطل بر خط داغ کردند و در و تیکه محمد خان شیانی بر زمین ملک ستانی نشسته بود و
 ترکستان سید مولانا عبدالرحیم بجهت آستان سلطنت آشیان و منظور نظر عنایت کردید و صاحب منصب حصار کشته پاید و در نظر نشسته
 ارتعاج پذیرفت در روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در مع امور ملک و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بنایت متلبا لاجوال
 و محتلف الاقوال علامات بیست و داغ و سودا و بیت مزاج در گفتار و کردارش سبب امارت ملت فخر و سخاقت را می در حرکات و مکاتش هر دو
 نظم و ماضی داشت از فزون شوش ازان و قول و فعلش بود ناخوش ز طوطی عقل هفتش دور بودی ز قولش راستی میجو بودی نام حروف بگفت
 از وی استماع نموده که میگفت که عقل را با حصول تام عقلا بسنجد بر همه فایمی گویم و دانش من بر تبه است که اگر شیخ ابو علی سفید زنده شود در عین ساخت
 او را الزام فایم گاه بر سنده حکومت و محنت نشسته اصحاب علم و فضیلت در تقطیر نمودی و ایما حاجت تشبیه جزئی می آید بر این سوار شده
 در بازار ماسیه و مودی در مجلس شریف کار و اشراف بیست پیران و بجان پوشیدی میجو دانگ سخن که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

کوزانید میباشند چنانچه این غیبت کرد می و در سن از آن کتاب مظهر لازم سن بجای آوردی القاصه چون تخریب دار الملک خراسان تخریب را پیشکش ساخت
و شایخ و قصه و علماء سایر ارباب علم را طرد و او که در سر انجام مام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه
ذکور شد باز در هر از تکیه کشتی از آنجا طبع کرده آنرا بصورت موصول موصول کرد و این بعد از آن هر کس از وی التماس حتی میزند و مینویسد دیگر طلب میفرمود
و شکرین امور که در آن زمان و آن جمهور طوایف نام را پیش آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم شایسته داشت که اگر فی الشل فریزی در روز متعجب
او را ملازمت کرد می هر روز متعجب لاین و تبرکی مناسب بنظرش آورد می در روز زیاده چون او را دید می از پرسیدی می وی چکس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر ارباب قیام نمینمود اما چون آن نمره در مجلس عالی افتاد آمد شد فرموده راه سخن ایضا نسبت به ایشان
فرموده و منزه می که داشتند شرایط تعظیم بجای آورد. ده مناصب مناسب جهت تعیین کرد و بمقتضا اشارت عالی از جناب شیخ الاسلام التماس نمود
که دستور آیام سابقه منصب موردی خود را قبول نمایند و امر جلیل العذر نقایح را بر نظام الدین عبدالقادر تعویض فرمود و اخصی القضاة ممالک
علاءه آن منصب گردانید و قاضی اختیار آید جنس و قاضی صدر الدین محمد الامامی را بر تعیبه استراحت تصدی فیصل قضایا شریعت ساخت و علم حساب
باشناکت غیر بیست صد رالین و من موصوف داشت و تدریس مدارس فاطمیه منصور را با میر بران الدین عطاء الله دستبند صدر الدین ابراهیم دستبند
زین العابدین بر تاض و خواجه داد الدین عبد الغزیز بهری مطلق گردانید و در قمر غزل بر صحنه احوال دیگر در سان آن قیام که در زمان واقعه منصوب گشته
بودند گشاید و نسبت با این مناصب سایر قیام خیرین محل کجای آورد و صد و در بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین کور را در ملازمت خویش باز داشته
داد که دستور سوابق آیام مام و قاف را بکفایت قرآن و حدیث اما اینجاست را تخلیفات نالاین کرده بر لحظه بخلاف مساعده از ایشان چیزی مطالبه نمینماید
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخالفان دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم لایق و مسود و اوراق از سایر اطفال و اقربان با قیام تمام دارند و در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه گشت که شرح آن نوشتن و گفتن است نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش
پایان آمده در منازل جان نمیزد می آواز که نزدیک دروازه مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و مظهر حروف و مولانا غیاث الدین مشید
جلالی او فرمود که از کوفته ای که فوکان ما الی کوفته اندشت سر ستانده در وجه بای هر کوفته ای مبلغ بیست تنگه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گوید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون در زبیکاه بود و از جنس لا کرده و دستکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که اسب کوفته ان همچون
دو تمانه باشند تا صبح کس فرستاده بنازل خود بریم و قیمت کرده با جواب گوئیم این التماس در قبول نیافت و ما با نام عرض عصا نیکو تکلف در آیام
صدارت دست میکردیم چو بای چو پانی برداشته کوفته از در پیش از ختم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بانار خوش که قبل از آن بچند روز مانده
در کسوت تجلی و اعتبار بر مرکب راهوار سوار دیده بودند با کمال شایسته نمودند تعجب کنان در چند واقعه و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را خنده
گرفته مولانا غیاث الدین همیشه گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان او در تکلیف
کنیم اما نمیدانستیم که در میان بازار خوش باین امر ما مورد خواستیم گشت مظهر زرد و نار همین عالم نپسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذرد و دم
باین صحنه میانجا خورد شدیم گاشته نغی خوش تاب زردیم که ای دولت و در روز که ششصد مباحثه که از بزرگ تر دیدیم و بعد از آن
هر یک از صد و در مباحثان اوقاف مولانا عبد الرحیم را با آنچه دانسته از نقد و جنس ضعیف تباری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
سواخته نموده مبلغ بیست هزار تنگه شش دینار می طلب نمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری می چهار مسم بران قرار یافت که سیزده هزار تنگه
از خانه ما و کس و جات سایرین امور اوقاف گرفته زیاد و تعویض رساند و حال آنکه در آن زمان بواسطه فقرات و تاراج و بیچیک از ما مالک هیچ
تنگ نماند بودیم و مع ذلک بنایت الهی در عرض پنج ششماه آن مهم بغیض رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان از میان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده و دو جنت رسم الصدرا که کرده و ده یک بر رسم تحصیل و با وجود این علم در چند روز بسیار
پیدا کرده بر اوقاف موقوفات میزد و از اوقاف مطالبات میفرمود لاجرم رسم را تبه و صادر و وارد از خوانی در باطلات و مزارات میگردد با قیام چون
مخلاف قاعده زدن تمویز میان آن اطفال و جات و لزومات بر موقوفات حاکم کردند نقصان تمام حاصل و قف راه یافته تجمیع فرمودی بویاری نماند

بنا و بنا بر اقتضای حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسندت و عشرين و تسعاً رسید و هیچ صاحبی را توفیق نرسید که در باب تعمیر و ترمیم و ترمیم
 و آبادانی و قاف سی و اید انشاء الله تعالی من بعد من کمال سعادت و نصفت سادتمندی که باعث برالعیان این جزا توجه خاطر مستوده آثار و دستاورد
 این مراد بر روی امید ایل فضل و دانش یکشاید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ایشاء ذکر پیوستن ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا یکی
 و شید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضای قضاء مالک الملک اکبر فریدون و اسکندر رهنور معین الدین ابوالحسن بیار
 پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و احسان و انصاف بغایت مجتنب و مهربان و از رعایت ازلی از لغای مشتری
 ظاهر و پدید آید سعادتمندی از انصاف عالم ترایش روشن و مویارای مشکل کشایش در سر انجام امور ملک مترون بصواب و تدبیر صوابانیش
 در تشدید قوا و سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بعیت زرامی و شنش کیتی برانور ز تدبیرش تمام ملک سمور و چون آن پادشاه عالیجاه
 در زمان والد بزرگوار خویش بایات و ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطه وفور سعادت و احسان باذکر زمانی آن ملک را معمور و آبادان
 ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمد خان شیخان و ولایت ماوراء النهر را ستیج کرد و ایند ابوالحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه حسن اجمال عمارت
 باز آورده بعضی از ذخایر و نقایس اسوار را به انجا رسانید و در ایل سنتت عشر و تسعاً که سپاه او از یک دیار خراسان در امد آنحضرت اوراق
 خود را انحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه بر اواخت محمد محسن میرزا مقدم ترفین برادر بزرگوار خود را با قدم تنظیم
 و اجبال استقبال فرمود و بلازم طوی و پیشکش پرداخته میط با طعیش و انبساط اشارت نمود اقداح از عوالم از دست ساقیان کلجدار و ایزت
 و نوا معینان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز و خوش آواز که در کشت نظم شکر مطربان نغمه پرداز کمی از حسن ساز و که آواز
 بر مجلس خوانی می سرودند و مشاطمی پرستان میزودند و آن اشاکر بخجگان سر که مرل کشاف و متواتر بلازمت رسیدند و کیفیت واقعه را
 مشروح مروض گردانیدند و میرزا ابوالحسن و یک میرزا ابدان شنیدن این خبر محنت از شمع آوردن لشکر و استقامت بیادان صعد و شغولی کرد
 و ایچیان قریب جت آن هم روی با طرف بلاد خراسان آوردند باذکر زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و
 سپاهی جنگ جوی درشت خوی با براق بسیار و سلاح بسیار آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیخان از این معنی خبر یافت خان کیران بصوب
 دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت نامور گشته با جود نامعه و دد عساکر حضرت آثار طبیعت سپاهی سپردل و کتیبه
 میدان مرداکی رزم جوی اعلام حضرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام بر افرانند و بر سبیل الینار و جناح استغیال
 علی سافت کرده و در منزل را یکی ساقند ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه ادا شنودند از امر عظام را طلبیده در باب واقعه آن حادثه شوق
 سوزند امیر مبارز الدین محمد ولی بیکت با اتفاق جمعی از اهل نامی و تدبیر مروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیخان اکثر سالکان سالک
 پیولیزه در خطال دیات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجا بفرستاده و بنفس خود باذکر مردمی در انگ کدستان ایستاده بنا
 علی بناساب چنان بنیاید که با جمعی از اهل جلالت و مرداکی از راه غیر عاده دو اسپه المیار نامیم و ما کمان بر سر دشمنان تاخته بیاد علامت خجکت
 بر افرانیم و تلاش آب روی خویش کرده خرم جمعیت او در بجان را بسوزیم زمره و دیگر بزبان آوردند که رعایت طریق حرم مقتضی آنست که ابوال
 الحسن میرزا با اوراق و طایفه از سپاه بکهار کلاه رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با تیر لشکر دامن بعضی از جبال دفع و حیات
 استین را مسکرت نظر از ساخته بطریق خدمه بر افند ادا پردازند تا به زمین کار غیب چه ساج کرده و جمعی دیگر از مردم کوه نظر گشته اند که صلح در آنست
 که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیش نامیم و با استقبال و در بجان شتافت ابواب جنگ و جدال بر کشانیم ابوالحسن میرزا
 و محمد محسن میرزا را می ثالث با اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آقاب اقبال آن دو در امان بسره زوال
 رسیده بود از موضع سنگ بست بیعت فرمودند و خواطر بران قرار دادند که در نفس شده مقدسه وقت کرده در نواحی آن منلی تبرک
 بدفع سپاه ما و از یک پردازند از انجا به تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بعقبه جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند آن
 سستی که در حرکت می نمودند باز ایستاده بان آغاز علی مسافت کردند تا راه حدیث مراجعت ایشان را استیلا فرموده بار دیگر خراج استقبال روان شده اند

صباحی که ابو الحسن میرزا و کچک میرزا با کرامت داران دولت از باده مشبهه سرکران بر لبه اشک تکیه داشتند و از غایت غلبه خار خیال محسوس در کبریا
ضمیر فاشند که مغربی بشبدر رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین با دریا مانده بالشکری برام قدر در طرق نزول اجلال فرمودند ابو الحسن میرزا و محمد حسن
و جوش از سوار شده بنواختن غیر و نغاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متکل شدن بهادان رزمخواه دل بر بحار بناده خان کیران بطرف
طرق اعطاف دادند و در ازان محو تیر سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته بر نغاره و جواتار و قول لشکر حضرت شادان بردان
روزگار و شیران میشیپا را راسته بودند و شمر حرب و جنگ و آماده طین و ضرب کشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین تلبانی انجامید از هر دو طرف
سورن نذاخته غیر و نغاره نواخته و یلان دیو خوی و پردلان زنجوی اسپ جلالت بر کنجته در میدان کین تا غنچه از دفر صود کرد و بخار خورشید
غایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از ششام قبه سپهاسای زنگار و لمعان سزینمای شمع کردار ساحت میدان منور شد
دید مردان خیره کردید نظم پست پیچ کرد لشکر بست نقاب مراد از سپهری یک آروز شد چه هر عالم افروز تیغ یانی قادر افشان کرد
برخ روح استایز از تنگنای قفس بن غانی بر پانید و عقاب تیز تیر از آشیان گلان پرواز نموده مغز سرگردان و سرور از اطهر گردانید تیره خطی خطی
سر علیا فان بر ناصیه احوال پر و جوان قبت نمود و تیغ زرد سیکر از خون پردلان بزنگ یا قوت امر برآمده و یک بیابان را کوز نزل و مرجان گرامت و نوا
لفظ از ششام برسانی شد سوخته جان پهلوان از کس زمین کز غوق خون بود فیروزه چرخ لعل کون بود محمد حسن میرزا که از دفر شجاعت و دلاوری
داستان اسفند یار با مقبره دانستی و بوقت پیگار و تیغ گذاری با دستم درستان و سام نریان مقاومت توانستی دراز و ز با طایفه از خواص خود که هر یک شمشیر
بیش جایه سنگ در یابی و غایب بودند بر صفا عداخت و بر جلا مبارز بر خاک بلاک نذاخت هر پهلوانی که با آن جنود پلین در او نخت اگر خود که آهن بود از هم
فرو نخت و بر صفت که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر دست سگ ز بود اجزایش از یکدیگر کینست نظم جوان شیدل سوی میدان سپه بر
پیل زهم بر درید بر صفت که آن پلین و نهاد ز خون یلان خاک رازنگ داد اما چون مدت دولتش سپرده بود و حیات مقدر نهایت نهایه
فایه بران کشتش کوشش مرتب گشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از چیز تیر بر با سپرد که شت امیر با محمود و دلا امیر با حسن که سالها
در سنگ جوان خاقان منصور مقلم بود و بمنصب سرداری قیام میزد با جمعی کثیر از رؤساء لشکر شادان از زخم تیغ و تیر از زبان بر خاک پاک
افتاد و بقیه السیف روسی بود می خارا آورده محمد بنور سلطان و عبید الله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه طغز ناه او را را التیر از
روسی تیز و قهر شادان را در میان گرفته برد و را امیر بچه تقدیر ساخته و دست بست پیش سلاطین و درده بضر شمشیر خیز آن دو خرد و شکی
همیت را از پای در نذاخته نظم ملک را سر نذاختن شد شرت نشاید کشیدن سر از سر نشت ز پروردگس را که او گشت که در هر فرست و در کین شست
ذکر شمه از تیز و آویر میرزا این حسین و التاج کردن او در گاه فرمان فرمای شرفین شاهزاده سعادت ناما حسین میرزا اگر چه محببت آن
اگر اولاد خاقان منصور خورد و تر بود اما در میدان جلالت و بهادری کوی سابقه از خوان و آفران میر بود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر مل نجالی نخت
آنمائی و نیت کشتن آن بر زمین گستان نشستان ولایت فایر ک سید رفال او بود یکایک تیا پر و سنده ارتوچه فرمود و امیر محمد رفیق پهلوان و عبید الله
بر کب عالی شاهزاده پیوسته حینت نام در غلایت نصرت آیش بر قوج انجامید و پس از شادان ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا سعید عبید الله میرزا و محمد کثیر از لشکر این
جانبانی آن شاهزاده منظور او قوت یافتند کیفیت حال را با سپاه بر اعلی عرض داشت کرده حساب حکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجیه
احدا مطلع شده بر وضع کبر را مسک گردانید و دل بر بحار و معاتله نهاد مستعد جنگ و پیگار کردید بعد از تقارب فریقین و نوا می حسین سعیدی کوشش
نوزدهم را رفیق در قالب جان امید و صورت که نامی بلند کشته با جمیع ساکنان عمارت فلک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر حضور جوش آمدند و دست
تیر و گان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند سهام چار پرا آشیان گلان گردان صندر چنان چندان در پرواز آمد که نقاب کحل بر رخسار آفتاب است و چنان
آباد از شست دلاوران خمر گذارد و روی جبهه بلند پندیر دل جوانان برق لامع خرم حیات میسخت و فروع خمر چون صاعقه ساطع نایره بیداری فروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر بخالنان محاربه همچون شیران می فرید و بر خشم شمشیر خون افشان سین و پیلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر و زبک مثال چنگ زود آهنگ به صور جلالت آتش جنگ می افروز غنچه و بجزنگ خار که از غنچه ثریا بر کینه جوز امید و غنچه و دان و در ثباتی احوال

بغض خوان

و در این جنگ
محمد حسن میرزا
و عبید الله سلطان
و محمد کثیر از لشکر
نشت شادان
سیدان

احوال این حسین میرزا غالب آمد همیشه و میرزا سپاه مخالف از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده و رایت اقتدار بر افراشت اما چون
 قتل مغرب نشد بود و نوبت دیگر لشکر او بکت در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
 ایشان را بجز متغول کشته بودند حمله آوردند این حسین میرزا بعد از آنکه به دیدن پیکر شمشیر و خنجر امیده وار شده بود کشت یافت و دل از ملک مال
 بر گرفته عثمان بودی فرار یافت عبید الله باقی میرزا و سینه عبید الله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه قتل رسیدند و امیر محمد
 بر بدن بر لاس با فوجی دیگر از رؤساء سپاه میان امیر میرزا بختیگر که دیده ندان حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود را از تبلیغین هم غیب لاس
 طعن لاریب بخاطر که زانیده که بصورت حدیث صحیح مثل ابل پی کسل سفینه فوج عثمان و کشتی عاصفت بجز نوبت ایجا میاید که در آن از طوفان نواب
 روز کار بجات یافته بودی فراغت و اصل شویم و مقتضای فرمای اتی تا کت نسیم الشطین بسایه عنایت هر سیر فوتت پناه میاید بست
 تا زتاب آفتاب حادش خلاص شده بغایت عافیت باز کردیم و این معنی را با بعضی از خواص که بهمان شاه زاده فریدون فرار معرکه
 یکدیگر پیرون آمده و ظاهر ساختن گلخان جواب دادند که چاره کار مخصر در امضاء این غمیت است و استظلال بظلال ریایات همایون فال
 پادشاه مرتضوی خصال مستخرج حصول سعادت دنیا و آخرت لاجرم این حسین میرزا بصوب اردوی که میان پوی در حرکت آمد و بعد از
 وصول بدرگاه سلطان پناه شرف پایوس که نهایت تناسی پادشاهان کشور کشایمان تواند بود در یافته بغایت عنایت نواب کامینا
 تناسی مخصر و مسای شد و با تمام تاج زرد و زنی و ولعت خاص و اسپان بازی تراود نمود نامعه و مخصر کشته یعنی ایام زندگانی در دولت
 و کامرانی بسر میرزا و لایعظ نظر برین آستان بر که سایه حسین باقیان دولت شود بهمنشین که آمد برین در زردی سباز که
 در برود عالم نشد سر سباز ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان و اجابت است نزد محمود
 چون دست قدرت و کت الملک علی الاطلاق عثمانه صنعت با حجت و الله یوفی عکرمیشا در قامت قابلیت محمد خان شیانی در
 ساخت و بصبر صبری نیازی جز جمعیت اولاد و اناراد خان منصوره پریشان کرد و ایند مرگین از ایشان را کبوری انداخت محمد خان نواز مکر
 و سپاس نکت ملک بختن پرداخته مرگین از امر او سران سپاه را منحصسی لایق نودش بود و در باره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در
 معرکه شاه زادگان عالی مکان عایت جماعت جلاوت بیگانه بود انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت منصب
 حکمت و دار و کلی هرات بجان و فامیرزا اتحق گرفت و امر وزارت انخطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه عزد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت
 بقم چهره روی بدار و کلی ولایت فوشج آورد و تیره پادی خواجه که پسر محمد خان بود در شده مقصد علم ایست مرتفع کرد و نایت سبزو در متحق
 بر غش ببادر گشت و علم ریاست فزینی در مرو شاهجهان از ابوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در با خزر نغمه نغمه ای قیام
 نمود و ایل مان در ترشیر با جواب و لایق بر روی خود کتود زمام حکومت بلخ بقصد اقتدار خرم شاه سلطان که خواهر زاده ظهیر الدین محمد باب
 میرزا بود در آمد و معرکه شد که قتل میرزا کوکلتاس در آن ولایت در خدمت شاه زاده بوده بسر انجام حمام نکت و مال قیام ناید و سلطنت
 نازد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان به توره و اله ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر ظهیر خانی از امثال این امور فراغت یافت
 خیال تخریب قندهار نمود همان بکران بد نظر فاقست بعد از وصول بجد و اولویت اولاد امیر ذوالنون شجاع بکت و محمد معین اعیان
 سخندان با پیشکش فرادان باستان سلطنت ایشان فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو و میباب
 مزین ساخته با دراکت شرف علامت و عهد فرمودند و محمد خان از ایشان را منعی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در حلال این
 احوالی امیر مبارز الدین محمد ولی بکت روی بدرگاه خان جلیجارد آورد و شرح این سخن که علقه حسن در زمان خاقان منصور در بخت نصر فامیر
 محمد ولی بکت میبود در آن حصار استوار از جل جناب امارت تاب امیر تروی بابا که در سگت نوابش اسلام داشت حکومت سیم بود
 و چون در نواحی متمدن مقدسه ابو الحسن میرزا او کپکت میرزا جام شهادت و کت سید نذرد و سن در سپاه ماوراء النهر خود خراسان مبرم
 کردیدند امیر محمد بکت همان فرار بصوب حصار طغس العظاف داد اما بعد از وصول بجات منصوره امیر تروی بابا اظهار عودت نوبت

میرزا

کامیاب شایه کرده ابواب خدمتگاری بر روی کشاد لاجرم امیر محمد نوید و میران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسید
حسب حکم بطرف ماوراءالنهر کوچ کرد و بعد از آن امیر ناصرالدین عمر بیگ و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایا و امرار خراسان سفر ماوراءالنهر
مانور کردید و قاضی ایشان در همان محنت و سلامت با ولایت رسید و روزی چند بفرزاد گزیدند و بعد از آن اوقات امیر محمد برده
بروس که در معرکه کبکد را کشته بود با جل طبع از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی از غوغای ایستان بیگیشای لایق بدرگاه خویق نپناه در سال
داشت اظهار طاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالم تاب از طول کشت در منازل صیغی نول گشته را این عزیمت بصوب میزان برافروخت
و حریف خریف ساخت باغ و بستان را از برکت و بر عریان کرده مهتر سپاه دی و م سردی خاهر ساخت محمد خان مثبانی روی توجه ماوراءالنهر
آورده از اشرف و اعیان خراسان امیر خیاث الدین محمد بن میر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار
الدین حسین با همراه خویش برد تا در آن سفر نسبت با نجاست طریق انعام و احسان سلوک داشته در استرصار و خاطر کنگران سعی و اهتمام کرد
و در آن زمستان محمد قائم میرزا که خود ترین اولاد خاقان حضور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه کبکد بطرف ولایت درون و نسا
گر بخت بود لشکری در هم کشیده بجانب مشهد مقدسه فرامید و سینه بادی خواجیه بار در هم حوثت مقاومت مرکز دولت عالی گذاشته علم عزیمت
بطرف مرور افراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایه سر بر او علی کرد محمد خان چون بر جوارش شاه زاده واقف شد عبید ایقده سلطان را
به دفع انقادش مانور کرد ایند و آنحضرت با سپاه مجاز از کدز چار جوی عبور نموده بروشتافت و قبری و سینه بادی خواجیه با خود طی ساخته بیخ
استجالی روی مشهد آورده و بعد از رسول بدان منزل تبرک محمد قائم میرزا در دیوار بست شهر آواز جنگ و حرب کرده مخلوب شد
و بعضی از او تبریکان مشاهده و او را گرفته بعالی و دیگر فرستادند و در مشهد مقدسه رضویه دست نشانی بر آورده فرس محبت مجاوران
روضه امام عالی مقام را بسپاد فارسی و تاراج بردادند و بعد ازین سال خلیفه السلطنه و الخاقان محمد باقر میرزا از کابل و قرین با سپاه ظفر قرین
حضرت آئین بزم تجرید با در زمین داور بر افراخت و شجاع بیگ با محمد معتمد حضرت پادشاهی را استقبال نموده با در کنگرستان نایره معرکه
جنگ متعل ساخت پس اکتش و کوشش بسیار نیم حضرت و ظفر بر پرچم علم باری و زینده شجاع بیگ کشت یافته با تعلق محمد معتمد منظم گردید و
قاضی ملکیت شاه در زمین داور بخت عطف حضرت پادشاهی در راه خراسان امیر ذوالنون ارغون را که تانی مدیده داشته بود بر امر
و سلوک سپاه گنمت نمود و زمام حکومت شاه را در قبضه افتد و برادر عالی کو بدو غیش سلطان ناصر میرزا نهاد و خان مراجعت العطاق داد
تا بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد معتمد با لشکر جلالت از تبریز به پایا گشته آن ملکیت را از سلطان ناصر میرزا استراخ کردند و شاه زاده کابل فرستاد
بر بیگت از اولاد امیر ذوالنون روی بر انجام تمام ولایت خود آوردند و مقادیر آنکال محمد معتمد را متقاضی جل طبعی بدید و برین سینه اند
عالم عالی بجهان جاودانی منتقل گردید مصداق آنکه با نیناد با محبت جدا خواهد بود و ذکر وصول بدیع المرغان امیر پیرا و منظر
حسین کورگان بولایت جرجان و انتقال خباب مظفری از مشهد سروری کجوار حضرت همسین بیگستان
در سحر و جادویم محرم الحرام سنه ثانی عشر ششمانه که بدیع الزمان میرزا مظفر حسین کورگان از حوالت محمد خان دار السلطنه برآورد و ادع کرده آن
یکت از باغ خود این یکت فرشته بر اسپان با در قمار نشسته روی بواهی فرار آورده سلطان بدیع الزمان میرزا شجاع بیگت که در ولایت کرسیر
و قندهار فرمانفرما بود به بجانب توجه نمود و بعد از وصول مجدد و قندهار به شجاع بیگت طرحه نامر صید بوفانی شایه فرمود مایه عزیمت
بصوب ملکت نیز روز بر افراخت کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اخرج کماکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی
فرمان واجب الادرغان کجانی آرد و شاه زاده را با یراق مناسب بار روی عالی روان کرد و آنکه بدیع الزمان میرزا کوچ و کوچ متوجه جرجان شد
و مظفر حسین میرزا نیز زاده تر شتر بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دارالفتح هستر آباد نوبت دیگر مقارنه سعیدین دست داد و آن
دو برادر جنگ اختر که پیرا در ارغون کشیده فرزند ابن حسین میرزا که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استرآباد و علم حکومت بر افرا
بود با ولایت و امان فرستادند چون خبر استقامت احوال آن دو حسرت نموده حاصل بدای السلطنه برآورد رسیدند نشان تنق مملکت

سلطنت پانده سلطان بیکم و خدیجه بیگی آقا و حجتی از آن زمان حرم ساری خاقان حضور از جهان و خامی از حضرت حاصل کرده روی بجز جان آورده و
از سپاسان لوس توری بر کس به هر طریقه از بلاد خراسان نمانده بود به آنجا نب توجه نمود بنابر آن کثرت دیگر لشکری جلالت اثر در ظل رایت بیج
الزمان میرزا و مظفر حسین کورگان جمع آمدند آقا بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا با عارضه معتب مستلاکت چنانچه اهداء حادق و حکماء
مدتی بر چند در راه آن مرض و اندام آن عرض سی نمودند جویر ذات سپیدی صفات شاه زاده را صورت تحت دست نداده و نصف صفت
عوت پذیرفت خدیبه روح و فقه خوش اخلاق قلب بجا نبیا کستند در بدو آید مثال بخش کور از اقبال از آن زمان در صریح او عالم
پر لال از پای در افتاد و گو کب آفتاب درخشش بقیه اهل از آنج شرف و کمال روی محض خاندان اقبال ساد نظم نبیاد سپید و جویر ایام برده آنخیزد
یکو میرانجام هنوز از غصه آن جویر سپید سید پستد ابل استر زاده سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر و الا که از غم بیخاضی کرده کشته
سوگاری پوشیده محمد علیا خدیجه بیگی آقا به نصرت مهاجرت آن بهر غمب سیر حسیب شکیبانی چاک زده و خود زاری بهر زکامی رسانید نظم نبیا حزن
روی خست و موی بر کند ز افغان غمگین در چرخ آنکه ز نیلاب صحاب چشم خونبار زمین بساخت چون در یای ز غار عاقبت بکشدن دست در
جس متین تحمل اصحاب زده تجیز و کتبین شاه زاده اقدام بودند و نجات آید سنیات و اطعام طعام و صدقات روح شرفیش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس نقرت مانند خورشید از غده کوف پروان آمده با استقلال سفل سلطنت جرجان کشت و از غایت غفلت
بدست محمود آغاز عیش و عشرت کرده و ای بی و صدای از غم آن غمگین بود که کشت به زنگیال تمام از وصول و بدست با دوستی نشد
بود که خبر توجیه محمد خان شیبانی را علی العاقب و التوالی استماع نمود کفار و بد بیان منصت محمد خان شیبانی از ولایت توران
به ممالک ایران گریست شانی سلطان بیج چون در کار زدنیه طرف دشت کسار از بند و کل سپه بیان کرد آنکست حرم
بوستان گزارند و سی علم بر او داشت از عرش به عدودن انداخت از خنجر آید از لوس بگریست ما هم چنین سالک طریق کشور شیبانی
ابو القح محمد خان شیبانی با سپاهی بجز جوش رعد جوش لبان آفتاب تیز و مانند مای جوشش پیش از آب تویه جویر نمودند غایت خست و کار
بر بلاد خراسان که شته عنیت تخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول آمد خبر ایت و دانست که با شفاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بسیدان مقابله و مفاخره در نمی توان آمد احرام مته کعبه مرتب تراب کامیاب شایسته همان بکران محبوب
آید با بجان عطف داده و میرزا محمد زمان در عهده دامغان زدنش فریدون حسین میرزا که داشته در طی مسافت مساعت نمود این خبر به عرض ملازمت
پایه سرب سلطنت میرزا سید بوجب فرود واجب الاذعان برام بیکت فرامانی میرزا بدیع الزمان استیصال نمود و در روز یکده حضرت شاه قاجار
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطرافه با درگاه جهان نیله را بوجود امراء عظام و نوینیان و نومی الاحترام آید اسند بود برام بیکت آنجا بر
به مجلس شرف اتالی آورده بدیع الزمان میرزا بشرف و بختوس بهایون مشرف نشد و در موضع مناسب قرار گرفت و با صنایف نوازش و انتظام
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام بارگاه عالی بنا به بیرون رفت بوجه منزلی که جبهه اقامت تعیین نموده بود و نوازی فرموده با محمد خان شیبانی
چون از توجیه خبر رسید بهر آنکه بجهت آنکه در آنجا بماند و خود را در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
خاقان حضور مظفر حسین که کان بسیر و بود در روز و اقامه حری بوی همیشه تقویین نمود که نسبت بر کنگره نخر طریقه دامغان اکنه پس از وصول
بطهران شهر حرکت بهرام قره و در آن شهر از کما صره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا تیز روی بد افتد و معاطه شیبانی
آورده و بعد از چند روز شاه زاده کان آثار مجروح و انکسار بر صفحات احوال و مشاهده فرموده ایمچان محمدان بستان اقبال آستان محمد خان شیبانی
فرستاده اظهار نیانمندی کرده اما ان طلبیه ندان کسی نشان فاصد ایشان را با نواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورد که
چون از قطع دامغان بیرون آمد ترک رب و عناد نماید اصلاح بجان و عرض ایشان نقصان رساند بلکه آن دو شاه زاده صاحب سعادت را بشمول
الطاف بی پایان کرد انداگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در واز با شهر بگشاده با دانه محمد خان شیبانی و محمود نظر شفقت شده و
غایت در عاقبت یافته و پس از چند روز محمد زمان میرزا حضرت رفیق با بد با بجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی آزاره آورد حد

طرف خراسان

همه نسیب ترک و منازل ترکان بفرموده من فتح مملکت خراسان و توابع و مضافات آن محمد خان شیخی را بمشیرت برفت لوی کتور
 کاشان را فتح یافته از ولایت بطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در مکت تصرفش و ترکرفت تابستان در آنکس را و کان قریه خیمه و خوکا
 باوج هر ماه رسیده بیلایق میگردد زمستان باوراء التهر شافه کاسی بدفع لشکره فاق و اجیان با تاخت احشام دشت قجاق روی می آورد و در او
 شش عشره و شش ماه سلطان که در آن اودن از جمیع حکام دشت برید شجاعت و مردانگی و کثرت جنل و حشم و قیامه استخوان داشت شکست یافت و
 در عین انزام قهر میرزا با بیاسی از همیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال خراسان معاودت نموده بسرازم هزاره کتور
 که در کوهستان کسیر زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بعبه عدول رسید بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در او
 شش ماه شش عشره و شش ماه در عالی که بسیاری از سپاهیان او در بکست اسپ و عراق بیاد فنا داده پیاده میسر نموده بدار السلطنه برآهاده و چون
 روزی چند در باغ جهان آرا از بیخ راه برآورد خبر توجیه ایات بجایون پادشاه ریح مسکون را از عراق و آذربایجان اسماع نمود لاجرم بخیر و پریشان حال
 بر جناح استحال بر شاهجهان کریمت و در حدود آن ولایت بسیر نمود دولت شاهی لازال مصروف صدمه آشنای عقد حیاتش از هم بکجیت چنانچه در عین حال
 آینه کیفیت ایگایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو استقامت مملکت عین نام بر تعیین این اجمال خواهد یافت رباعی توفیق الهی اکرم باد شود انظما
 شنسی بد اکر شود شرحی که گشت مجمل مذکور اند شمه مملکت من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مال حال اولاد خاقان منصور سلطان
 حسین را در خیر بیان آرد و بعد از آن بکلی تمت و بکلی تمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منتهی الایمانه و التائید تمهید کریم محمد
 ذکر مال حال اولاد امجاد خاقان منصور معضرت استقامت السلطنه و الخلفه ابو العالی سلطان حسین میرزا از شجاعت
 تمام خرم حرکات بنان توده رقم سابقا بوضوح پوست که چون خاقان منصور علم عزیت بصوب عالم آخرت برافراشت بخت سپهر نیک اختر یادگار
 گذشت از آنکه ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت شهادت چشیدند و از ابو الحسن میرزا بکست سپهر نام سلطان محمد باقر
 نام دین سه سالگی آن شاه زاده را در روز و ده قدم پدرش بعضی از طایمان بطرف با و دون کر برآیندند و ظاهر اجداد چند سال که در آن حدود بود باطل
 طبعی از جهان انتقال نمود و بمصویر مظهر حسین که در کان چنانچه گذشت در استرا با دعوت گشت و او بکست دختر داشت ستاره پهلوانی که یکم و چهارم یکم یکم میرزا
 ایام که محمد خان برآهاده راجع کرد بجهاد کجای صید الله سلطان در آمد و چون یکده سال با وی سپرد و بین الجابین معارفت اتفاق افتاده روی بصوب
 خراسان آورد و حال که تاریخ بجزی بسینه و عشرین و ششماه رسیده آن سوره بی اگر در مکت امره نبی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روز
 میگردد آفرید و در حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان پیرون آمد میان ترانکه بفرست و در سه ماه سنه ۹۱ که محمد خان شیخی لشکر سپهر احشام
 دشت قجاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سیاهی فراتم آورد و بلاد خراسان در آمد و بر طقه کلمات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان
 قهری چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از خود او بکست متوجه کلمات گشت و شاه زاده بسبب قتل احوال و انضار از محافظت انحصار عاجز شد قهر
 راجع میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست او بکجان افتاد و درخت بقا با دها داد اما این حسین میرزا چند سال در ظلال آن دولت خواب کامیاب گشت
 در غایت فراغت بسر برد و در شهر سنه شش عشره و ششماه در کاشان بجلت فجار روی عالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون
 سه چهار ماه در اردوی بایون پادشاه ریح مسکون اوقات گذرانید حسب حکم بکلیت ری رفته ساکن گردید و بنا بر آنکه بکلمات سلطان بازید
 بر لاس و شیخ عبده الله بکاول نیکت جنگ آمده بود دار و خانه آن ولایت پیر احمد و رساق بقتل آمد و فریز اساره نمود آنگاه باقی الجبلد ساسی که در ظلال
 جمع گشته بودند متوجه استرا با شد حاکم خراسان خواجهم معضرت در برابر آمد بین الجابین جی در غایت صحبت دست او و محمد قی که نزد بدیع الزمان میرزا
 خلیف بود و بجهت و سیرت و لطیف و حدت قریحت از مثال او قران قیام داشت در آنجنگ شده شهادت چندی گشت بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن
 پادشاه با لجه با فوجی از حواصن زمر که پیرون رفته راه ولایت و سانس پیش گرفت و با چیده و نرفته شافه حاکم مملکت آنحضرت استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مصلحت
 فراخترت خویش پیشکش و ساور می فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زنیاده بر کمال اند میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احوال خدمت خدام بارگاه
 عالم شاه شاهی بست و در شهر شش عشره و ششماه در خراسان آستان عا کت بیان رسیده و نحو عین التفات گردید و محبوب دوی که میان پوی آذربایجان رفت و در آن

دوران ملکوت از ملازمت استغاثه نمود و نواب کامیاب شاهی همسنگ حضرت را بترجیح آفتاب قرآن داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شب خازن توکل
 باشد و دو ایوان تبریز بر او مصلح برآورد و در وجه در معاش او سرانجام نماید و در جنبه شصت و شصت و شصت که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضا
 قصاص ملک الملکت واجب العظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تحویل و مکریم نموده همراه خود بستمبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه
 چهار ماه که در آن ملک اوقات گذرانید بر من طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و مانی یعنی بانی از من موت و صف الحالی آن هر چه بر اقبال
 گشت و چون زمان حیات مقدر سپرد و اعیانها النفس المطمئنه را بیکت اجابت گفته بجز است در گذشت ربانی ایدل بود دولت دنیا
 جاوید نه نهار و فامه از او بر امید انوار کالت رسد آخر زوال بر چند بروج ملک باشی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم بود نور
 بقا نایند چه شبهه که اگر خواهد چه بزند باشد همه را بیکت ابل آینه کتشی با ملک الله و بعد از حکم دادیه ترجمون و چون سلطان بدیع الزمان
 میرزا او من تبت بر عالم فنا نشاند از روی بیکت سپرد کار ماند و سوات سلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از حق
 دامغان سپردن خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شافت تا شور سینه شصت و شصت در ملازمت سده سده مرقت میر میر دو روز بروز انقعات
 و عنایت بیشتر بیافت و در سینه مذکور بود قتی که ریات بجایون فال پادشاه با استقلال از تبریز با استقبال سلطان سلیم بنصفت نمود محمد زمان میرزا
 با خوانی جمعی از مردم خزانان بودش تلف کرد روی با ستر اباد آورد و بعد از وصول مجدد و هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین
 حسین فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد و امیر حسین بلا حذر رعایت حقوق سلاطین در زمان خودی که در باره آبا و اجدادش ثابت
 داشته مشال محمد دوم زاده را اقبال نموده با بزرگوار کد مت شافت و پیشکش گذرانید در ملازمت مکتب عالی خزان بطرف جرجان یافت چون
 بخبر رسید بر عین بیکت تاش که از قبل برادر خود خلف بیکت حاکم ستر اباد بود رسید متوجه شد منظم گردید لاجرم اشرف و اعیان جرجان شایسته
 استقبال کرده لوازم نیاز و شایسته بجا آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کاروان با ستر اباد آمده کانتزان آن ولایت را با صنف لطف و احسان
 نوازت نمود و از آنجا که او عیاش الدین علی کتچی را که برادر بزرگت از جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرمود
 و پسرنیکت آنقره جناب این بیکت را پروا نچی ساخت و زیام مهمام دار و کچی آن ولایت را با قاعه کتسکر داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد نا
 رسولان نزد کانتزان الویس صابین خزان و کلابی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از اراکانشان بکارت
 شافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و انقعات یافته و برین قیاس نامی اعیان و صباه پوشان جرجان غاشیه خدمتگاری آن در می برج شهریار
 بردوش گرفتند و برادر دیگر جناب سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند از عین شایسته مظفر که در مواضع حصین محقق نموده طریقه
 مطاوعت بجای نیاروند و محمد زمان میرزا محمد دین فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده روی تمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو شهر
 هر صباح در بارگاه عشرت و سکاهش جام شراب ناب مانند ساو آفتاب در بزم ملکت دایر بود و هر شام انشاء زاده فخته فرجام از سیاه
 کل اذام اقداح مدام طلبیده و تنج می نمود در حلال این احوال جناب سلطانی سیف الانامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلبه در
 جز استیلا میرزا محمد زمان با ستر اباد استماع نموده از آنجا با سفر این شافت و برودن سلطان را که حاکم آن ولایت بود بخود دعوت کرد و آینه را
 بیکت نیز از عقب رسیده بنا بر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز از جوق بسیار در میان خلائق پدید آمده بود جناب سلطانی
 سیف الانامی و سایر اربابانی علی مسافت می نمودند و چون بفریخ خورشید رسیدند قراویس و پیچی از درگاه عالم پناه آمده بجز رحمت ذات
 اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان بجایون که بنام نامی جناب سیف الانامی در باب استزاع ملک جرجان از تصرف
 میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر ان اراکانشان پیشه و سرور گشته با دار صدقات و نذورات و اخذ و عنایت استر اباد کرده
 ماییت توجه بصوب بطام برافراختند در اثنای راه قاصد وارد و بطام رسیده سرخو از میر کفشگر از سایه کینت و اتمه آنکه خواجه میر
 بزمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان با خت بطام رفته بود و محمد آقا که در و خه یعنی از قرای آن ولایت بود با اتفاق جمعی از مردم
 جلد میرا به روی گرفته با و حمله تنس جبال اشغال داد و بین تحت دولت شاهی خواجه میر در آن مکرر گشته گشته محمد آقا سر شش پیش جناب

سلطانی و امر اسحاق است و ایشان بنی معنی تعاون نموده به باد استرا با در آمدند و چون خبر قتل خواجه میرزا سید محمد شریف
 و شاکر زاده محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعضی رسانید و شاه زاده نابرا خذ و عید خواجه غیاث الدین علی و ابن حسین بکیت تخریب و تخریب
 نموده و امیر حسین میرزا جری نیز در دولت شده آن دو خواجه عالیشان را موقوفه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشریت شادیت تا
 رسانیدند و القصد محمد زمان میرزا بصدا قربت و وصول امر از خراسان با اتفاق امیر حسین میرزا جری و سرداران الواس صابین خان و کلا علی از استرآباد
 سپردن خرابیه معارف آن مخالف خواجه نظام الدین محمد و امیر محمد مظفر با تواج و لواحق و میرزا علی خندسکی بودیت کس و سیه محمد الدین کویسری و سلیطانی
 قبول او علی با جمعی از مردم صابین خانی نجباب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعی پانزدهم ماه رمضان سه عشرین و ستانده در حدود و اق مشد که در
 تا استرآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت تالی فریقین روی نمود و منغلی هر دو لشکر یکدیگر یافته از هر دو طرف دو سه کس کشته شد و چون بود
 خوب آفتاب جاساب نجاب ظلمانی در پیش تو ۵۰ با صره انسانی مایل بکربکیت از فریقین در محکومیش فرود آمد آفتاب پس داشتند و صباح
 روز شنبه با صفت عالی راسته بتبت برافنا و اهدام یکدیگر کاشتنه تیغ بیانی در کف سالکان مسالکت پهلوانی آغاز افشانی کرد و نیزه چلی خط فنا بر
 احوال پیرو بر ناکشید و لوازم تیز بانی بجای آورد و سفیر بکیت تا شیرام اجل کویس هوش صغیر و کپر رسانید و شمشیر خنجر خضایی هر که را غیرت فزونی در
 زار کرد و ایند اخرا لامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بحسب لطف و عنایت الهی عروس شمع و ظفر در نظر خنجر سیف الانامی جلوه گر گشت و کار محمد
 زمان میرزا با خطر از بنامیده دست تقدیر حکمت قدیر روز نامه جمعیش در نوشت و امیر حسین میرزا جری بوجن بالوف خویش که بیسته محمد زمان
 میان مردم صابین خان رفت و خنجر سیف الانامی بر طبق نام خود مظفر منصور با استرآباد شافته روزی چند اندر راه برآورد و چون غرض سلطان
 که حکومت استرآباد بوجه فرمان شاه دین پناه و الاثر از نامزد او شده بود از غیثا پور بخرجان رسید با اتفاق خنجر سیف الانامی فاصده استیصال محمد
 زمان میرزا گشت و صبحی شاه نامه از قرب وصول امر از خبر یافته از آنجا بمنزل کلا علی شافت و یکده ماه در میان آن مردم اوقات گذرانید و در
 شایسته استماع نمود که امیر اردو شاه بن امیر سلطان محمد بن اردو شاه که در سلکت امر سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نمود
 بکوبستان و خجستان را متوجه فرمود و او ایضا این خبر متواتر شد که امر از خراسان و جرجان بوجه فرمان واجب الاذعان متوجه انجباب شده اند تا بار
 میرزا محمد زمان اندازه بیابان بپور و متوجه خجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را با نذک زمانی طی نموده چون بکتاب لوم که داخل ولایت گشت
 رسید امیر اردو شاه که در آن وقت در کوه نراغ ساکن بود موبک محمد م زاده را با اقدام اخلاص و نیاز استیصال فرمود و انساب سلطنت آنچه دست
 گشتش بدان میرسد پس گشت که در دوران و آن اسباب که تخریر آن موجب اظناب میشود روی نموده شود و اوراق در فرقیست که داخل قزاقی ولایت خجستان
 است و بکوه نراغ القالی وارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
 الزمان میرزا شخصی آن گشت که خود اذنه و از منظور نظر آفتاب انار گردانید و شرف تقبیل داخل قباض مشرف شده و کلامی دوام هم در دولت با او
 رسانید و آنحضرت از غایت لطف و رحمت بنده موردی را نوازش فرموده فرمود که به توبه که در عزت آبا مای بوده من بعد خدمت ما بجا بیاورد
 و بیخ و جرم عارقت جایز نیاید شود و رقم حروف بر چند بجایز دل پذیر گشت جسته از کتاب شرفت عزت استعجابت بجای زینب و محمد
 زاده اسپ و زر نظام کرده امیر اردو شاه سایر اسباب خرم رسانید و چون امیر اردو شاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استیصال تمام پیدایش شفا
 مخالف خنجر حکومت پشای زینل خان که در آن زمان و اخی خراسان بود اظهار نموده بعضی از نسبتات برادر رود و سلطان را تاخت فرمود آنجا مشرک
 اقوام بزاره و قبایل کوه کشید اسپ و کوه خند بسیار کرده از آنجا نفور شافته بعنف و لطف از حکام آن کوبستان امیر و پیش و امیر محمد الدین پشای
 راهورده اشتران بله بردار و اجناس ضعیف گرفت و بخت و شوکت بر چه تا متر در کتاب محمد م زاده فرزند و ن فرزند آن سفر حاجت کرده روزی چند در
 محل اقامت انداخت و در آن شب این خبر شایع شد که حضرت ملک پشای دیو سلطان که در پنج حکومت محمود آن بلده را بجهت بار و سپرده سخن نفس غم در کلا
 عالم پناه کرده بنا بران محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه را حیالی متخیر در سفر افتاده در ماه رمضان سه اصدی و عشرین و ستانده از خجستان با سپاه فرود
 حازم سان و چهار بکیت شد و در او انحراف مذکور تفریب با در رسیده در آن موضع با داب و سنج عید مظفر پرداختند و از آنجا ولایت مذکوره در آمده

و بیاعت
م

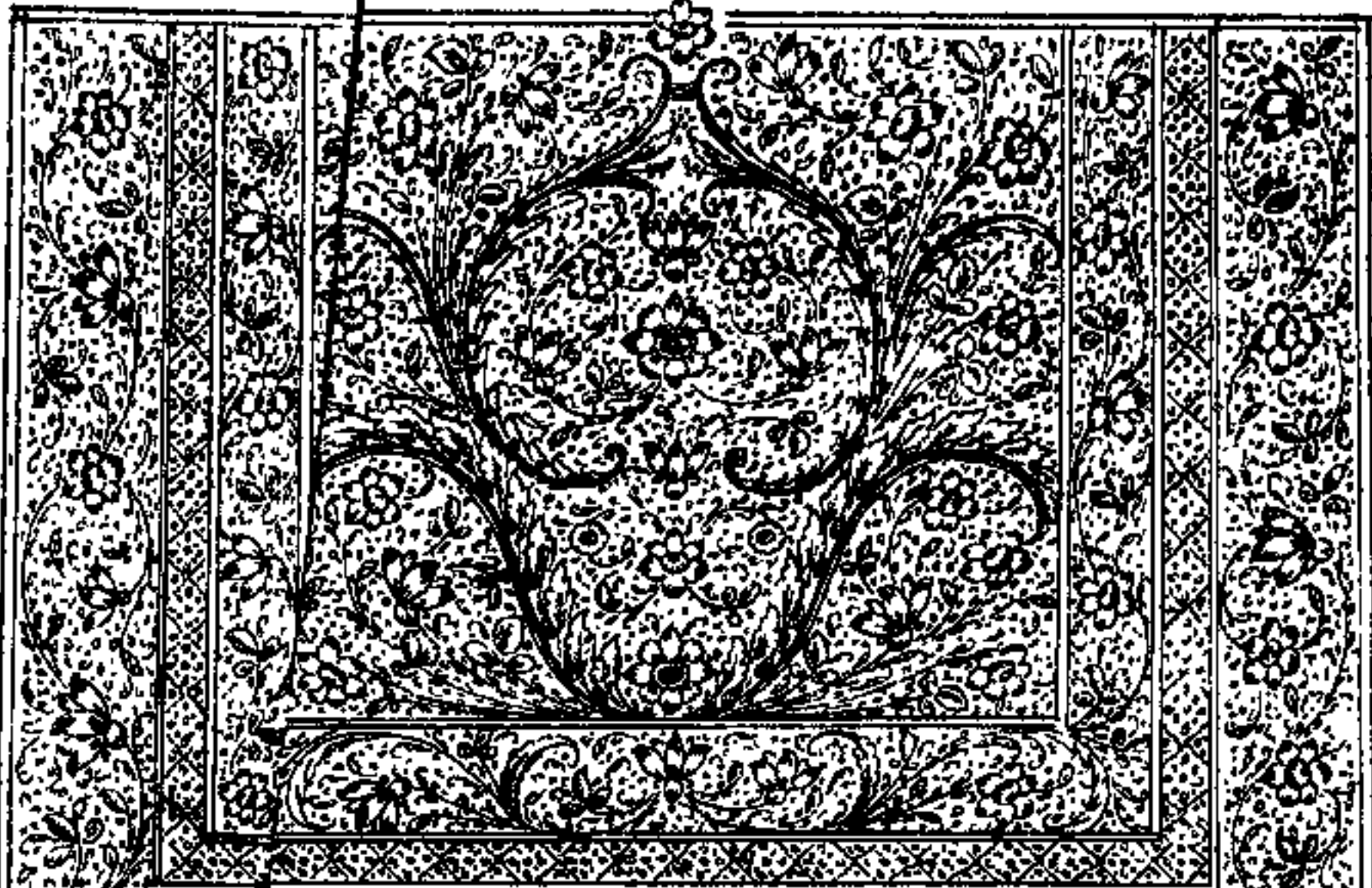
ولایات

صلح قشاق انداختند و در آن زمان ملوک در محو و بدمان تمام بجا بیدار علی بجز این بدکار سلطنت آید و پیشگامی لایق گزینند و اینها
 لشکر بیخ تمام غایت مشاقت بردوش گرفته باردهی عالی می گردیدند چون فصل تابستان رسید قوت نامیه سپاه سبزه دریا بین نغض و صحرایان
 کشیدند و سحری چه کشاد و غنچه خرمی چنین نمود و سلطان کل بر فراخت زردین نزل کردید باعتماد او حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه
 عزیمت تخریب کرده دره جزا که زایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلاسران آن ولایت از محمد بهار لور و کردان شده باردهی عالی آمد و حاکی و شایع
 با بر طارنت پر دختند درین اثنا خواجہ جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بیخ بود و منصب برج شاه حسین متقی می داشت از محمد بهار لور متوجه شد و
 نزد محمد زوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در خان مشب کوکب عالی کتب خندق شهر آید بنده برج شاه حسین با محمد ام عالی مقام بسیارم تا شهر سحر کرد و بنا
 محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه دلیل موعود که شب چهارشنبه ششم بیخ الاوی سناشی و عشرین و تکیه بود و بظاهر بیخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهار لور
 در غار دیگر در کشته آن بود و ضمه خبر یافته بود و محمد خواجہ میرکی و اتباع نموده و خواجہ میرکی با اتفاق اولاد و ملازمان خود را از بیخ مذکور انداخته مشغول
 اردو کشت آنصفت بجاعت در بیرون بیخ بموکب عالی بوسیله صورت حال با بگفتند و محمد زمان میرزا آثار محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرد
 رسیدار باب و کلاسران کان بردند که لشکران غلات ایشان را خواهند چو آیند در خلاف امیر محمد بهار لور با خواجہ ناصر الدین حیدر علی فرقی که او نیز
 منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه توهم بیخ الاخر که محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه بجارت ملکیت آفا که نزدیک دروازه
 کلکاشه است شایسته با بگفت پیش فرستاده بودند و دروازه مذکوره با باز کردند و محمد زوم زاده بمحمان اردو شاه بیخ در آمد امیر محمد بهار لور در آن
 کشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعد و پیمان بیرون خرامید و پیشگامی گزینند ملازم کردید و معارض این منسج امیر جان محمد متقی که حاکم شیرخان
 بود با باب و کلاسران آن ولایت باستان اقبال ایشان محمد زوم زاده شایسته متعالیه بلده مذکوره را بمحمد ام عالی مقام سپردند و پیشگامی لایق
 کشیده در سلک سایر پندکان ده گاه عالی فتنم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه مدت دو ماه و نیم در بیخ توقف نموده مسامحی همبند قبول
 داشتند تا لایق محصولات و غلات را عاید بشهر آید آنگاه امیر اردو شاه زمام حکومت قبه الاسلام بجز آن کف کفایت برادر خود توام بیکت نهادند
 ولایت شیرخان را در بسته سپردند خویش این بیکت عنایت کرده و در ده کلی مسان و چهار بیکت سایر بنا بود و همچنین بر محمد میر محمد زوم زاده عنایت کرد
 آنکه زیرا که در عالی کحضرت چنان بود که بیخ متقی بدو ان عالی کرد و شیرخان یکی از مراد خاصیت اختصاص پذیرد آنصفت چون خاطر امیر اردو شاه از آنجا
 بیخ و شیرخان فایع شد میرزا محمد زمان را بکرامت تمام از آن بلده بیرون آورد و میان مردم توکلچی که در حدود کردی بودند شتافت و از آنجا متاسب
 و کوه سفید بسیار گرفته و کلاسران ایشان را همراه کرده بر سر مردم بیکت تاخت و بعضی از موطنان آن کارزار فارسیه عنان بکران بطرف سان و
 چهار بیکت محطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده و بکاسب خجستان بنا در شمار این حالات از آنجا بجهتی از امور دیگر بوقوع انجامید
 که صمیمانه خاطر محمد زوم زاده کردید لاجرم با خود قرار داد که بیکام مجال با طایفه از ابطال مجال که بکحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
 قریه چهار بیکت امیر اردو شاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلاسر موضع اشتراب بود و توال تمام داشت فوت شده قوت حامد اش در حرکت آیت
 باسی چهل کس از مخصوصان پیشش اورفت و محمد زمان میرزا فرست غنیمت نموده و در چاشنگاه چهار بیکت دینچه شده مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
 کسی که از خویش خود بهانه شکار زاده و سوا کشته شده بود و ساریغ شد و غار حضرت امیر اردو شاه از اشتراب باز آمد و چون بجزان میرزا محمد زمان را
 یافت نجابت مخزون و متاکم کردید و سالی در سایل متاقب و تواتر نزد محمد زوم زاده ارسال داشته استد عا نمود که غنیمت دیگر در طریق عنایت سلوک
 فرماید بوی می کرد و تا او بندار گن تقصیر خدمت پروانده این التماس مقبول نیفتاد بلکه بر کس بر سالت رفت و بکران بنیاد و سرداران و لشکران
 بر شب جوق چون انار دوی امیر اردو شاه فرار نموده با تها بهر گاه محمد زمان میرزا میگردند تا آنکه محبت تام در ظل عمام حضرت اعلاش بوقوع پیوست و
 خاصه استیصال امیر اردو شاه کشته از خرم و ساریغ عنان عزیمت بطرف سان و چهار بیکت اسطاف داد و چون بدره جزید امیر اردو شاه که در قریه
 بود و توچه حضرت مطلع کردید مضطرب شده در روز حیدر اخصی آخون خود را بکاسب خجستان فرستاد و در محکم کرد که صباح روز دیگر خود تیر
 آن ولایت کرده و در آن شب ابراهیم خول فایحی تمام مردم علی دانمندی فرار نموده با استقبال محمد زمان میرزا روان گشته و امیر اردو شاه هم مردم فرستاد

نکران

که آفتاب در او خردی بود و چشم صاحب دستمزدگان اشک فراوان حیاریدانه فرایغ کوچ کرده روی بر او آورد و امیر حسین علی خلیفه دوست کلید
از وی جدا گشته روی بسایه دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرار دو شاه از آن سجد گشته تعبیه که در میان آن منزلی جزوان واسطه است
بکیناگاه اعراد اعلیٰ محمد زمان میرزا امیر محمد صغیر باس امیر محضر علی فراکوز و بر افغانی شاه حسین بایگ میرزا خورشاه مرزید که کهنش و محمود ایشک است
از عقب در رسیده اند و از آن کان دولت امیرار دو شاه شاهی که با ایشان متفق شده همیشه با کشیده روی بار دو شاه آورده و او با هفت کنز قربان
خود که حمید ترخان و یونس ترخان از آنجمله بودند بطرف شیرخان که کینه ساریا فاتی که همراه داشت با اموال و جهات تحت تصرف امیر محمد زمان
در آمد و آنحضرت در نماز و دیگر جهان روز عقبه که کور رسیده شب توقف کرد و روز دیگر باقی سجد بازگشته امیر محمد و اجناد خدمت را بطرف و غایت
خوش امید و در ساخت و آنچه از اموال امیرار دو شاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امر او لشکر بانی تقسیم نموده علم حضرت شیم بصوب سان و چنان
بر فراخت و در منزل فرایغ بوضع پوست که امیرار دو شاه از شیرخان بجا سنج رفته و مخدوم زاده با اتفاق امر خاطر بر صالحه قرار داده
است و اوراق را فرمود که تعبیه الاسلام بخ شایه و نوعی سازد که امیرار دو شاه آن ملک را که با محمد متفق بد آنحضرت میداشته بصرف عدم عالی مقام
باز که از طرف چنان که یورت اصلی او بود و تا بخار خا که من الجانبین از تقاع یافته بآب صلح و صفائیکین باید و درین باب نشان نام امیرار دو
و بر او رش خوام بیکت و اکابر اشراف بیخ در علم آید این کشته حسب فرموده بآن طبعه شافت و بر چند نمان صحبت آمیز و کلمات بودت از کین
ار دو شاه رسانیده می نام نمود که از مقام منقشه که زود بخار بازگشته بچنان رود بجای زبید و در وقتی که بنده از حضرت اشراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با حد اندک بخار بیخ شریف آورد و عهد و پیمان نماید که حصه خون و عرض من و برادران و قربانان کند من الجانبین
خواهد مصالحه نماید و الا فلا و بنده از آنجا میس بازگشته در قره سمان باستان اقبال ایشان رسیده و آنچه شنیده بود و سر عرض کرد اینده و محمد زمان
میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بیخ را مضرب جنام هم که حضرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان و در مان حاکمان حضور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند گشود و متوجه آنطرف گردید و در قریب یک ماهه بجا آمد نموده فتح ابواب منیر گشت و بر چند رسل و رسائل نزد امیرار دو
فرستاده از عده و عهد سخن را ندانید بر آن ترتیب یافت در آن اثنا تحقیق پوست که امیرار دو شاه امیر محمد خلیل را که در سلطنت مخصوصانش
انظام داشت بجا بل از حضرت پادشاهی علیه الدین محمد بابر میرزا فرستاد و او سده حاضر آنحضرت نود و نه مقالیه هفت و شتر تسلیم نماید و چون مقصود
بود که خضریب ما بچرا بیت حضرت آیت آنحضرت پر تو وصول بر آن عده و اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر بیخ کوچ کرده بدره فرزند و در آن
منزل میرزا علی بیکت و امیر محمد باقر و که امیر محمد برندق بر لاس از طرف بدخشان بجا زمت میرزا محمد زمان رسیده خاشیه دو لشواهی بردوش گرفتند
و میرزا علی بیکت معتقد نمید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا حضرت حاصل کرده جریده بچرا رفت و با امیرار دو شاه ملاقات نموده
به لایل معهود خاطر نشان کرد که صلاح جانبین در نتیجه قوام مواخعت و رفع اسباب مخالفت است و هم بر آنچه قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیرار دو شاه با کس اندک در قریه توخته که در دو فرسخی غلبت با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده بمحض آن یکدیگر بیخ
انگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیرار دو شاه را در بیخ کانه دار و الا حضرت داده بطرف غرستان فرستد و چون میرزا علی بیکت باز آمد و جز
مصالحه رسانیده شاه زاده از دره جزید بانده از بر شافت و از جانب امیرار دو شاه سید عبدالقده و حمید ترخان بخدمت مخدوم زاده آمد
آنحضرت و اعراد کان دولتش را سوگنده دادند که در حق امیرار دو شاه بدیندیشند و از بیخ محمد علی دیوانه که در سلطنت خواص با کاه محمد
زمان میرزا منظم بود بچرا رفت و خاطر امیرار دو شاه را مطمئن گردانید و او در صبح روز چهارشنبه از آیام برج الاولی سنه ثلث و عشرين و ستایش
با چهل کس از خواص خویش که بر ایشان حبه رعایت حرم حبیبه در زیر جامه پوشیده بودند توخته آمد و رسم کجا اول را از شاه زاده فرستاد که
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدینکاشنا بد محمد زمان میرزا با تمامی اعراد سپاه خود که قریب بیزار نفر بودند و دهانه از بر بصورتی که در اسطوخودوس
در میان آن منزل و قریه توخته شافته انجا لشکر را توقف امر کرده با هفتت مفتاد کس از مردم بلده بخدمت ملاقات اردو شاه روان شد و با اعراد
مواخعت نمود که آنقدر در آن موضع توقف نمایند که اردو شاه بخدمت رسد انگاه بر جناح اقبال کباب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده توخته

بوقت رسیدن امیر ارشد و شاه از مرکب سرگشی فرود آمدند و نوبت از نوزاد شرف چهل سالگی حاصل کرده بر زبان آورده که من از بخت تو گران فرمان بردارم و
 که مرا از درگاه راندید بگوشت رفیق و چون طلب فرمودید باز بخارست آمدم و مخدوم زاده جوانی مناسب گفته همچنان یکدیگر سواری شدند و روی شهر آوردند و
 جان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بگوکب عالی مقامی شده امیر ارشد و شاه از آن کثرت غنایت برسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از محمد زمان
 بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی را امیر ارشد حضرت بوضوح پیوسته در وقتی که گذرگاہی تنگت رسیدند امیر ارشد و شاه را
 کرده و متبل رسانیدند و آن خیل سوار که همراه او بودند بصحنی گرفتار شده در مرغی که تخته و کیفیت حال را بقوام بیکت بازگفتند و ابرج و باره
 شهر را مصلحت ساخته رسولان محمدان معاقبت نمودند از کابل فرستاد و اسبها را نمود که عبرت بر چه نامتر اعلام ظفر بیکر پادشاه و الا که بصوب
 پنج سفنت نماید تا محمد زمان میرزا مجال برآیندن غلات نیابد و بعد از آنکه قریب بگاه مخدوم زاده در حدود پنج نشسته با هم معاشره پرداختند خبر تو حضرت
 پادشاهی بدینجا شب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا زنده جز غنیمت باخود فرود پیوسته معارف آنجا جز رسید که ظفر علی بیکت از درگاه پادشاه
 عالیجاه بار میرزا نشان حکومت پنج آورد و قوام بیکت معالیه شهر و قندهار سپرده بارودی عالی رفت و ظفر علی بیکر حضرت پادشاه عالی کمر سایه
 وصول بر آن ولایت خواهد انداخته بنابر آن محمد زمان میرزا بجهت باقر بر لاس راجه اظهار طاعت و انقیاد و طلب عفو نمود و شاه باستان سلطنت
 ایشان حضرت ظفر سلطه و الدین بار میرزا ارسال داشت و خود بر ابراهیم سان و چهار بیکت متوجه قریب پنج گشت بعد از وصول آن منزل شاه مرجین که بعلو
 شان و قدم و در آن از سایر اعیان دور راه آنها میار تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی محبوب امیر محمد باقر بر لاس به گاه سپهر اساس رسید و
 با صناف الطاف اختصاص افتد و از شایسته حضرت معروض گردانید و مضمون آنکه این بپوشش را بصحبت دولت آن عزیز برادر ارتقا بکام
 زیرا که اگر لوگوشا بدینجا نبوی میگرد قوام بیکت غاشیه طاعت حکام ماوراء النهر بدوش گرفته قبه الاسلام پنج را بدیشان می سپرد اکنون
 استبانت که آن برادر با تقیات خاطر عالی تسخیر بوده بارگاه جهان پناه شاه نام ایالت این مملکت را در محضه اقتدارش بنامه بطرف
 کابل باز کردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالع این کتب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه مرجین خیالی رفتن بلازنت حضرت پادشاهی بخاطر کفر
 انا قبل اینصبر غنیمت جناب سیادت تاب سلطنت انقباب سیه مهدی و اوج که از جانب پدر ظفر سیه مرقعی خواهد است و از جانب شایسته پادشاهی
 خان می پیوید و همیشه حضرت پادشاهی بار میرزا در کجای او سپهر میرزا در منزل دره جراز آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد
 و مخدوم زاده را از توجیه بارودی عالی مانع گشت بنامه علی به محمد زمان میرزا شاه اسکندری شاه رستمین سیه صدر امیر شاه مرجین ایشان
 سلطنت ایشان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر تقدیر این مناسب و عدم استطاعت ترقیب بکیش عماله الوقت میرزت که بلازنت شش
 انشاء الله تعالی بعد از آنکه پنج را به بنده غنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل سفنت نماید یراق کرده شرف طاقات خدام بارگاه
 عالم پناه حاصل خواهد کرد و پیش از فرستادن شاه مرجین و شاه اسکندری محمد زمان میرزا عازم تخیر شیرخان گشت و ایچی نزد حاکم آن ولایت
 امین بیکت فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیکت صحبت آنکه آنحضرت را از قریب پنج که عقیده است در غایت استحکام
 بیرون آورد تا اگر حضرت پادشاهی بار میرزا بدینجا بنای عمارت بکلفت بدید و چون دستخیز و ظفر فایز کرد و سخنان نیازمندانه پیغام
 داد و عرض داشت کرد که اگر با بچ ریاضت عالی پر تو وصول بر جوالی شیرخان امان زنده خدمت از سر ساخته بخدمت خواهد شافت و از موایه
 انعام و احسان خدام آن کسب آن حلی نام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده از عروق را در قریب پنج گذاشت
 و علم غنیمت بصوب شیرخان برافراشت بعد از وصول سپهر امیر حضرت انبیه نمیشی خبر رسید که آنش غضب حضرت پادشاه فریدون حسن
 پس از طاقات شاه اسکندری ششال با فیه در پنج استحال عنان بکیران بصوب قریب پنج تا فته بنابر آن میرزا محمد زمان بر آه کوه که نزد بیکتر
 بود عازم قریب پنج شد با امید آنکه پیش از حضرت ظفر سلطه باخود عالی رسد و آن عقیده را استحکام گردانده اما در امان راه چسبیده و جوانه از قریب پنج
 رسید و معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقریب پنج در آید و آخودق را مسترف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جراز مستعد جنگ و چهار سینه
 است میرزا محمد زمان چون این جنبه استماع نمود و عنان غنیمت بجانب غنجان العطف داد و بر امان راه امیر مرجین علی جلایر و امیر بولس علی



بسم الله الرحمن الرحيم

جزو چهارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و سید
اختصاص ما یقین آن حضرت با صاف الطاف و عنایات الهی

بجای ای یافت از منزل در راهی ذات جهان از کرمت اکبری انشاه و که او را خواجی بر فرق منده انفسر شاهی افتتاح
جناح آغاز و شاهی بجهت شاه جناب اقدس الهی است و اولی خدا محمد فی الاخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و بیسما ربی
ای کشور دل نور محمدت و من محمود جان فیض شکرش از خود نشود زین آغاز کلام باید شرف از شکر و انجام سخن و انصاف ابواب
باید و قالیق شاهی بر یاد منته در حضرت است شاهی الهی است و او را با ایتها الدین آمنوا صلوات علیه و سلم تسلیما ربی بر جمله فرزندان چون
تاج یکپایه آسمان هدایت مخرج شد از کرم عام نوحا در حتم شایان جان بطف خاصت مخرج اللهم صل علی سیدنا محمد مصطفی و اولاده
صل علی آل البررة البتة و عترته نجوم ملک العود و علی فتوی شریک فضل و کمال تا جداران شهر جاوه و جلال حسودان ممالک دنیا
پادشاهان کشور حقنی تیکان دوازده معصوم بجز نور بخش اوج علوم مقتدایان کتبی عربی پیویدان آل پاکت بنی اولین قاسم بخت
شاه دلدل بود و یک کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بهمانا مال اسنان کشت حبت اورا نظیر عزیزین قره العین سید الشعلین
بعد از ایشان نام تجاواست که پناه نام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عربت باذ صادق که بود در همه جا
چون در جعفری نام عباد منظر لطف ایزدی با ختم در علم شرح ما نامم نخرال عبا امام رضا بادی سالکان راه جدا پس تکی بی نام
تقی قدوة خاندان علی نقی حسن عسکری طاد کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست در امام مامی کفر و حامی اسلام
یا الهی کنی آل رسول بطور مکان نوح قبول بجان بادت زهرا که محل کر و طلقش در آن بختان اهل بیت بی هداة شریعت و سبلی
که مراد از مردم توفیق تا نویسم بخانه تحقیق حال هر هر هر و شرف سرور در دو مان شاه بخت حامی نیت سلطانی دارت حشمت سلطانی
پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعد علم تاج کسب شهنان تحت نشین مشرق و مغربش بزرگین در عجم سر عهد گشته تاج از بلاد
چونان بدج ترک و و عظیم بر غلامش فیض از جا کران در بانس همه اجداد او چنانچه شیم مالک تحت تاج آدم پادشاهی که نام او
لوی خورشید سبایش از اقیانوس دولت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور کرد و ایند ظلام ظلم و عدوان از اطراف اقصا و بلاد

و بطور هیبت باد آورده کمرشکنان بودی باد می بچشمه سار من و امان رسیدند تا سیم سلطنت و جهان بینی و تایم خلافت و کیتی ستانی از دین یا ضحی ال
 و کفر از قواش وزید و در میدان قطار آفاق را محط ساخت ملوک و انفراسات و سلاطین کمال کیاست سعادت و دو جهانی در دنیا نفس دانسته حلقه و طاق
 در گوش جان کشیده نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشاه مصلحت تو شد یافت را قبال تو مقیر خبر کرد درون نوحه اسیر بر سر سر و چین بنده در بانست
 خان خنایره خور خوانست شاه تونی بجهت تونی تواند از دل جهان باغ خیل تواند دین نیازی که بر اقیقت تو فین بر ذی و موافقت تانید سرمدی رسوم
 در نوم منی و جالت را که بتادی ایام در میان فرق نام سوخ تام گرفته بود و بچیکت از اساطین سلاطین در رفع آن تیسیر پذیرفته در عرضت بخت اعظم سوخ ساخت
 و سعادت بخت بیدار و مساعدت کنت پادار در باب تشیید مبانی دین و دولت تو و اعدا کت و ملت تو ایمنی که ناسخ آیات ملوک کا مکار و مافی انا و جانی
 رفیع مصلحت تواند بود طبع انداخت نظم در اوان سعادت هیچ گاهی بوزده چو او کیتی نیازی رسوم بخت از عالم بر اید اخت لوی کارانی مرتفع ساخت
 سعالی التدریسی شاه مکر مبابی از وجودش ال خاتم طلال دولتش از بخت بیدار پناه تا حد ازان جهان دار جبهه در کجا تر حضرت شادش منور و هم
 سپهر و عیار و اکب کو اکب آثارش کل الجوا بر دیده ماه و مهر از انده غار بان سیاه در اوانش آئین فتح و ظفر چون فرغ خورشید بزبح دو پیکر در خسته و
 ز صحنه سوخت مجاهدان لشکر فروری نشانش شعله آمانی در امان چون ماه چاره از اوج اعمال تانیده پریم علم کشور کشایش ع حضرت افزای زلف پریم جور و
 خدم مجلس بخت آسایش محیر عقول عثمان دار السور در ایام مذم صدای نوس و نوسن تقه صورت مذم گوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم لوی
 خردای بختش جان اولیا و دولت را بفتح و مسرور گردانیده هموم قهر جان بوزش جان که از ارباب بی و طینان و نیم لطف و لغزش نصارت بخش ریاض
 امید محمد پیدکان نظم سوم قهر تو بهر جا که بگذرد کرد و بسان تش سوزان طبیعت کافور نیم لطف تو بر هر کل زمین که وزد چو سینه سر بر آید از خاکان تو رسم
 خدمت تیر بکش خون از دیده مرغ روان ساخته و تاب سنان تش نشانش شیر فلک را در پیشه اضطراب انداخته خضر سیرتیش چون ترکان جوان شو بگویند
 خون ریز و تیغ بید غیش بسان هر صدمه جلالع مال عمر و اقبال اصحاب بتیز و حاکم مملکت اسکندر در نظر بخت عالی از تش نگتر از حوصله مردم بخیل در وقت
 مدگرسی و مقیر در بر اعظم شان طار نشانی وقع ترا ذوق بخیل رباهی ای بختگر مکت تو از عالم نکت کیباید ز تحت قهر و بخت او نکت لطف تو نمود
 سوی بر کن آبتک رخ سوده بجا کت کف پایش او نکت تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین سکن در سپاه تبار هم
 سلیمان اقدار کو اکب خدم خورشید طلعت هیچ نرزم همیشه حشمت نابید بزم مشری روی عطارد نیمیر فریدون فرنگی و سریر قمر سیر کردون خوام برید
 کنت مبر اعشام فتوی خسرو هم قدر منو چهر چهره بجا کت ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او بسندوی کوان ز غلطان
 مشکف پنج ششم روز شب جزیه عایش کشاد است لب کلک عطارد ز نر بتمام غیر شایش نویسد دام سیر فر تاج فرمان دست زهره کنیری
 ریتان دست ثابت و سار برین انسان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمل حکام بروی زمین سوده از خلاص پایش حسین بست وجودش در دوج شرف
 در می تانیده برج بخت اسم شرفش ز کبریا کتر گشت مقاصد آن که مظهر خاک پیش بوسه ز داند روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
 تا که برد از کس خصم بهر ظاهر از شد همه جا ضد قهر کرد کار دشمن او را بجان کرد خوار دید خداوند چو آن کرد و کار طویل میل دلش
 نیست بجز روی لطف بست جلی غرضی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی برایش بند از هر ماه عالم نوز دلش زد
 چو عالم علم جسم عدو گشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف گاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام روی از غربانها گشت
 مراسلت در بی بها یافت چو این نظم نباش نظام کرد هم سوی دعایش خرام تا بود از شش آفتاب سلح مطای فلک نوزیاب باور عدل شد روی
 حسین روی زمین حضرت خلد برین اهل سبزه از کوش بره مند منده اقبال بدانش بلند و چون بی شایسته بخت و سخوی و غایب بخت و مدح کسری انشا
 سعادت افعال و ملاحظه واردات اعمال این پادشاه دین پناه بوده حصال اضع و لاج میکرد که در هیچ عصر از اعضاء بایون بان ماه و جلان بر هیچ
 آجباری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال بکنده و باز بنده پرواز تانید بر دست اقبال بر دست اقدار هیچ دولت مندی کا مکار میان
 وجود فایض الجودش منشته بر ذم بخت بربکیت از رفاهان دیبای ریبای براعت و نامکان امدان حسای بلاغت واجب و لازم نماید که در نظم فراید
 و تاج و شرف و ارج با شرم نام کوکب سپهر اعشام شریک اجتهاد و لوازم اتمام تقید برسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آیین جهاندار

سایت

و کشور کشانی و قانون دین پروری و حکمت آسمانی و رسوم مردم سازمی و مخالفت کدندی و عادات دشمن مؤمنی و دوست خوانی آن همه پر سرافرازی تا کنون
روزگام و اعراض ادوار در میان عالمیان بانی و پایدار ماند بنا بر علی بن ابی طالب و در این فقه احمق که خود را حوشه چین خرمین صاحب فصل و بزمی بنام دارد و جز آن کتاب
اعادت از حبیب شیراز ذکر در بایع حالات و بیان غریب فوخت با و شاه دین پناه و زینت بخشیده و تحریر فایده خنایت الهی و نهایت محبت
شاهنشاهی سا که شامل دولت ناقص است پیش نهاد محبت گردانید و امید کمال گرم جاوید اندک اندک محبت خواننده بار بار باطن اخبار شاه فلکست اقتدار بر وجه
انظارت یا بد که طاووسان چرخ قدس را سوای تماشای آن از فضایی دماغ سمت تنگنیکه در او از لطافت طبع حکم کردار کمال از آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی
طراوت پذیرد که طبلان بوستان نسیم آتش تنای آن از ساعت خاطر صفت انعطاف پذیرد عشوی نگین سخن در علی نامه نباشد این تمنا خنده عامه ولی
چون باز نیت کرد پروانه زینب آید بکوش بوش آواز که کلکت کرد چه باشد بی بصاعت زینب شاه یا بدست طاعت بطاهر که علم اخذ دین راه
سخن گوید معنی دولت شاه از او طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آید پروانه چو در ذکر شفا این که صفت نخت از حال آرایش سخن گفت
کشتار در بیان شمه از غلوسب سما یون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الخیرش غرض مشرق مغرب را منور گردانید
محتاج نیست شرح قواعد نسب و کامیابی که فیضان تمام عدل وجودش ریاض امید باهد و تقارب انصارت بخشیده تحقیقت از ذکر مناقب آثار عالی
حسب اما چون بر طبق نظام و جملنا کم شو با و فبایل لغار فوا امواره اشرف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب حوزر ادرتون کتب و بطون سخنان
شبهت میا خنده و بسبب عظم شان و قدر درودمان آید اجداد بلند مکان راست افکار و مباحثاتی فراخته اند خانه شکیلی علم در زمین سلسله نسب
بزرگوار شاه سپهر قدس از شروع بود و صفحات کتاب حبیب شیراز شرح شمه از مناقب و معارف این فرقه بوده آثار زینب در زینت در افروز در رضا
و اتقان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار اتحاد کرام برقصی سوره و محلی خواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه بیخ واسطه صحبت و ولایت
نسبت امامت مرتبت واقف اسرار زلی شیخ صفی الحقی و الحقیقه و الدین ابی العلی الحقی الامری پسلی قدس الله سره الغریر میرسد و نسب آنحضرت با نام تمام
بادی عالی و عظیم موسی الکامم نمی شود برین موجب که ابوالمظفر شاه اسماعیل بن سلطان حمید بن سلطان حمید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین
موسی بن قدوة اولیا فاضل شیخ صفی الدین احمق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح بن صلیب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ الکامم الله ان جلی
الحواصن بن فیروز شاه نندین کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن جلال الدین بن ابو محمد الکامم بن ابی الکامم حمزه
ابن الامام الکامم موسی الکامم علیه السلام و چون شایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی الکامم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی
مشام ناظران این اوراق را ملاحظه کردید و وساحت همی و اتقان این اخبار و صفت فصاحت بخشیده و درین مقام بنان بیان بجز آن سادرت نمی نماید
و در سایرین کالیف را بر یوز آثار صحنی دیگر از با و اجداد حضرت شاه و الاثر ادبی آرایه و منته الاغاثه و التوفیق آرایش با فین صحایف این اوقات
بذکر محلی از احوال ابان شیخ صفی الدین احمق عالم و کاتب فضیلتی آدم بر جلوشان و نحو مکان سادات صاحب سعادت موسی
اصفاق دارنده آن نمره کریمه فایز کمال است موسی و همی و جامع فضایل نبوی و اخروی بسیارند و ابان باطن بدایه میامین ایشان با نصد صحیح صادق خلایق
لبانی اصالت را مکتود کرد و آینه در لوح خاطر صفوت آثار ایشان لبان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردید و نظم از ایشان بوده بربک
دین پناهی سر بر کمرت - ابادشای چون روشن از نور امامت مد تابد و بر برج کرامت شمشیر فتمن بین مناصف الامام کرام من کرام من کرام
لا جرم حاجت آن نیست که عند سب غم و کله از مغاخر بربک ازین فرقه واجب التحم که سلسله نسب بجا یون با سامی سامی ایشان شونست نغمه سرانی نماید تا
سنا بر زمین و برگت بذکر محلی از حال فرخنده حال حضرت ولایت پناه کرامت دست گاه فیروز شاه و اولاد این قدوة آل رسول الله سبحانه و تعالی فیروز
شاه بزرگی بود بکارم اخلاق و محاسن آداب موصوفه بطایف کفاده کرام اطوار معروف انوار سیادت سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت
و حمتری از بشر بنامیوش ساطع بود در منزل و ثروت مشهور و بصفت نبابت و سخاوت برالنده و افواه مذکور موافقی و اخلاصش بعد ثوابت و نیاره و علمان
و خدایش زیاده از مرتبه حساب و شمار نظم فلکست اعشام محالی پناه جهان کرم میر فرور شاه دری بود از درج خود شرف کالی که خستمان شاه نجف
فرمود و یک کرده از خوان او جهانی مرد با جان او و در چنانچه در کتاب صفوة انصاف مرقوم هم میکنیم طراز این باز شده فیروز شاه در کنار شیشه جلیان در کمال

در موصی که موسوم است بزکین منزل کریمه بود و پوخته خان کرم کسره بهیافت آینه و درنده قیام می نمود چون آنجناب از باغ غیب نماند و واقعه در
 ای دارالسلام شود از وحشت آباد عالم غالی نسبت سمرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادت مدنی محض از منزل زکین کوچ فرموده در قریه سمرای باقی ماند
 و شاد کام اوقات یکگز ایند تا وقتی که او نیز در گذشت و محض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن در بیج ولایت ارسین بهیبت ساکی از نظر علایق
 غایب شد و هر چند خدام امیر محض را طلبش به طرف شافقه از شافقه جمال آفتاب بهایش اثر نیافتند لاجرم در آن دو دمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صحت
 اتفاق افتاد و محنت آن صاحب جوت خون دل از دیده بستبان خاندان سیادت کبشاد آقا باقی اقبال در مقام تسلی خاطر تمام زدگان بوده و حیانا بنبرای حال
 در کوشش بوش برکت بجهت این مجال تمام می نمود نسبت یوسف که کشته باز آید کبکان غم مخور کعبه خزان شود روزی تاستان غم مخور و بعد از انقضای صفت
 سال از این احوال نگاه آن فرزند انجمنه بر در خانه پدر بزرگوار پیدا شد جانم غیبی در برود ستاره غنچه بر سر صحنی حامل فرموده و زبان نجیبه بیان بر فرزند طاعت
 قرآن کشوده لاجرم طایمان آستان کرامت آشیان منبج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند و ابدا گمراه طایفه انجمنان که در سلاکت ارباب ایان نظام
 دارند بسیار خود برده بودند و درین مدت بجز کلام اعجاز نظام ملک علام و عظیم سن و فرایض اسلام ترغیب و تخریب می نمودند و ابجا محنت بخت می کشیدند
 خدمت و طاعت محمد زودم زاده حقیقی بر دوش گرفته و از وی ارادت و اعتقاد که عبودیت بر میان بسته طریقه قرآن برداری و اعطاش را پذیرفته و سینه محمد
 الحافظ در مصاحبت اقرباء خویشانش سینه آبا و اجداد شریف خود پیرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبعی بسر آمد و علم غایت بصوب ریاضت
 بر فراخت نسبت روانش بنویس پوز با و در آن زینت آبا و مسرور باد صلاح الدین بر شید ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریه
 که زمان قامت فرمود و آنجناب از جمال صورتی نیز بهره تمام داشت و بمجواره برزاحت مشغولی کرده حکم نظام و احسان در زمین دل خوا این انسان
 میگذاشت و چون زمان زنده کانی صلاح الدین بر شید نیز رسید بر شیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی که کردید قطب الدین قطب ملک
 جلالت و دین داری و خورشید سعادت و بزرگوار می بود و هم در قریه کجوز آن قامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر کرجیان بار دین نقل نمود
 تبیین این مجال تعضیل این اجمال آنکه در زمان بهایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از روضه سار کفار کرجیان با لشکری از دو صفهان بی ایمان بجایال شب
 و غارت و یار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت جبرالنام بجایب اردبیل حرکت آمد و چون انجیر کجوز آن رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه علیکم سواد
 الاظم علمنوده با عیال و اطفال شهر اردبیل فرارید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده او را دو متعلقان را در آن نهادند از چشم مخالفان دور کرد و ایند و نفس نفس
 خود در گوشه نشسته بضرع و زاری از بارگاه کرد کاری از آن غیبه کجاست طلبیده و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب زوایت بدخل آسود اندک سینه کرجیان
 برادر و پهل دست بصل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آنجا نه شد و آن جوان در وی آویخته بر طبق مرویه الحی علی او لایصلی غالب آمد و شمشیر کجا فرستور
 مقتضیه قندار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل کرجی فریادی زد که سببی از بر با نس بکفایت حادثه بی بردند و روی به آنجا آورده و آن جوان
 از آنکه کافران بر حال کجاست نشان بر آید و عفت که در زیر زمین بود ندا طالع یابند آید شید و بگندوی که در آن موضع بود در آن نهادند و آمدند و
 کرد آینه و کلمه توحید بر زبان مانده مستحق شربت شهادت با ایستاد و همان لحظه کرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیدند شمشیر تمام از نیام کشیدند
 و در شته حیات آن جوان پسندید و صفات را با قطع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از راه یا اختفا متحرک سپردن آمد تا مهربانی از آن بهتر بداند که صفات
 جمعی از کرجیان بان جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین
 از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و بکسین حاشی اطلاق نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام خروب منحنی گشت جمعی از راه با سن اردبیل که جهت تعقیب
 حال شهیدان در پیروند سیر وقت امیر قطب الدین رسیدند و او را ندانند آنجناب را شنیدند لاجرم زدیکتر زنده کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن میسر
 جو ایداد که ظاهر او در ج بریده نشده و در غم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا ابجا محنت زخم را بسته او را بد آنجا نه زیر زمین رسانیدند و امیر
 قطب الدین عیال و اطفال را با سلامت یافته از جانبین لوازم محمد الهی تعظیم رسید و امیر قطب الدین در همان راه میقیم بود تا وقتی که لشکر کرجیان
 از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین محنت و عاقبت مانند خورشید از هغه کوف سپردن فرامید و بکلی نسبت عالی بهمت بزرگواریت فرزند سعادت و شاد کام
 شیخ صالح مقصود کرده و در وقت حلول اجل مقدس آن ولد صالح را و لی عهد ساخته رحمت بر بعضی رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی ستم

که از آنجا که در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

آنکه گرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت غیر برشت گشت پسر فرزند اخترش امین الدین جبرئیل قائم مقام شد و آن سینه او بی اصل در دست
 ترقی بن شباب محمدره را که صبیبه صلیبیه ثمره باری بود و از باره تمام غنایت از فی فرغ عفت و دجارت از جمال عالمش میبرد خند بعد کج خویش در آورد
 و اسب الواسع و العظیبات امین الدین جبرئیل را از آن محمدره مسوره که راجعه سجاده بنا داشت و هم بر پرده سعادت بود و ولئی نام داشت پسری عالم
 که کرامت فرموده است بر آنه آفتاب از اوج امیه وجودش مظهر اقبال جاوید آما تصیغه عین از نامه خجسته میافش ظاهر و انوار از کفین خفین از مطلع
 حسین پیشین با بر مازات هدایت و ارشاد و در بشره بمویش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره جایوش میوید انظم کلی بکفیت در باغ هدایت
 در می افروزد و درج ولایت جهانی گشت از بومس مسطر ز رویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امیه از فرغ روی آن مولود فرشته خوی روشنی
 ساخته علم حجت و سادمانی بر افراخت و با بغا ندور و صدقات قیام نموده محمد و ثنائی بکشد و بی منت را اور در زبان ساخت و با لهام با تعجب حیب
 آن فرزند سعادت مند را ابو الفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب کرامتیش را بر صفی الدین سخی قرار داد و آن محمدره الواسع الواسع الواسع
 علی محمد خیر البراء و آل الخیار و غیره لایقاً ترشین امین صحیفه بلاغت امین از تئین مناسبت و مفاخر شیخ صفی الدین سخی با اتفاق
 اکابر بافاق ذات مینت صفات شیخ صفی الدین سخی آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری در خنده و ششقه ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار غنایت
 الهی عرصه کون و مکان را انصارت بکشد کجینیه سینه است از جوهر نجوم لدنی بر و علو پایه قدر و منزلتس بیرون از احاطه و ایر بصورت لالی کلام هدایت نکات
 زیور کوش بوسن اعظم سلاطین و ملوک و عنایه ام خدایش کمال الجواهر بصیرت ابالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مسطر انوار
 رحمت ایزد تعالی و عبته کعبه آسای زاویا اش مطاف طواف مشکفان عالم بالامرفان اولی اجتهاد بر هوای دهنای سحرش همواره در طریقه ان و مشاغل
 کواکب در تنای کشتی به تقابل معابدش پویته فروزان مغل قامت با ستفاش در محراب عبادت چون گمان ابروی جوان نمیده و دیده دلی ریاضت
 کشیده اش در مراتب عنایه در دیان خبر تو جمال حقیقی تصور تی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان کشوده و از شام تا بام بر کوی
 وجود قیام و حضور اقدام فرموده شوی همه ذکر او در رکوع وجود همه مکر او در قیام و حضور شده چشم و ابروی محراب را چپمی که نشاخته خواب را
 شش چشم بر آب در بندگی بطلت نمان چشمه رسی لب دیده آن سالکت کامیاب بسته ز خوردن کشاده ز خواب شب بزمده داری شوی
 همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود در صد بیان را پناه که نشسته ز بهشت آسمان منبرش انوار معراج چهرش
 کشتادی چو گاه صیحت لسان فشانیدی در و لعل ز بفسان ملک گفته امین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن نور خواب است
 و کرامت بنور در سن جسمی بود که بر طبق گفته گریه و آتینا کلم صبیبا دست غنایت از فی ابواب ولایت لم بر نی بر روی روزگارش بر کشود و تو کرامت
 محسنه سعادت را بصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوا بهای غریب میبید و باز دیاد الطاف الهی و تصاحف اعطاف تا
 سانهشای امیه و امیکر و یه از جمله انکه بی در عالم رو با مشا به فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم
 انوز او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت یقظه
 و انبیا با زاده کیفیت واقعه را با والد ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن محمدره پس از آنکه در خواب جواب داد که ای قره العین این روی
 ولایت بران دارد که نور ولایت از جمال حال تو بر تبه در لعل آن آید که مشرق و غرب بارش مبارک لا جرم انجذاب حرم و فرحناک شده و در وقت تحریر
 این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بجا طرقت رسید که ظاهر او از زمان در عالم خواب بان شیخ ولایت تاب نموده بودند که از مطلع صلب غمزه
 آفتابی طالع خواهد گشت که با چه نایب سلطنت او بسان خورشید تا بان پر تو بر عرصه کون و مکان نماند و فی الواقع حال حقیقت این سخن مشاهده و محسوس
 میگردد و حقیقت این دعوی زود باب صورت و معنی نبوتی پویند و همچنین فتولست که در ادان صبی شیخ قدس ترده خواب دیده که بر کوی بلبله نشسته
 و شمشیری طویل بر میان بسته و تاجی از پوست سمود بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که سپیج امین الدین جبرئیل با شمشیر و تاج چه میباید
 قصد کرد که شمشیر از میان بکشد یا نه توانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز از سر را بر سر
 آن نور پوییده شد و نوبت دیگر بر گرفته کرد بعد از آنکه آن آفتاب در لعل آن بود و چون بختی سه نوبت بوقوع پویست از خواب در آمد در اتم حرف

را هم خروف که یک که اگر صاحب دلی و دشمن صمدی و معتز خویاب تا مل نایب عین دانند که آن شمشیر کمانیت از نظر تیغ جهانگشای پادشاه مظهر لاهور بوده و آن منبر و آنجا
 تیغ و تیغ فرق با چون آنحضرت اشارت نموده و ما حسن قتل نسبت زبی خواری که معتزیش تو باشی خوش آن آیت که معتزیش تو باشی القصد چون آن نسبت
 آتی در خاطر نفس با آنحضرت ولایت پناهی ز بار کشته طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جنت و جوی سناده بهانه ملاقات برادر محبت صفات خویش
 صلاح الدین رشید که در بده هشیار در کمال اعتبار و جلالت بسر سپردند و والده حضرت مفرغ من حاصل کرد و پیاده بشیر از مکه در خانقاہ شیخ فخر الدین خفیف
 روز اول فرمود و هر چند برادر فرزند میرین صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را سخنان خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش گشاید تا
 بجز حاجت اقران نداد و شیخ بهر آن بعد با دای و طایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلد بصحبت شیخ صلاح الدین سعدی و بسیاری از
 مشربان بارگاه احدی رسید آه دست ارادت بهیچ یک از آنجا عمت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید و آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی
 که فارس میدان بدایت بو شافت و شمره از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله محمد الله انتخاب را گفت ای عزیز حاله در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد کس
 دیگر کسی نیست که تو را مطلوب تواند رسانید بنا علی به شیخ صفی الدین اولیا بشیر از او ادع فرمود و بجانب اردو پل بازگشت و نوبت دیگر شرف خدمت
 والده و ریافته تقصیر حال شیخ را به شحال نمود و تیغ را بد و تیغ و دشمن امیرین با بل بن شیخ سبزه را کردی السخانی بود و تیغ الدین بر اسم نام داشت و ایشان
 از سید جمال الدین کلبانی رحمة الله یافته بود و نسبت فرمود سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مطبوع است سید الطایفه ابوالقاسم عبید الله
 می پویند و سلسله مشایخ نجفیه حدیث ستره با امیر المومنین و امام السعیدین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصد بعد از آنکه شیخ صفی الدین بدت چنان
 سال دیگر در راه طلب با انواع ریاضت و محنت روزگار گذرانید و آنحضرت که او را همچو بن اربعمان میگفتند و از اردو پل جدا آوردن و تیغ کلبان ریخته بود
 شنید که شیخ زاهد قدس سره در فریاد عبید کران از تواریخ کلبان بر سجاده ارشاد و مکن وارد و شیخ صفی علیه رحمة من الله الوافی از عشق طاعات شیخ زاهد
 بی تحمل شده و فصل ششاک شدت سردار در کمال داشت پیاده و تنها متوجه بلخ گردان گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیہ القرآن بعضه رسید
 در زاد تیغ زاهد فرود آمد و با دای ناز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن او ان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا فقیه کلبان
 طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته از مبارک رمضان حال آنحضرت بر بنیوان جاری میبود اما چون در آن روز بوزگراست از وصول آن قدوس
 خاندان امامت خبر یافت خادمی ناکه موسوم بچو کلبان بود طلب داشته گفت آنچنان کنی که پیش را که در گوشه راه به ناز میگرد و بخلو خانه خاصه من در آن
 تا آنجا بسر برد و چو کلبان موجب فرموده محمود و بهر آن ایام شیخ زاهد بکلیان عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تقی
 پروا نداشت بدیده بصیرت انوار ولایت و در بشره مبارکش مشابه بود و یکی بخت در پیشش سی و هفتاد فرمود و شیخ صفی الدین حدیث ستره قدم در میاید
 مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در محنت روزگاریت اظهار میکرد و بتدریج مهم بد آنجا انجامید که در مابسی زیاده از یک کت از جنس کول
 و مشرب چربی نمی چشید و در شب صلا پهلوی جایون بر زمین نمی نهاده و در روز بکوه و صحرا رفته همه شیخ زاهد بر پشت سینه کیش چند سال میخورد
 از اکل موسوم و لحوم مجتنب و محترم میبود و در وقت اظهار اندک برنجی یا کبابی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بر تنه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجا براه
 تیز تدریج از آن مجاهدات و ریاضات باز آورد و بگذردن کوشش اشارت فرمود و برین تیغ حضرت ولایت پناه و در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره
 از درجه بدرجه تصاعد نمود تا صاحب مقامات عالیه و جامع کالات سلطنت گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب عالی
 و ارشاد خلاق را در جمیع بلاد آنحضرت نمود و یکی از بیانات گرامت خود را که جم نام عالمه زبیر علیها السلام بود بکماله کلاهش در آورده وصیت آنحضرت از
 روایت مؤلف صفوة الصفا بکوشش بوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدره منزلت شیخ صفی الدین را بلند کرد و ایندی و یکی بخت در خلوتشان در خدمت کمال
 آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان شحال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ ختم ارشاد و سجاده شیخی ارجو
 شیخ صفی نماید و در اردو پل نشسته اسباب طلب در کردش جمع کردند بر ایندی رواج در وقت در خانان ثانیان پس نسبت آنست که ولده رشید خود شیخ
 جمال الدین علی را که بعضی کالات صوری و محمودی مصنف است قایم مقام سازند تا ما بعد دست ارادت در دامن متابعت محذوم زاده خود کنیم
 و این سلسله از بیم کینه نگردد و شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مخصو و همین بود آه دست عنایت ایزد بماند و تقالی تیغ ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

در نام تمام ارباب ارادت را بجهت درایت او داد و ذلت فضل الله بویسته من بشاوح این کار دولت است کون تا کر رسد پس فرمود که من همین نشان
 سازم که بر شما حقیقت ایحالت ظاهر شود و آنکه فرمود که طوشت شیخ جمال الدین علی کجاست که شند منقل کجوت حضرت شیخ است باز پرسید که طوشت صفی حد کجا
 مقام است جواب دادند که بر کنار دیاست در موصی که از اینجا تا اینجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت برود را آواز میدهم مشاهده نماید که کدام یکت جواب
 داد پس دو سگرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود بکنان آواز اینجا را شنیدند که گفت لبیک و جان
 شیخ صفی الدین قدس سره بدانخانه در آن شیخ پرشید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه که گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما شنوادم و بجهت
 توجه نمودم بر کس می عشق خود در برزم شود بیکم ز خیال مایه غافل نموده پیوسته بکوشش بوش از بر طرئی آواز فرخ فرمای دلدار شود اینجا شیخ
 زاید روی بگردان آورده بر زبان العام بیان رساند که شمار معلوم شد که جمال الدین علی انقدر غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا امتناع نمود و کجا
 انقدر حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بجهت آورده و صورت این معادت بواسطه مناسبت بضموی که پس بالجانبین در ازل واضح بوده او را رسد
 نمود و ع با خود آورده از اینجا بخود بر بسته لاجرم اینجا محبت نخل کشته بود فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره محرف گشته و فاشیه ارادتش بر دوش
 گرفته از سر خدا دور گشته و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ را به روح الله روحها حضرت یافته بار و پیش شاکت و تبلیغین سالکان طریق به است و شاد
 کسکه سالکان پیش عزایت شغال نمود اما بر کاه که در وقت طاعت و شوق دیدار شیخ زاید روی غلبه میکرد و بکلیان فرامیده شریک کمال ارادت و اخلاص تقسیم
 میرسانید و این صفی موجب مرید عظم شان و علوم مکان اینجا بیکر و به و اینجا شیخ تا پیش بار و پیش شرف میرود نسبت با جناب لوارم محبت و انکس
 بجای می آورد و صفوة تصفا از شیخ صدر المله الدین مرویست که گفت نوبتی شیخ را به عرصه اردو پیش را بنور حضور متور ساخته در زانوید که مسکن بین بود
 زوئل فرمود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردو پیش در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مرا جیب بر آورده گفت که مرغ دل من بر چند
 بهال تمت در هوای فضایی عالم طیران نمود همه تو قن صفی موضعی بهتر از اردو پیش نیافت اکنون ای صفی چپاید که درین سرزمین رحل قامت انداخته زانو
 عادت فاشی که آسانه سینه اش نشانی طار ان عالم باشد و مساحت بار حقن مطاف طواف سالکان بساط بسطه جزا کرد و در بر و لازم است که فرق نام
 بشاوح دین قریم در صرافت تقیم لالت و ندای حبیب و ادعی الله بکجا طرف بهفت اقیسم سانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الحق و خلق را بتوحه کرده
 روی اهل دل بوی روی نشت حسب فیض الهی کوی نشت و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اظهار راق را بخلق معرفت در راهی و خلفا با طرا
 اصهار فرستاده خود اردوین کار صاف و معذور نشمارای و اکنون من با نسی را که از اسناد ارشاد و اشم در قبضه درایت تو نهادم و سر رشته هدایت
 تمت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم جو اطراف الهی شامل نشت طور نور عرفان از دل نشت کشادم پیش تو اسرار دین را
 بتو دادم بهر کج تعیین و شیخ زاید در سینه بهمانه موضع سوور مرده که از تو این شروا نشت مرخص شده خادم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت
 که سووم بجز خود و الیوانی لعب داشت پیش خود طلبیده گفت بجز آنم که بیکت روز از اینجا بار و پیش روی و روز دیگر صفی با بار سانی و الیوانی همی
 قبول نموده شیخ دست مبارک پیش و بر درانش فرود آورد او صبحی از نور مرده متوجه اردو پیش شده و برکت دست حق پرست شیخ که با خصماش سیده
 بود پشت روزه در راه را بیکت روز علی فرمود نماز دیگر در فری که خوانان غیر طافات شیخ صفی غایز گشته سبب آمدن خود را با آن گفت و اینجا بتیسه
 اسباب ملازمت شیخ را به کرده علی الصباح بر اسب چریده که داشت سوار شده و حضور در کاب هدایت انستایش روان گشته نماز حقن سوور مرده پیش
 شیخ صفی الدین شرف و بتوس در یافتند شیخ را به فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانه عالم هستی است و بر یکت از صاحب دسباب بد من بوضع غنای
 غنایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون کیلان سنگن لوف حضرت شیخ است چه مقرر نموده از تالی مواضع مناسب تر
 غنایه و این سخن موافق مزاج شیخ را به قدس سره افتاد و شیخ صفی الدین با حضرت را بساورد و کیلان برود و بعد از وصول بجا رود روزانه حلقه از باب
 بود حیات تبعاضی اهل عود و سپرد شیخ صفی الدین بوزنم بختی و کعبین پرده اخته مرا تم تعزیت تعظیم رسانید و خطره متبرک اش را تعمیر نموده غنای
 انصراف بکتاب از و پیش مصطف کرد انید و چنانچه شیخ را به قدس سره ارشاد نموده بر مجاده هدایت نشسته تبلیغین سالکان طریق معرفت پرداخت
 وجهت دعوت طوائف امم خلفا با طراف و اکناف عالم فرستاده بکلی تمت بر تشبیه و آه شریعت بنوی حضور ساخت با نذکت زانی صیت کرامات

گراهِت و خوارق عادات السلطان بقبار سادات در شرق و غرب جهان مستأثر گرفت و از اقطار مصر و بلقان مرقدان حاج سعادت رو
 بدگاه کعبه ششباش آورده از ادغام خاص عام قضای اروپل صفت قضای پذیرفت در صفت تصفا از خود جمعی الدین که در سلک اولاد عظام
 آن مقصد ای طوایف اسلام انتظام داشت منقده است که گفت نوبی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و مشروان از باب ارادت
 استقدار کس بقبیه امامت و کرامت آید که قاضی ساجد و سعید اردبیل و تواتر از ایشان پرگشت و در جماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت
 نشسته جهان معترف شد که من در هر شام چپه اظهار برکت از خلوت نشینان یکسای بان سرانجام عایم و در آن ایام مرا بر روز پنجم کرده همیشه بیایست
 کرد تا بدیشان و تا کند ع وین هنوز از اقطاب قدر او یکدیگر و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبی در قرینه دار و در بزویه پیر محمد و در وی در یکدیگر
 قرب سبت بزرگس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان نظام بافتند و از مولانا عبدالمطیف که پیش از آن مقصد ای ابل را
 بود و ایست که گفت شی از آن حضرت شوقم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع تمام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
 الا ان اولیاد الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا محمد الملک و مولانا شمس الدین برقی مرویست که گفت من نوبی مروی را که از
 راه پرنی بیای ارادت متوجه خازن شیخ بودند بعد از یکروز در عرض سه ماه سپرده نزاران نرسیدند و در آن روز در آن شهر
 بخدمت فیستاقه غیر تمام العیوب کسی نمیدانست و برین قیاس زیاده برسی سال عقبه آن قدوه اولاد خیر البریه طواف اصحاب مجد و جلال و
 مرجع و عاذا در باب فضیلت کمال بود و در سال چندین هزار از انظار برکت انعام منبر که اش مطلوب رسیده ابواب جایت بدوی روز کار ایشان
 میکشود و چنانچه ثبوت پوسته انوار ولایت از وی و آثار بدایت لم بزنی از ناصیه با یون آن هر سپهرین پروری برشته لامع و لایح بود که هر که در چشم
 بر آن جمال خود شید مثال تمام دردم چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پیش منیاد و لو امتحان معرفت الهی و لو اوج و کمال
 موجب ناخوابی از اطلاع باطن کرامت میانش پوسته شبان طلوع و ظهور میوند که از فروغ آن زوایا طلعت آباد جهان صفت اصنامت پذیرفته طالبان با
 راه وصول کجوبی مطلوب نشان میداد سلطان عالم هرگاه بصحبت جنت رتیش رسیدندی از سکه ذات امامت صفاتش جمال حکم محال دانستندی و خوا
 باطل علم چون درنا و نرسد و پیرایش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحرام طریقت تو اضع فروغی نشستندی نظم در شب تقدیر فراتشان انوار
 همی شمع شای در سرای فقر او فروخته عد باخان فضا در کارگاه کاف دون رفته فرماید بر غرق او دو غنچه و چون در اکثر بلاد اقامتیم سببه
 صیت ولایت آن سرور در دوان امامت شایع گشت و خلقی جنبایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای فطامش بسبب طریقت بدایت موحی شده
 بنا بر اقتضای جوانی اذاتم امر و ناقصه زمان اقتضای ایام نه کانی آن عاوی کمالات انسانی بقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج کبی
 دیگری صفت از یاد پذیرفتی عارض ذات طایکت صفاتش کردید و از آنحضرت مرویست که در ایام صغیر روزی بزبان الهام پان گنایند که
 با لطف عیب در گوش جوش من گفت که هر مرضی که در قاضی کتب طبانه کواست حکیم علی الاطلاق بیدت نهاد و بر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را
 دهنه بود و آن شیخ و الاثر ادا بود در تمام امراض و تراکم اعراض و اوقات تا توانی از برای هر غازی که بید و صوم میفرمود و در وقت صغیر
 اشارت میکرد تا بعضی از رویگان او را اقیام و صمود اما و میموند و در او انرا خواند تا محالی منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف جماد را بولد
 خود شیخ صدر المله و الدین لوسی که بنیر شیخ نرید بود و توفیق فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصغریانی بو ظایف آداب و سنن مسل مقام نایبگاه دور روز
 علی آدم تلاوت کلام حکمت کلام مشغول بود و در روز دوشنبه دو از دهم محرم سنه ششم و ششمین و بیچاره قریب بضعف التهار در غایت بیعت کمره افتد
 گفته طایر روح متفکرس بجانب خطای من پرواز نمود شمس و لو کان فی الدنیا شیخی بخلید لکان رسول الله فیها مملدا و ما احدثتی عن الموت سالیا
 خاق النایبا تصاحبتم اکتبت اگر بر شبر پانیده بودی صغیر حضرت حق زنده بودی از وقوع این حادثه شامه نایره خون و الم بر کافون درون سر
 بنی آدم یافت و از عهدش این واقعه کاف فرغی اگر در عالم اصغر با کمال جهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دید
 گشوند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و حزن از روز تا شب در خاک و خون غطان بودند صعوبت آن مصیبت زبانه بود که زبان
 علم کفایت کفریان تواند پرداخت و شدت اندوه آن حضرت نه آن مرتبه داشت که علم دوزبان شیخ آزادین او را قسین تواند ساخت و با

خسیره

یک بیت

یارب هم دل چگونه آمیزان فدور خزان چون نایم افغان اهنوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید پسر سروری و احسان و چون صفای صفای او
سپهر بسبب غیبت نوز و جوهر کدورت تبدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکوت سوگوازی کو اکب نورانی گشت سید جمال الدین صفای جنبه مطهر آن متعجب
با نگاه بجای با غل داده در وقت ادار و اجبات و سنن آنکار جدا حضرت بانگ اشارتی از پهلوی میگردید و در وقتی که میخواستند که بشنید بی
انکه کسی ذات مبارکش را نگاه داردی نشست در آن سازبان الهام بیانش کرد آن شده چون صاحب کوش فراد آینه گفت الله و بار دیگر فرمود که
و تیم باطنی حکم نمود که معنوم گشت و از باب ارادت از وقوع ایحالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم بخت و کفین بر پنج نعلت سینه حضرت
شم المرسلین بر آن خیاره مغفرت اندازه نگارند و در چاشگاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حال اسطاف طواف اکابر آه گشت بخاکش سپردند
از غریب وقایع آنکه در روز فوت آن زبده شید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترم فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از
غایت اندوه و اضطراب دست به قمار آورده گفت الهی بنبر سینه شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین حرم الله روحها که مرادش از آنکه گویا ازین واقعه
باید که زبده مغفرت خود حاصل کرد آن و این مسالت بفرج است رسیده بعد از برده روز از آن صیبت شامه آن متوجه حجاب از غم و مات
یافت و دست برد دست رفت و یار یار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی خطیره سوز و والده بزرگوار تعمیر فرموده در زیر بدینستان
روضه قدس نزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نصارت و نظافت ساحت آن جبهه انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت
عقوبی بر فراخت کرد فرار پدر بانگک زمان آسمانی ذکر پی مرده آن امان زمان زمین جمع کردید و شد آسمان رسانید آن روضه سرتا به
دو شد کعبه و آسمان گشت ده والی بومنا بد از روز و جمعیت جمهوری آن خطیره پشت آیین از پیشتر پیشتر توجیح می پوید و بجا آورده انوار حرم
و حواطف سجالی بر آن مرده عطر سا محیط بوده آثار عنایات زردانی ساعت بساعت ظاهر میگردید عقوبی زبهر روز آن روضه دلگشای نموده
روضه جام کتی عانی در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کند احترام آن بام مرغی که از زنده است یکی روح لقمان پرنده است
سغای آن دار عزیز خضر خضر بوده الیاس نیز عکس کرده این از و بر پسر که رو بدوش را بخاروب مهر و امجد نند مسیحی لیل و الشاد و الصلوة
علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا عطر افشالی حائمه مشکین سوا و در کل از
اجتبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملک الدین پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرس پر ایتمتیه بسا
بدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده قوی و چهارت ممکن گشته لب تشنگان با دیه طلب را از سر حشمه باطن فیاض سیراب ساخت عشق
بکسرت شیخ سحر فنیاه بساط بزرگان در خانقاه نشسته در مجلس سالکان همه طاعت توحید را مالکان جباه هدایت فرس رانده بکفیل
بافض نفس رانده در صفوة الصفا مسطور است که در از روز که تیج زاهد روح الله روح صلیبه خود بی بی فاطمه را بجای کفاح شیخ صفی الدین قدس سره
در می آورد در انسا مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان بسبب قیام را پریدند جواب داد که فرزند اینک صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد
مخود برین عرض کرده تعظیم آن فرزند گال که قائم مقام من و صفی خواهد بود و چون شیخ صدر الدین موسی روضه عالم را بنور وجود بجا یون سایه است
و توابع رشد و رسد از نا صیبه تالش لاج گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه چه اگر اوست قیام نمود صدر الدین است
و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را توالی و دیگری را الاریق گویند و در قدیم الایام شیخ موقلمان آن دو قریه
پیوسته بود از نزع بجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس سره العزیز بلال بوخطت و بصیحت حضرت نایر جصومت ایشان مشکین یافت
و بعد از انتقال آنقدره اهل کمال کرت دو تم تول در مقام جنک و جدال آمد به عقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارن کشیده الارجقان
بنابر حد قوت مقاومت در بجان قریه محض گردیدند و در آن اوقات پسر زکریا که در سلکت خلعا شیخ انتظام داشت بشی انحضرت را در عالم بود
مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سعید ریش مانند تولیایان فرشته که ایشان را پند داده از محاربه الارجقان منع نمایند اگر آن کسان
قبول کنند جهاد و الا من دایم که با ایشان چه چاید که دو پسر زکریا صیاح بجای گشت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از او خبر خود چیزی ظاهر سازد
افخار سالکان ساکنان زبده کوکرامت روی بد آورده گفت که پسر احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاد که هر دو سعید ریش اند بصیحت نزد تولیایان

نزد قولیان بودند اگر ترک محاکمه دهند فوالمطلوب والا حضرت شیخ و اندک گاه آن دو پسر غیر نزد قولیان رفتند تا سخن ایشان در خیر قبول نماید و الا قولیان
 از صفای ما یوس کشته بجهت هر چه تا مزار اخذ جنک کردند با ما در دعای حضرت شیخ صفی الدین و من بهت عالی بهمت شیخ صدر الدین حدس نبر با غالب آمد به سینه
 از قولیان با قیام سید ریح بگذرانیدند و بقیه السیفان هم شده چون از ایشان سبب انهم را پرسیدند گفت در حدیث شیخ قال سوادى سبوس که بر آید
 بود سواد بود نیزه در دست داشت از طرف الارقیان موجود ماکشت و از نهایت او دست بگمان از کار رفتند و کت تخیر کردیم و روی بودی که
 آوردیم بیت بابل از بکس بر نیزه اگر کوی بود از هم بریزد حیثت پیوسته که طاعت اشرف و پانی در او ایل ایام جانبانی نسبت شیخ صدر الدین
 لوازم حسن ارادت و اعتقاد تقدیم میرسانید چنانچه هر گاه مشرف طاعات آنحضرت مشرف بکشتت پای مبارکش را طلب او بسیار بود
 او اثر حال بواسطه شرف لغزش عیار و فاق با فضل و عشق لفاق معشوش ساخت و آن مرشد اکابر فاق با برتر طلبیده و ظاهر امر هم تنظیم و کریم کجای او
 و باطن در مقام اطعام شمع شبستان ولایت شد و زبری جانستان یکی از جوانان و دو تا در طعام آنحضرت بجهت کندی این منی برای تعاقب غای خدام
 علیه بوضوح انجاسید و انجاسب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن عیار تا این جا بنین در بجان آمد و طاعت اشرف اولاد شاه نجف
 را در بر نیزه توقیف نموده حضرت معاد است محبوب اردیلبند و در آن اشیا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین قدس سره را در واقع دیده که صاحب
 در دست مبارکت گرفته در غایت غضب با شرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را تو می توانم دید تو مکتب
 مرا من می توانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن خود مراد آنست که میخواهم صحبت شریفش هستم و تبرک جویم و تیج بار دیگر گفت
 که او ما با کن تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصاره بود و یار زد چنانچه از عطف تا فاعده نکات کشت و طاعت
 اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان اقدس از برکت او شیخ تکلیف راست میگوید و او تکلیف بی نگاه تیج جان مصداق شاره بود
 کرد تا بدست اول در دست شد و آغاز سخن کرده میفرمود اگر فرزند مرا با کردی خواه الامن و الامن دانم که چه میاید کرد و صباح آن محرم کیفیت
 و اصداد بر پهلوانی با بکنا اشرف گفته برای عظیم در دلش پدید آمد و در غلوی شیخ صدر الدین را طلبید و عذر خواستی نمود و حضرت فرمود و آن
 حضرت قرین محبت و عاقبت با و پیل شریف حضور شریف اندانی داشته بدستور ستمار بهت عالی بهمت بردایت و ارشاد و خلاق کماشت چون
 چند ماه برین صحنه بگذشت کرت دیگر خیال ختمه و فساد در خاطر شوم اشرف کشت و از غوغاشا نامی را جهت طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب
 اردیلبیل فرستاد و آن قبلا اصحاب رشت و ارشاد بعد از اطلاع بابی انصیر اشرف پیش از رسیدن از غوغاشا و روضه مقدسه را و داع نمود و بطرف کیلان
 حضرت فرمود و طاعت اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب کیلان مضطرب کشته رسل و رسائل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش
 فرستاد و زبان نیاز و اقدار بیخام داد که مناسب است که آن بر گرفته پرود کا جیل بختند و پیل آئیده در شکر گرامت و امامت نشسته بقاعده محمود
 ابواب بدایت و ارشاد بر روی روزگار فرق عباد و کیشانید که این مجلس صادق العقیده غیر از نیاز مندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر
 غیر ناز باشد تقدیم نخواهد رسید اما چون جنبش باطنی که نسا و اول آن سه جملته بل ضلال برای تعاقب نا ظاهر بود بران سخنان اعتماد نمود و بعد
 و بار طاعت بهمت آثار با صنایف طاعات و عبادات میگردد زانندانی که از دو سجانه و تعالی آن شده را بفرج تبدیل داده و در مقام بفر
 میکنی لوف مراجعت فرموده در آن او ان که بواسطه عنیت شیخ صدر الدین از اردیلبیل سگت جمعیت خلعا و درویشان پریشان کشته بود کاسی
 از انظار غیر رویا صالحه میدیدند و بدفع اعداء خاندان ولایت امیدوار میکرد دیدند از جمله آنکه شیخ مولانا یوسف بر نعی شیخ صفی الدین را بجانب
 دید که با لشکر عظیم که خود با بر دست دارند ظاهر کشته جمعی کثیر از آن سپاه میگردند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگردند که ام طایفه اند
 جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد مخالف میوزیدند همه را بجا سید از تعالی او آره کردم و فرقتا هم کل مخرج و بعد از آن اوقات بروی
 که در جزو اولی این جمله مذکور گشتت جانی میگفت خان لشکر سلطه آذربایجان کشید و چون بار دیل رسید مکاتبات مخلصت آیات نزد شیخ صدر الدین
 فرستاد و التماس طاعات فرموده شیخ از کیلان توجه کرد و روی حضرت نشان کشته در وقتی که اشرف امیر سیر خجسته بر شده بود و بعضی رسید و جانی بکنت
 خان آئیده خاندان شاه مردان را عظیم و احترام تمام کرده از حسن ارادت و صفای عقیقت تقدیم رسانید تو کل بن اسمعیل راز که کتاب صوفیه

تالیف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت فرمودند که مجلس گفت اشرف بود که خداوند
 او را بر این خویش آواز داده ابواب اعتدال و استغفار کشاد و زبان فصیح و ذاری شیخ التماس شفاعت نمود و روی نداشت بر زمین نامست بود
 الا آن وقت عصیت من قبل و کشت من العین و من ارضی فعبته علیه بارگشته آنچه دیدم بودم و شنیدم هر دو سخن داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفای
 و بنیابت مروت و انسانیت حده کرد که همسلسله از طغی بعبول فرمایید و نزد جانی بیک خان رفته زبان شفاعتش کشاید اما جمعی از مشایخ اسلام
 و اکابر واجب الاحترام که در طارقت آنحضرت بودند بجز این سخن ننمودند و همچون این بیت را که نسبت زخم بر پیکت تیر و دندان سمکاری
 بود بر کوهندان عرض فرمودند بنابراین شیخ فالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله نام اختیار انکار را در انقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و کتا
 بین الله فما له من کرم ان الله یفعل ما یشاء و بعد از آن ایام که در اخل ماه رجب سنه ثمان و عین و سجان بود تیغ سیاست جانی بیک خان در خسته
 اشرف از پای در آمد و شیخ صدر الدین در غایت حسنت و عفت مستقر بدست و کرامت فرامیده و امیر انوار باطن مجتبه میاخش بار و کوه خطه اردو
 نصارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم آمدن پروری قیام نمود تا وقتی که از در طالع اسیر انتقال فرمود و در ایام مرض بنام کوه
 امامت و سکون بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که در گذشته بود و طایم مقام خویش ساخت و جابره سردار معرفت و هاست نثار روزگار
 گردانیده خادو ارشاد و فرق عباد در گردش انداخت بیت نمود که می فرم در اسلام پسرش بجایش سبزه کرام شیخ خواجه علی قدس
 چون بگم و بصیت قایم مقام و الی بزرگوار گشت بمالی قامت با استقامت بر جو پاراد شاد و هدایت سر کشیده بر تبت از سدره المنتهی که گذشت
 نظم چو منزل بر پاخت سرو کهن سرفراخت سرو نوار سروین اگر صبح فرخنده فرشته نمان سوزنده از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در راه
 اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت فای و الله علی الناس حج البیت من استطاع علیه یسلیا عازم گذاردن حج اسلام در اغلب حواف عبادت
 اجده عظام شده سپهر پاکیزه کو بر خویش شیخ ابراهیم را بر مندر شریعت پروری مهمم گردانید و با طایفه از اعظم صوفیه قدم در راه نهاد و توحه حرم
 محرم و من و خلکان آسنا کردید نظم کراغای شیخ توکل بناد قدم در طریق توکل بناد دل و شمس بر زو نور حضور بیابان از ان دیده دریای نور
 و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر ستوده مایه بیجاقت شده از عجب روان گشت نسبت فراق پروردگش گاد کرد تنهای
 آن راه دشوار کرد و در غایت استحال علی مسافت فرمود هر دو کعبه را بیکبار در یافت و شیخ خواجه علی دیده بیدار مرزنده سعادت مند روشن
 کرده پدید و سپرد موافقت یکدیگر با و ای مناسکت حج برداختند و بشرط حواف روضه مقدسه نبویه علیه و اله تحف الصلوة و التمجیه شرف
 کشته همان مراجعت معطوف ساختند و در آثار شیخ خواجه علی بر بعضی بنده پسر حضرت اختیار فرمود منصب ولایت عهد را شیخ ابراهیم بپوشان
 کرده ازین مرز ناید و بر تشریفات جماعت بگری من نمکها الا اننا نتعال نمود شیخ ابراهیم بعد از عت شیخ خواجه علی بجنات الیقیم در کمال خرم طالع
 علی ساندل و قطع مرسل کرده بخنده و پیش شافت و باین آباء بدایت قرین بر جاده تقویت شریعت قائم البینین نشسته فروغ انوار باطن ضحاک
 احوال اهل سلوک یافت معتقدان آن خاندان فالیشان فاشیه ملازمت آنحضرت بردوش کشیدند و گوش بو شون کجمله ارادتش زینت داده زبان
 حال همچون این مقال گویند که اینده رباعی ای بو ذوقیت دل ایضه و نیم از آمدنت فرج بجان کشته مهمم صد شکر که شد مشرف این مظهر م
 چون کعبه من مقدم ابراهیم و چون آن دو چنین امامت نیز علم غیبت بصوبه بیا من جنت بر افراشت منصب خلافت و سنده ولایت عهد را
 بر پسر ستوده سیر خویش سلطان جنبه مسلم داشت عشوی چو شد بر منیرش همان که بایه شدن جانب حدسیان ز دستور آباد و زیاد کرد پسر
 با لطف و شاد کرد نشان امامت بنامش گذاشت به و داد نقدی که در دست داشت سلطان جنبه بجایی بود و بجاون فرود جوای
 قضای بدایت بال اقبال کشوده و طایران همتی ایشان در سایه ضیاع کرامت از تاب آفتاب حوادث امین نموده زبان السلام بیانش کاشف اسیر
 معرفت آبی و صغیر خورشید تیزش معطر انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن اندیش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی بر ذوق خردان دل آس
 سر عازمان کشته خاک برش شعله انوار شادش جسم طایبان مطالب عشق و محبت را در جبهه ریاضت و مجاهدت میگذاشت و کسیرت با
 ر شده و رشادش مس وجود اصحاب و جدو حال با یکدیگر مثال طاهر صبری تمام حیا و صیانت لاجرم جمعی کثیر از طوائف اتم باستان آن مظهر طهارت

بعضی که متفکره می نمایند خاک ارادت بودند دست اطاعت در دامن تاجت زده با لغات خاطر فقیان تارش افتخار و مباحات نمودند
 بعضی از آن که در سلطان جنبه بسی کس صاحب اقبال سید چو آیین و با بر کبیر سید اول خلق را سوزی خود نیکبند جنبه سب بود حیدر میر میر شمشیر
 بر پیشتر و از و عام عام دست و سدر مقام آن ملاذ اهل اسلام بگانی رسید که میرزا جهان شاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان
 بود از زوال ملک خود متوجه گردید با بران فرمانداد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن نماید و از مکن با لوف عدم سفر کرده به طرف کوه توحه مایه نغم
 جانشاه را در اول تبریز که بسیار شایان دیدش اساس ندرت از دیار خودش عذر خواست که با هم مد و عهد نماید راست و سلطان جنبه از اردبیل
 با بسیاری از اهل ابادت حربی مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر منت فرمود و چون حسن کعبی که کعبه کعبه شتهای فرقه مقدم با یوش غیرت
 اخروی نسبت کرده و ن شده ابو النضر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهان شاه در طریق طائف و نزاع سلوک می نمود
 از وصول سرتیول ارباب قبول غلبت متوجه و مسرور گردید و کجول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده هر فرقه حسن و ارادت تقدیم ساینده خواست
 پاکیزه که هر خود را که در آن تاریخ صدق شریاری و زبیره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک از دواج آنحضرت انتظام
 و از سر شیشه باطن مجتبه میانش تفضله زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرج و ستادمانی بر کشاد نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستاد
 بکوه توحه خاص سمن بر دختی صاحب عالی زینجا صورتی مریم حسالی با هم و رسم نماند خدیجه سعادت بچه فرزند خدیجه و سلطان جنبه با آن
 صاحب حسیت مرتبه جنبه گاه در حسن کعبی قرین اغاز و احترام اوقات مهمت انجام بگذرانید بعد از آن مقتضای حدیث حسب الوض من الایمان
 اردو پل گشته گرت دیگر طلال افضال بر بخار و حوران گشته عالی سبوط گردانید چون میرزا جهان شاه از مراجعت خدمت عالی مقام در غایت
 و اقصای مخریفات بواسطه ولایت آنحضرت با میر حسن بیک توپیش از پیشتر شمشیر شمشیر شکر کون دروش فرو نافت و بکی نسبت قاصد
 سال جاه و جلال آن مرکز دایره بایست و اقبال گشته گاهی در صد و افرایش بود و احوال احوال اند و قتل در خاطر شاست تا شش خطور می نمود و بعضی
 از سلطان جنبه ظاهر گشته خود خدایت از خیمه چو توپیش زبانه کشید و از غایت محبت نیت جهانبانی و کثرت سانی بنا هر خطیر گذرانید و خواص صاحب
 و کرامت احباب را طلب فرموده درین باب فرقه مشورت در میان نه اخت و انظار یافته با جید را در وضع فیتنه با جنبه با خود گفتن گردانید و حمله انجام
 ارباب ارادت قاصدان با طراف بلدان روان ساخت با نکت ذراتی ده هزار مرد و چهارم جوشن پون نیزه گذار بکوب بایست آثار پوتینه
 و زبان با طراف باره خلاص گشته و دل بر مقابل مقام او در دو مان و ولایت بستند و سلطان جنبه شایسته است در بر روی حیدر ملک بر نرد
 با سلطان آن سپاه عنایت بجانب شروان اصفهان داد و امیر خلیل الله که در آن وقت سردار شاه بود در مقام مدافعت و مخالفت آمده شمشیر
 بجز جوش در خدمت روی بطرف آنحضرت بناد نظم چو دانست شروان نشه کینه کوش که در بیای فتنه در آمد بچوش روان گشت با لشکری شکوه
 که گیر و سر راه دریا چو که در منزل آن دو سپاه بکوب هم رسیدند و در برابر یکدیگر دست نیزه و خنجر بده صف بر کشیدند متوجهی زکیو کشیدند صوفیه
 دلیران شروان در دیگر طرف بر آمدن همان نفیر و غرورش جدا آمد و در پای آیین بچوش از جوانان شوران بسیار میدان و بیجان آمده از اوج آسمان
 در گشت و در غرور جنگ او را ن نرزد در زمین و زمان افتاده کوش گردون کر گشت نیزه خطی خطا بر صحیفه احوال پیرو بر نا کشید و شمشیر صریح
 بدین مردان صف کشن با غرور بخون گردانید شعله بچو آینه از من پندارام جوان می سوخت و زبان نشان عشان کردار در سر زش تیر شده اسباب
 حیا نده خت نظم و لشکر هم در غرورش آمدند دو صد بیای خونین بچوش آمدند یکی را در افتاد از سر کلاه و کرا سر افتاد بر خاک راه جان شعله
 فتنه بالا گشت که آتش درین چرخ روان گرفت و چون در میدان مسیح سلطنت خاندان صفوی و کشفین فخر مراد صفوی را بنور صحنی مقدم در آن
 سر که صورت فتح و ظفر و نظر سلطان جنبه جلوه نمود و صفیان گشت یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بکلم شروان شاه شربت شهادت
 نظم بنیداد کرده و ناسازگار گرفتار شده آن جنبی بنا شمشیر خوریز با پیشین شهادت نصیب آمدش چون حسین روان گشت موی پشت بین
 شدش حیدر پیر جانشین سلطان حیدر نیز بهر سیادت و سروری و بجز بکش امامت و دین بر پندی بود شعله خاطر خورشید شانش
 نصارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل طلیل حافظ و احسانش آدا نگاه از علم اشرف ابی آدم جنبت بی حدیثش با حیا سلطنت نیت و متابعت

درین

بر ترمین

شبهه مرتبه آبا و اجداد بزرگوار معظوره انوار ولایت و سروری و آنا به است و شریعت پروری از ناصیه بیاوش در کمال برود و ظهور عشق
 سرفراک و ملت شاه حمید و ولایت آفتاب شیخ پرور سپهر معرفت را بود و مایه کجواب امامت دین نباهی دلش روشن از انوار حقیقت نور
 ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشاد اولاد سلطان حمید و خواهرزاده امیر حسن بیکت بود و لاجرم مجادله امامت و دین داری و سر سلطنت و
 لایق و سزاوار می نمود و نظم برافروخته اند به است چراغ در اندیشه پادشاهی بهم جمع در ویشی و شامیش ز شاهی و در ویشی که پیش و سلطان حمید
 از مقررات قرنی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک میبارکت می نهاد و بر کس به است ارادت در دامن دولتش می او تخت از بجان جنس انسانی بود
 سید او آنحضرت پوینده و فرزندش از باب عز و جواد و مطمح نظریت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که بود مطمح
 تاج قرنی بلباش شتهار داشته و تا غایت این نام مجید آن خاندان باقی مانده به است مقاله کفاری اخراجت و بعوت با روی حمید و حدت
 شمشیر و پروری صحیح و استیصال سنان ظلم و ضلال را با خود مجرک گردانیده روی زمین را از خون شرکان گلگون می ساخت و چون امیر حسن بیکت بر میرزا
 جهان شاه ترکان و میرزا سلطان ابوحید کورکان نظریه تمامی ملکات عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن عهدهت و استقامت
 که نسبت بان دو دمان عظیم ایشان داشت جنبه صلبیه خود محمد علیا علمیه یکی آغاز کرد را بعد مجادله و محنت و تقشیر سر پرده خلافت بود در ساکنان از
 سلطان حمید را استقامت داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب غلت و اقبال آنحضرت روی در از و یاد نهاد و سلطان حمید را از
 شتری به است ناپید سینه سپر عالی که هر یک درج ولایت را از روی فخر بخش و برج خلافت را در می آفتاب درخش بود و تولد نمود و عده آن اولاد
 کرامت تمام با دشامیت که دست عنایت و اسباب العظمت او اب سلطنت مشرق و غرب عالم بر روی روزگار بجایون آمانش کرد
 ذکر طلوع نیر سعادت بر تو از افق امید منتجان دو دمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حمید
 از مجمع دشمنان لغاوه خاندان صفوی بر مرآت منیر هر تو بصورت انجمنی کس پذیر خواهد بود که منیت و اسباب الواسب و العظایا الاله
 لم یجد صاحبته و لاولد ابرکاه با بقا ذکر کبیر علی عقیق کرد افق امید او را مطلع خورشید طلعت سمعیل تنی که دانند که ساکنان سپهر خضر از پوری عالم
 از این قبیل انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان با طایفه از اطفال عدالت به است مالش از آفتاب ظلم ضلال سیاسیان بنا بر علی بن
 صدر نشینان با کله مطهار بر بن سناجات از درگاه ایزد متعال مسکت فرزند دی دولت مند میبوده اند و دعای ایشان بیشتر حاجت اقتدران بافته
 بشارت حصول محفود می شونده اند کافال من قبل حکایت عن ابراهیم رب سبب من الصالحین فبشرناه بسلام عظیم و با آنکه جمیع اسباب سعادت صوری و
 صفوی سلطان حمید صفوی چند ولد رشید صاحب تائید داشت اما چون بدید به بصیرت انوار تقابله بر علیه ائمه اور ناصیه حال بیچکیت آنان در
 اوج نامداری مشاهده نمی خود همواره حاضر فیض تشریف تو تر آن موجود که تجشده بی منت روضه امید او را به و در بر منده که اخصان جلوی نشان سایه
 لطف و احسان بر فارق عالمیان تواند گستر و بیار آید تا آنکه تا بیخ روز سه شنبه صبت و پنجم رجب سه شنبه اثنی و یقین و فطانتند محمد علیا و شیر علی علمیه یکی
 و تا مقتضای شریعت فراد در عهد از زوج آن مده و اولاد خیر الانام نظام داشت پسری تولد کرد که مضمون بجا یون قسمل با شکر سوای و صفای ایشان
 بود و جوانی حبت افزای ابد بشران بذا الاکانت کیم جمال بیضا مالش را تعریفی لایق مینمود و شوی در خنده آخری از اوج شاهی زد ویش لایق
 آتشی می بخت در باغ امامت که هیچ شده از و عطر کرامت بر آید آفتابی غایب التوبه که شده از پر توش خورشید ستور بلکه از غایت مومبت الهی
 که در همه حال شامل فریت حضرت رسالت نبامیت بر سپرد دولت لایزال تیری در لعیان آید که فضای عالم خاک را رنگت افزای طارم افلاک
 گردانید و شاست نضات کفر از خلافت کوشش مجنون بود و مان با پادشاه تخت لو لاکت صفوی معالی تیری خود شید نور نبز ویش آفتاب از دره کستر
 چو از اوج ولادت کشت طالع چنان نوزدی زده میش بود و لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران سخن گلشن مشام جان سلطان حمید
 از شایم اقبالی آن گنوده بوستان گامی مسطر گشته اسم بیاوش را بر همیل قرار داد و ببلو از هم تائیش و باب بی ضمت تمام میبوده زبان حال و قال حکام
 مال محمد تالدی و بسبب بی همی الکبیر همیل کشا و بعد از آن همان که صبح زنده کلان آن سرود ریاض جهانی از مشرق آمال امیدین آغاز نهاد و لعنان تبار
 احوال شمشیری بود با که غرق آفتاب جاه و جلالش بود کمال سید و عرضه بیضا همیم را در غیر تخریب خواهد کشید و هموز آن تازه نبال گلشن خلافت در

و استقلال در مبادی ایام نشود و تا بود که حضرت اوراق اخلاص و دلالت بر آن بگرد که علی امیرع الحمال سائید عادت و اقبال بر مغارق طوایف خلاص بسود خواهد
گروانید نظم بنام که خورشید گرد و عیان بگرد جهان را کران کران بنام که کل بر فروز و باغ شود نکشش عطر کس باغ و چون سلطان حمید بنوری است
داشت که آن بود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و داریت خلافت منصفوی خواهد بود یکی تمت عالی تمت بر تیسرین معصوم ساخت و منصب ولایت
محمد بن اسماعیل فرج است مرم زده از روی جمعیت خاطر با حیا رسن سنیة آبا و اجداد بر دوخت آه قبل از آنکه شجره منتهی است از حد غفلت قدم بر ساخت
سجده بی بندگیست جادو شکر شروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال الکف ساقی اجل عام حیرت نام شهادت نوشید چنانچه غریب مذکور خواهد گشت از شاد
تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان بنیاید که هم سوده رقم مذکور محلی اما حال سلاطین آن تو نیل زبان کشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشیر کفایت
و جهان گیری شاه عالم بیا بیاید چه قول آنکه چون شهادت سلطان حمید و عقیده شدن و کجاست یا حق پادشاه جهت کشور در ایام جهانانی است با کمال
طریق کادری بود قیاس پویست است سابق تاریخ چنان تقصا میکند که نخست کفایت و قایع جلالت ایشان در خیر میان آید تا سلسله سخن از یکدیگر با یاد یافته
از اخبار یک موقوف علیه بان ظهور دولت شایسته قضیه مبهم نماید دیگر آنکه زوایک سخن از اخبار عالم با پایده صورت نمایی زینخته اظهار جود کرد شود که
تا زمانی که آن پادشاهان کبکی ستان سلطت باین دو دمان نامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان
در تقاضای سیرت و چون عیاشیست و اقتدار و انفع و عیش عداوت و نفاق تبدیل دادند با ذک زمانی با سلطنتی آن متانت بصیرت بی نیازی اندام
یافته سمت بسیار بنور پذیرفت قل اللهم مالک الملک قوی الملک من شاه و تسخیر الملک من شاه ذکر سلطنت منظر الامن و امان
ابو النصر حسن بیکت بن علی بیکت بن قرا عثمان از نام عزیزین نام برده است ازین جمله شام ایلی هم و فرزندانیم ایچکایت معطر میگردد
که امیر قرا عثمان در ایام جهانانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورگان و ولایت آنحضرت شاه نوح سلطان بابایلت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بود
او قاتل خسته سعادت بکام دل میگردد و چون میرد دست نواز دشمن که از عازم ریاض عجمی گردید سپهر فرخنده و آخرش علی بیکت قایم مقام پدر بزرگوار گشته
چند که جناح عدل احسان بر مغارق فرق اسان بسود کرد و بعد از فوت علی بیکت از شجره زده کاتبین معز السلطنه الخاقان ابو النصر حسن بیکت برسد
دولت و کاروانی مکتبه زده منصب امیر جهان شاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و طبرستان و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلافت سلوک
میسود و در تمامین بابین بود از مراع ایچان است نامو حسی که سابقا مسطور گشت سر عهد اقتدار امیر حسن بیکت بساط حیات جهان شاه را در نهشت و بعد از
سال پادشاه ما و از زنده و جوانان میرزا سلطان ابو سعید کورگان بطبع سخن حکمت جهان سازی نوحه عراق و آذربایجان شده برومی که پرتو استقامتین آن قاف
هم تو نیز نبوت دولت امیر حسن بیکت حاصل یافت انگاه قاجاری ولایت آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد سیستان
در خیر تنجیر آن زینبیه تاج و سر برادر گرفت و از حسن محدثت روز افزونی اطراف آن بلاد و همسار روی با بادانی آورده مقامات طبقات انام در سلطنت
نظام نظام پیریت نظم حسن بیکت چون عدل بنیاد کرد و سبلی حسن خلق را شکل کرد و فضل ازل بود آن مغز را موافق نواز و مخالف که از کرم بود در هم
دل و شش خیر از عدالت بودی منش ممالک بدور آنش آباد بود رعیت زینبیم آزاد بود فرار عذیبی محصل کجواب بودی ز تو جیبی از عدالت
با اقبال و مردم ازاری منیدند حال بزارنی حسن بیکت نسبت به دمان عالیشان تیج ضعی الدین علیه الرحمه و الرضوان ارادت و اخلاص فرمود
بودن بران چنانچه مذکور شد خواهر بکیزه کو بر خویش خدیجه بیکم را با سلطان حمید و دختر مریم سیر خدیجه علیا را با سلطان حمید و عده فرمود و بساط
این تو صلت میمنت نشان و منیست آن دو مقتدرای بلند مکان روز بروز مواج و جلال و اسباب جنت و استقلال آن مرکز دایره دولت و اقبال
صفت زاید و تقاضای سیرت تا وقتی که زمان حوال اصل طبعی رسید و ایام حیات مقدر است تمام پذیرفت و کادش با درده شور نشانی و ثنائین و ثنائین
واقع بود و دشمن بعد از تقدیم لوازم بجهت و کفین در دره الساطعه تبریزی نمود و خواهر حمید بنیام حمید بنیام حمید کرمانی و خوا
محمدالدین محمد شیری در سلطنت و زاری امیر حسن بیکت نظام داغشند و بنا بر اشارت آنحضرت پویست نظم عدل احسان در زمین دل طوایف انسان مکان شایسته
و امیر حسن بیکت را بعفت سپرد و بر این موجب اعزاز و تقدیر بود بیکت زینل بیکت علی سلطان یعقوب میرزا ابو سعید میرزا امیر ازین جمله اخوار و محزون
و معصوم و بیکت در زمان حیات پدر بعالی که بیکر افعال نموده مال حال چار سپرد و کرا از ضمن حکایات آئیده بوضوح خواهد پویست انشاء الله تعالی و ازل

مستند

تصفیه یوسف مولانا ابو بکر طهرانی صاحب میر حسن بیک بود در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را نشان نمود و چون آن کتاب نظر نوالف این مختصر
 زیند خلیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه داد در سلطنت تحریر توانست کشید ذکر حکومت سلطان خلیل که سن او را و امیر حسن بیک بود و
 بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان فرزندانی انتقال داد
 و در او احوالات زندگانی آن همه سپهر کارانی بنا بر طلب با او در کاران رعایت فرمود بصورت تبریز فرستاد بعد از تقدیم نوادم تعزیت و سوگواری قدم برین
 سلطنت و شهرت بی نهاد و بسط با سلطنت طایر داخه ایالت ولایت دیار بکر را برادر ایشین خوش سلطان یعقوب ۱۰ و سلطان خلیل بواسطه کمال و خست
 و سواد پدید آمد و دست کاتبی از عهد و دارانی رعیت و سپاهی بیرون توانست آمد لاجرم باندگن زمانی امر او لشکران آذربایجان را بطلعتش منتظر گشت
 یعقوب میرزا شاعر محالفت برادر ظاهر کرده با سپاه بسیار از لشکرش و خبر گذار از دیار بکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با خود تبریز قاصد معرکه تبریز
 و خوزستانه مایه منت منت مریض گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه کجوی هم رسیدند و در ایران مابین دست با تمام الت قتل برده کرد تبریز و
 هفت نیز کرد رسانید پس از کشتن و کوشش فراوان بنیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل نیز هم تبع یکی از لشکران ری خاک خاک افتاد
 بنال اقبال شهادت حاصل کرد و بعد از آن پادشاه و حکیم بارید ذکر ارتقا اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت
 علام یعقوب چون سلطان خلیل تقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتل گشت تمامی امر او نو میمان آذربایجان بسلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده است
 عفتش از قرق خرفین در گذشت یوسف میرزا و میرزا ماسعت برادر بزرگوار خستیار کردند و دست مباحثت بدو داده شرط طاعت بجای آوردند
 و یعقوب میرزا بر تخت دولت و شمت نشسته از معرکه حکمت همان عزیمت بجانب تبریز مطوف گودران بلده فاجره بر او زکات فراد فرغانی مکتبه زده چنانچه
 باید و شاید با ستالت خانی پرداخت به توره مخفور خوش در تقیید و اهد رعیت پروری سعی نمود و در تقویت شریعت عرا گو شیده جهت سادات و
 و خصما و علما بسور غالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین میسی ساوه و له خواجده سکرانند وزیر کاسادش بود بجای منصب صدارت و حکومت امور
 منصوب گردانید بلکه آنجا بر او مشیت امور ملک و مال داخل داده رعایت جاه و جلالت را با وج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی
 حیات سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امر او در او کاران دولت را با تمام عفتش امور ساخته بود
 انواع مطاع بر روی روزگارش بر گوشه از غایت نهایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر هر زکات همان بر رقم ختم توفیق فرماید
 و فرمود که دام که نشان آن توفیق موقوف شود یکس مضمونش را انقیاد نماید و منصب امارت و کار ساری سپاه بر صوفی خلیل موصول و سیلان بیکت قرار
 یافت و انوار رحمت و کرمش از مطلع کمر نوازی طالع شده بر وجبات احوال سایر مفران و پهلپیان یافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت
 و جمال حالش بحدیه دیانت مکتبی بوده پویشش خیر خرابی را انواع خیار میگذاشت پادشاه و امر او سپاه را معروف امر کرده از سکرانی طبع مینمود و در
 کلمه الحی از علامت یکس نمیدیشید همواره زبان بصیحت بگنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیا الدین نوزادند اطلاع افتاده که نوبی از
 سلاطین ضرور و ام ایچپان بر تبریز آید و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت اهت و شمت آراسته دکمه زر دوزی پوشیده بر
 سر سلطنت نشسته آنطایفه را بار داد چون بر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی مجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس در پیش رفت و گفت پوشیدن کت
 زرد دوزی بر مردان حرام است آنگاه طازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکمه را از کت یعقوب میرزا بر گرفته فرجی آفت خود رنگ در دو پوشان
 و پادشاه مطاعهت مرعی داشته اصلا از احتساب بی عمل قاضی متعیر گشت و برین قیاس اصدد علیقدر پوشیده شهرت را در وقتدار از کتاب مورخ
 که مخالف شرح شریف بود منع مینمود و با فاضله خیرات و اشاف و برات رعیت و تحریف مینمود آنچه شیخ نجم الدین مسعود بکارم اخلاق و محاسن ادب و لطف
 جمع و حدت و حسن انصاف داشت و در سر انجام مورخکی و مالی غایت سعادت بجای آورده در زمین دل را با تمام طاعت میگذاشت و چنانچه امر او در کاران
 دولت آن پادشاه عالیجاه در همانی که مستحق بدیشان بود شریط و خوف و کاروانی تقدیم مبرسانیدند و همما اکس و مانسالت حواطر کاربرد صاحب گو شیده
 اعلام انصاف مریض گردانیدند و چون زیاد و برده سال حال بر بنیوال بگشت و تمامی ملا و اصهار آن و او را بایجان و عراقین و فارس گرامی مینمود
 آبادان گشت یعقوب همیشه را اعمال حسنه خود را با فعال سینه بدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

شاه خلیل
 سلطان خلیل
 تاریخ چهاردهم شهر
 ربیع الثانی سنه ۸۰۰
 و ثمانین و ثمانه
 بقدر ملک خلیل اعان
 لقا و سن لب التاریخ
 حور و حقی استری